۲۹۷/۱۵۱
ر ۴۲۳ س
۱۲۶۳

پانچ شد

سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: کفایة الحفاظ

مؤلف: ~~میرزا محمود سلطان القراء~~ سلطان القراء، محمود بن محمد تهرانی ق ۱۳

موضوع: تجوید قرآن - تجوید زبان: فارسی

سال چاپ: ۱۲۶۳ هـ ق محل چاپ: —

کاتب:

طول: ۱۶ عرض: ۱۵ شماره صفحه ها: ~~بدون صفحه شمار~~ ۱۴۴+

شماره عمومی: ۲۶۲۹۸ کتابخانه / بخش:

وقفی / خریداری تاریخ:

مصور ☐ درسی ☐ گراوری ☐ افست ☐

ملاحظات: ضمیمه: خطبه امیرالمؤمنین

کتابخانه آستان قدس مشهد
شماره ثبت ۳۲۰۳۳۶
تاریخ ۸۰

۲۹۷/۱۵۱

ارباب فن کاو پرهیزکاری میرساند اضعف خدام شریعت
مطهره و اقل اعیان دولت قاهره قاجاریه محمود بن محمد
العلوی الفاطمی الحسینی الحافظ التبریزی عفی الله عنهما
و حشرهما فی زمرة اجدادهما الطاهرین که چون بعضی از اهل
ایمانی و اخلاء روحانی ازاین بی مایه ناقابل ملتمس گردیده
و سائل شدند که رساله در علم شریف تجوید بر سبیل اختصار و مفید
بلغت فارسی دری که نفع آن عام باشد و هر کسی را اقتباس
از مشکوة انوار آن میسر و مقدور گردد بنگارد لهذا اجابة
لمسئولهم و اسعافاً لمأمولهم با وجود تشتت حال و اختلال
احوال و قلت بضاعت و عدم استطاعت بمقتضای کریمه و
ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین شروع در آن نموده
مختصری که مبتدی را تبصره و منتهی را تذکره بوده باشد بحیطه
نظام و حوزه انتظام در آورده و مسمی گردانیده بکفایة الحفاظ
و مرتب گردانید به مقدمه و هشت باب و خاتمه امیدوارست
از ارباب طبع سلیم و فهم مستقیم آنست که چنانچه بر سهوی

عطائی واقف شوند ذیل اغماض بر زلل آن بپوشند و بقلم
عفو در اصلاح آن بکوشند ان الله لا یضیع اجر المحسنین والله
تعالی حسبی و نعم الوکیل و لنا فی الله الجمیل کفیل المقدمه
در بیان آنچه بر حسب شرع و طریقه قراء در صحت قرائت معتبرست
بر قلوب صافیه ارباب تحقیق و اصحاب تدقیق واضح
و هویداست که افضل و اشرف جمیع اعمال و طاعات بعد
معرفت همه و از رسول و الائمه علیهم السلام نماز است و مدار قبول
شدن سایر اعمال بر قبول شدن او و مناط رد اعمال رد او
است چنانچه در خبر متواتر وارد شده ان قبلت قبل ما
سواها و ان ردت رد ما سواها در کتاب من لا یحضره
الفقیه مذکورست که معویة بن وهب از حضرت ابی عبد الله
علیه السلام سؤال نمود که افضل آنچه بندگان بآن تقرب بخدا می
جویند و محبوب‌ترین اعمال نزد خدا تعالی کدام است فرمودند
ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلوة
یعنی بعد از معرفت خدا و حجج او چیزی را بهتر از این نماز نمیدانم

در فضیلت

در فضیلت نماز همین بس که در اخبار اهلبیت علیهم السلام
وارد شده که الصلوة معراج المؤمن یعنی بنده بنماز بمر
تبه قرب الهی عروج و براوج سعادت پروردگار خود صعود مینماید
و آن از هیچ بنده مکلف با وجود استعداد حاذق قبول نمیشود تا اجزا صحیح
از مخارج ننماید بر حدیث شریف نبوی من قرأ القرآن لحنا بغیر عربیة
فکانما قتل نبیاً مقتولاً و واجبست در رکعتین اولیین تصحیح حمد
و سوره کما قال النبی صلی الله علیه و آله لا صلوة الا
بفاتحة الکتاب و علما فرموده اند که تعلم فاتحة الکتاب واجب
عینی و فوری است و مکلف بتأخیر آن آثم خواهد بود و هر گاه کسی در
نماز اخلال نماید بآن عمداً یا جهلاً یا آنکه برکوع رود نمازش باطلست
و همچنین اگر اخلال بحرفی از حروف آن بکند یا تبدیل حرفی
از حروف آن بحرف دیگری کند حتی التشدید که اخلال بآن بمنزله اخلال بحرفست
و همچنین است اثبات همزه وصل و اسقاط همزه قطع و اخلال بموالات و ترتیب
میان آیات و کلمات و حروف بلکه اجتناب از وقف
بحرکت و وصل بسکون را اقوی و احوط دانسته اند و وجوب

قرائت را بطریق یکی از قراء سبعه خالی از قوة نمیدانند و هکذا
مراعات اعراب و مراد از آن رفع و نصب و جرّ و جزم و حرکات
بنات و اخلال بانها مبطل نماز است مطلقا خواه مغیر معنی بوده
باشد یا نه علی المشهور الاقوی بلکه مذهب علامه اصحاب بر این است
و همچنین است کل اذکار واجبه در نماز مثل تکبیرة الاحرام و ذکر
رکوع و سجود و تشهد و تسلیم و مثال انها که اخلال بحرفی از قرائت
و یا هر یک از انها که بوده باشد عمدا موجب بطلان نماز است و از جمله
آنچه مراعات آن لازم است مد متصل را شمرده اند و از آنجمله است
اخراج حروف از مخارج مقرره منقوله بتواتر پس هرگاه غین را
از مخرج قاف یا بالعکس یا ضاد را از مخرج ظا یا بالعکس ادا نماید
و هکذا نماز و قرائت باطل خواهد شد قطعا و ظاهر اصحاب آنست
که مراعات صفات مقرره در عربیه چون جهر و همس و استعلا و
اطباق و نظایر آنها شرعا واجب نیست بلکه از جمله مستحبات است
مگر آنکه تمیز حروف بدون آن نشود و البته در گفتن تکبیرة الاحرام
نهایت ملاحظه و احتیاط را مرعی دارد که مبادا همزه جلاله و ضمه

ها و فتحه با و باشباع ادا شود که مغیر معنی بوده باشد که درین
صورت تشکیکی در بطلان نماز نیست مدار در قرائت بر استقرار
استعمال عرب معتبر در تلفظ حروف آنست که درمیان تلفظ هرگاه
اهل لسان مطلع شوند و گویند این شخص فلان حرف را تلفظ نمود و
اگر چنین نباشد محکوم ببطلان خواهد بود و نیست باعث این
مگر مسامحه و مساهله در امر دین که اکتفا میکنند بتعلیم بعضی از معلمان
بی وقوف و بی تعلیم و غیر حاذق و عدول از علما بیان کمال اشکال
دارد و هو ان کل ضعیف فی عقله و جاهل فی علمه ظن انه یعقد علی ادراک
دقایق القواعد کلها و انه من العلماء القراء فربما یخوضون و یغرقون
فی بحر الجهالات من حیث لا یشعرون **شعر** قدم برون منه از
جهل با زخاصان شو که گرمیانه گزینی سراب تشنه لبی است و
فرموده اند نماز رکنی است از ارکان اسلام و صحت آن موقوف است
بصحت قرائت و صحت قرائت موکول است بعلم تجوید که از اهل
آن فرا گرفته شود و ایضا صحت اعمال و عبادات که مایه سعادت
ابدیه و باعث نجات سرمدیه است بر این علم شریف و [illegible]

منسوط و مربوط است فعلی هذا علم تجوید بر هر مکلف واجب است

الباب الاول در بیان فضیلت قرآن و حمله آن و بیان

ترتیل و محسنات و معایب قرائت و غیر آنها است اگرچه زبان شکسته قلم

قلم از تعداد مدایح و فضایل آن بر سطح صحیفه قلم عاجز است لکن

من باب ما لا یدرک کله لا یترک کله و المیسور لا یسقط بالمعسور بقدر

قلیلی از آن اکتفا مینماید از حضرت رسالتماب صلی الله علیه و آله

منقولست فرمودند سلمان هر مؤمنی قرآن خواند بنگرد خدای تعالی

بسوی او بنظر رحمت خود و بدهد او را بهر آیتی هزار مرتبه در بهشت

پس چون تمام خواند قرآن را کرامت فرماید او را خدای تعالی ثواب

سیصد و سیزده پیغمبر که همه تبلیغ رسالت کرده باشند بر تن آن جسد

و حرام گرداند بدن او را بر آتش جهنم و برانگیزد از قبر آمرزیده

شود و بیامرزد خدای تعالی پدر و مادر او را و عنایت میفرماید در عوض

هر سوره از سور قرآن قصری در بهشت فردوس که بزرگترین

جنتهاست و آن قصرها از زمرد سبز است پس حمله قرآن بیرون

میروند از دنیا همچنانکه بیرون میروند پیغمبران و مبعوث میشوند

از قبرها

از قبرها با پیغمبران و میگذرند از صراط با پیغمبران [illegible]

قرآن بهتر است از آنچه در زیر عرش تا زیرین طبقه زمین و هر چه

در او است و ایضا فرموده اند افضل عبادة امتی قراءة القرآن

و نیز فرموده اند که خدا عذاب نمیکند دلی را که حفظ نماید قرآن را

عن امیر المؤمنین علیه السلام من استمع آیة من القرآن خیر له من ثبیر ذهب

یعنی هر که بشنود آیه از قرآن بهتر است از برای او

از طلائی که بزرگی کوه ثبیر باشد و آن کوه بزرگیست که در یمن

واقع است از امیر المؤمنین علیه السلام ایضا قال قال رسول الله صلی الله

علیه و آله قراءة القرآن فی الصلوة افضل من قراءة القرآن فی

غیر الصلوة و قراءته فی غیر الصلوة افضل من ذکر الله تعالی و ذکر

الله تعالی افضل من الصدقة و الصدقة افضل من الصیام و الصیام جنة من النار

حاصل مضمون آنکه قرائت کردن قرآن در نماز افضل است از قرائت

آن در غیر نماز و قرائت قرآن در غیر نماز افضل است از ذکر خدا

و ذکر خدا افضل است از صدقه دادن و صدقه افضل است از روزه

گرفتن و روزه سپری است از آتش قال رسول الله صلی الله علیه و آله

یا سلمان المؤمن اذا قرء القرآن فتح الله علیه ابواب الرحمة وخلق الله
بکل حرف یخرج من فمه ملکاً یسبح له الی یوم القیمة فانه لیس شیء
بعد تعلم العلم احب الی الله من قرائة القرآن وان اکرم العباد الی الله
بعد الانبیاء العلماء ثم حملة القرآن وفضل القرآن علی سائر الکلام
کفضل الله علی خلقه یعنی ای سلمان وقتیکه مؤمن قرآن میخواند میگشاید
خداوند عالم بر روی او درهای رحمت خود را وخلق مینماید در عوض هر
حرفی که از دهن او بیرون می آید ملکی را که تسبیح کند برای او تا روز
قیامت پس بدرستیکه هیچ چیزی محبوبتر در نزد خدا از قرائت قرآن
نیست بدرستیکه گرامی ترین بندگان بسوی خدا بعد از پیغمبران علما
هستند بعد از آنها حملهٔ قرآن وفضل و شرف قرآن بر سایر کلام
مخلوقات مثل فضل و شرف خداست بر مخلوقات خود و قال
صلی الله علیه وآله ایضاً یا سلمان علیک بقرائة القرآن فان قرائته
کفارة للذنوب وستر من النار وامان من العذاب ویکتب لمن یقرء
بکل آیة ثواب مائة شهید ویعطی بکل سورة ثواب نبی مرسل علی
صاحبها الرحمة وتستغفر له الملائکة وتشتاق الیه الجنة ورضی

عنه المولی ونیز حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمودند یا سلمان بر تو
باد قرائت قرآن پس بدرستیکه قرائت قرآن کفاره ایست از
گناهان و پرده ایست از آتش وامانیست از عذاب و نوشته میشود
از برای قاری آن در ازاء هر آیه ثواب صد شهید وعطا کرده میشود
در عوض هر سوره ثواب پیغمبری مرسل میگردد بر صاحب آن رحمة
خداوندی و استغفار مینماید از برای او ملائکه ومشتاق میگردد
بسوی او بهشت و راضی وخوشنود میشود از او خدا از رسول خدا
صلی الله علیه وآله مرویست که هر که قرآن خواند گویا پیغمبری در مابین
پهلوهای وی جا کرده و بمرتبهٔ پیغمبری رسیده اما باو وحی نازل نشده
و در روایت ابو سعید خدری آنحضرت فرمود که قاریان قرآن مهتران
و بهتران اهل بهشتند و محمد بن بشیر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
روایت میکند که فرمودند هر کس بشنود حرفی را از کتاب خداوند بدون
آنکه خود قرائت کند مینویسد خدا تعالی برای او بآن شنیدن یک
حسنه ومحو مینماید از وی یک سیئه و بلند گرداند برای او یک درجه
و فرمودند هر کس بخواند یک آیه از قرآن در حالتیکه نشسته باشد

در نماز بپوسند خدا برای او پنجاه حسنه و محو مینماید از و پنجاه
سیئه و بلند میگرداند برای او پنجاه درجه و هر کس بخواند حرفی
از آنرا در حالیکه در غیر نماز نشسته باشد نوشته میشود از برای
او صد حسنه و محو میشود از او صد سیئه و بلند میگرداند
برای او صد درجه و هر که ختم کند قرآن را هست از برای او نزد خدا یک دعای
مستجاب هر چه بخواهد تعجیلاً یا مؤجلاً و در تفسیر امام علیه السلام مذکور است
که پدر و مادر قاری را در روز قیامت تاجی بر سر نهند که نور آن
ده هزار ساله راه تابش نماید و حلهء بپوشانند که بقیمت در
نیاید چه هر تاری از آن مقابل صد هزار دنیا باشد با آنچه در
اوست از اشیاء نفیسه و پادشاهی خلد برای او بنامه نوشته بدو
سپارند و او را گویند قرآن بخوان و بالا رو که منزل تو نزد
آخر آیتی خواهد بود که آنرا ختم نمائی چون والدین او تحفهای خود بنگرند
و تاج عزت را بر سر خود بینند عرض نمایند خدایا این شرف و بزرگواری
ما از کجاست که کردار ما بآن مرتبه نبود که ما را بدین درجه رساند کرام
الکاتبین در جواب گویند که این ثواب است که فرزند شما قرآن تعلیم نمود

از حضرت صادق علیه السلام منقولست که فرمود سه چیزند شکایت
میکنند نزد خدا اول مسجد خرابی که اهل آن در آن نماز نکنند دویم
عالمی که در میان جهال باشد و سخن و قول او را نشنوند سیم قرآنیکه در
خانه نهاده و گردی بر او نشسته باشد و از آن قرآن تلاوت ننمایند
و نیز از آنحضرت مرویست که هر که قرآن را از روی مصحف بخواند
از نور چشم خود برخوردار شود و از پدر و مادر او تخفیف عذاب شود هر چند
کافر باشند مجملا این خوان نعمت بانی تا روز قیامت برای اقاصی و
ادانی گستره و در هر ساعت صد هزار مرده دل از آن حیات ابدی
یابند و در هر لحظه چندین هزار کر و کور و ضعیفی بینا و شنوا میشوند
و در هر زمان گروهی از مستمندان شفا از دردهای نهان می یابند
و هر ساعت جهانی تشنه لبان عرفان را آب دریای علم آن مینوشند
فاتحه هر سوره اش نافعتر از خاتم سلیمان گردیده و هر که در رقی
از آن در نگرسید چون نشستن بساط سلیمان خود را در اوج
فضای عرفان دید احیان جانش را زهر داد و خوش آینده
تر و صبر که بناش از غنچه لب جانان ربایند هر نظم که

هوای دوست کر خواهی شراب شوق جانان جو وصال یار اگر خواهی
طواف جای بطحا کن به بینی بی نقاب آنکه جمال چهرهٔ قرآن چو
قرآن روی نماید زبان ذکر گویا کن چو مجنون دل پر از خار وصال چشم
لیلی دار چو وامق جان پر از نقش و نگار روی عذرا کن وحقیقت
اینمطلب از آنجا ظاهر است که وصفان ذوی الفنون و مدونان حکم
گوناگون با آنکه در تصنیف صنوف حقایق و تألیف الوف دقایق
هر علمی و اختراعی ید طولی داشته اند و پردهٔ خفا از چهرهٔ عرایس نفایس
آن برداشته اند باز جمال جهان آرای بسیاری از علوم خفیهٔ قرآنیه
در تتق غیب و افق لاریب خفا مانده است و چون هر کس از محرمان
حرم وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ و محرمان کعبهٔ وَمَا يَعْلَمُ
تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ قدم سعی و صفا را
پیش نهند جمال شاهد نوعی دیگر از علوم که احدی را روی ننموده از
نقاب احتجاب و قباب وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ برائی خاطر
وی تجلی نماید و انجمله نیز از معجزات باهرات اینکلام فیض احتشام است
که از طنطنهٔ امواج بحر مواج فصاحت و بلاغت و وجاز تش

بحجب ظاهر چنین ظاهر گردد که غیر سیاحان قلزم دانش سباحان
بادیهٔ بینش را قابلیت اعتنا عزّ و در حقایق و دقایق آن نیست
و فی نفس الامر چنین است لیکن از هر احدی از آحاد ناس است از عوام
و خواص بحکم یغوص البحر من طلب اللآلی التعمق در آن نماید قدر فهم خود تا جو
معصومی است در اتفاق الحق از حکیمی نقل نموده که گفت من کتاب
[illegible] را بیست و هشت هزار مرتبه ما بالفکر و التدبر تلاوت نمودم هر مرتبه
چیزی رسیدم که در نوبت سابقه در یافت آن کرده بودم نظم
تا من خ آن بحر نیست کو را ساحلی آمد غرق گرده هر کجا صد ... آید
و مخفی نماند که ترتیل و تجوید امریست مهم که فقهای عظام تصریح آن
فرموده اند که اگر کسی در نماز یک حرفی را از مخرج خود ادا نکند نماز او
باطل است و احدی از علما خلافی در این نکرده اند و مستند ایشان فرموده
الترتیل حفظ الوقوف و اداء الحروف و مراد او با فرموده
الترتیل تجوید الحروف معرفة الوقوف و کتاب کافی روایت
شده که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سوال کردند از معنی
ترتیل فرمودند بیّنه تبیینا یعنی حروف را خوب ظاهر کن از

انگیز که ظاهر و آشکارا کردنی و بر هم هیچ از اشکال بر هم پیچیدن شعر
و شعرت را از اشکال پراکنده شدن یک لکن بقرع و تخوف
پیادر بید دلهای سخت خود را و نبوده باشد اهتمام شما که خود را بآخر
سوره رسانید و ایضا روایت نموده که سؤال کردند از امیر المؤمنین
علیه السلام از ترتیل قرآن جواب فرمودند که ترتیل حفظ وقوف است یعنی
وقف تام و وقف حسن و وقف کافی و بیان مخارج حروف یعنی ادا
کردن حروف بصفتی که معتبر است از جهر و همس و اطباق و استعلا
و استفال و غیر ذالک و بیان اینها در ابواب آتیه انشاء الله خواهد آمد
وقیل الترتیل هو حفظ الصوت و التحزین بالقرآن و بعضی
در معنی ترتیل گفته اند نظم معنی ترتیل آمد در خبر حفظ وقوف
با صفات از مخرج خود نیک ادا کردن حروف و لازم است ترتیل و
تجوید و تبیین الفاظ و کلمات و تادیه آنها بنهج بلیغ و فصیح و شیرین و
ملیح که جان و دل از آن بیاساید و پیر کلام بانظام از این باب آید

والأخذ بالتجويد حتم لازم — من لم يجود القرآن فهو آثم
لأنه به الإله أنزلا — وهكذا منه إلينا وصلا

وهو ايضا حلية التلاوة وزينة الأداء في القراءة
یعنی فرا گرفتن تجوید و عمل کردن بآن فرض و لازم است و هر که فرا
نگرفت آنرا و صحیح نکرد الفاظ قرآنرا و عدول کرد از لفظ عربی
فصیح بلفظ عجمی قبیح بجهة استغنا و استکبار داشتن تا نکه رجوع کند
باستاد حاذق و صاحب وقوف و خوش سلیقه لاشک است در تلاوت
و قرائت عاصی و آثم است چه همچنانکه مکلف مأمور است بفهم معانی
قرآن و اقامت حدود آن که بر آن عمل نماید همچنین مأمور است بتصحیح
الفاظ و حروف آن بر وجهی که از شارع علیه السلام رسیده و چنانچه
بعضی که قرائت ایشان باطل است و قتیکه با امام عادل بنمایند
اگر تسبیحات اربعه و اذکار واجبه تشهد و سلام را بقرائت شرعی
بعمل نیاورند باز نماز ایشان باطل است اجماعا و داخل زمره
تارکین صلوة و مطرودین درگاه الٰه اند پس مؤمن زیرک آنست
که بمجاهده بالغه و ریاضات کامله مصداق کریمه والذین جاهدوا
لنهدینهم سبلنا بجای استکبار و استغنا و خود بینی که از
افعال خبیثه و اعمال مهلکه نفسانیه است از خود زایل سازد

۳۲۰۳۳۶۲
۲۳۹۳۳۶
۲۶۲۹۵

تا عنایت سبحانی شامل حال او گردیده او را بحجه شریعت مستقیمه
هدایت فرماید والا فالامر مشکل جداً نظم گر علم لدنی همه
از برداری سود نکند چو نفس کافرداری سر از نهی چه
می نهی بهر نماز آن زمین بنه که بر سر داری پس خود را
بمعرض امامت مسلمین آوردن و مقتدا برای ایشان
واقع شدن چنانکه در میان اقصین این ملک علیه شرقیت
حج ای کوته آستینان تاکی دراز دستی در سؤال فرجواب
تدبر و تامل دلیر بودن و بی علم باحکام شرعیه باب فتوی را
گشودن آن شک نیست که داعی بر ارتکاب امر عظیم و خطب
جسیم حب جاه و عصبیت و حفظ مرتبه و مقدار نیست که در نزد
عوام کالانعام خود شان را عالم و فاضل و مقتدی امامت را لایق
و قابل بشناسند تعلم و تلمذ را عار بی بمطلب دانسته و از
حضور بمجالس اهل علم و فضل را عاری دارند و پس عزت
اعتبار خود را از باس شرع و دین عمرو رتمی شمارند چون
حالت گوی لا اعلم تا بکرد دست تو علمت رحم آمد گرانی

بحرف قدره ولم یتعد طوره ای برادر سعی کن تا ایمان سعادت
در راه زهد و تقوی قوی گردد و علم و یقینت بیفزاید واتقوا الله
و یعلمکم الله بی سبب زیاده سری مکن و پا از گلیم خویش مکش
چو مستعد امامت نیستی و بال مجوی و چون قابلیت نظر نداری
وصال مجوی نعم ان شاهق المعرفة اشمخ من ان یطیر الیه کل طایر
وسرادق البصیرة احجب من ان یحوم حوله کل سایر شعر
شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست
وعن الصادق علیه السلام انه سئل ما حق الله علی خلقه فقال ان یقولوا
ما یعلمون و یکفوا عما لا یعلمون وقال علیه السلام ایضا اما انه شر
علیکم ان تقولوا بشیء ما لم تسمعوه منا والاخبار فی هذا المعنی
عنهم علیهم السلام اکثر من ان تحصی عجب تر این است که بعضی رواج
کار خود شان چندین احمق و کودن را از بزاز و صباغ و سمسار
و از صباغ و خیاط و عطار بر دور خود جمع نموده یکی از آنها
را عالم دهر و دیگری را نافع عصر و همذا الملقب نموده باعث
بطلان اعمال و عبادات مردم میشوند نظم از بهر فنا و

جنانکه جمعی مردم کردند کوی کمراهی خود را کم در مدرسه هر علم
که آموخته اند فی القبر لا یعشرهم و لا ینفعهم عن قبسی صدره
مَن وضع الحِکمة فی غیر اهلها جهل و من منع اهلها ظلم
فاعط کل ذی حق حقه نظم مصلحت نیست که از پرده
برون افتد راز ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست
و آن جمعی را نیز در نهایت بیشرمی و جسارت مرتکب این امر
عظیم که علم هر دو را دارا است کردیده از برای خود صنعت و حرف
قرار داده اند شیخ ابو علی طبرسی ره و غیر ایشان روایت
نموده اند از جمله وصایایی که حضرت رسالتمآب بابی ذر غفاری
رحمه الله فرمودند این فقرات است یا اباذر من ابتغی العلم
لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا اباذر اذا سئلت
عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته و لا تفت
الناس بما لا علم لک به تنج من عذاب الله یوم القیمة
و حاصل مضمون کلام مقدس نبوی این است ای ابوذر کسی که
طلب علم کند برای اینکه مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را

ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی بگو که نمیدانم تا نجات
یابی از مشقت آن و فتوی نده مردم را با چیزی که عالم با آن نیستی
تا اینکه از عذاب خداوندی نجات یابی نظم نقطه معنی
نازک بسی است در خط یار تو فهم آن نکنی ای ادیب من دانم خدا
داناست که صبح قیامت چشم از خواب عدم باز کرده از شرم
آلودگی بروی پاکان و نیکان چگونه نظر خواهد کرد و در شور نشور
که از خاک نیستی سر برآورد از ننگ اینگونه قبایح و شنایع
که از او صادر گشته در میان خلایق چسان سر توان افراخت
شعر برادر ز کار بدان شرم دار که در روی نیکان شوی شرمسار
مجملا لازم است که قرآن را بی اجازت استاد بدیگری یاد ندهند
و قرآن را برأی خود نخوانند چنانکه در حدیث نبوی وارد است
که من قرء القرآن برأیه فقد کفر و باید قرآن که میخوانند
مطابق قرائت قراء سبعه باشد و این ممکن نیست مگر تلمذ و
استماع از استاد حاذق و ماهر و فاضل و صاحب اجازه که علما
و عملا بر اقوال و قرائت سبعه بلکه عشره احاطه داشته باشد

نه از قبیل اشخاصی که دخل و تصرف غیر شرعی در قرائت و در ادای
حروف از مخارج نموده در تحت حدیث شریف رُبَّ تالٍ
لِلقُرآنِ والقُرآنُ یلعنه واقع شده اند مگر غافل‌اند از
حدیثی که از حضرت مقدس نبوی علیه السلام وارد است من قرء منکم
علی حرفٍ فلیقرء علی ما تعلم و ایضاً فرموده اند القرائة
سنة متبعة یأخذها الآخر عن الاول و ایضاً
فرموده اند یؤمکم اقرؤکم ای اعلمکم بالقرائة و ایضاً
فرموده اند القرائة سنة تؤخذ من افواه الرجال
تتبع ولا تبتدع شعر نکتها چون تیغ فولاد است تیز
چون نداری تو سپر واپس گریز   پیش این فولاد بی اسپر میا
کز بریدن تیغ را نبود حیا   و اما محاسن قرائت پس آن
در میان قراء هشت قسم معروف است چنانکه گفته اند نظم
هشت چیز است از محاسن آن یکی تمکین بود   باز تجوید است و ترتیل
آنکهی تحسین بود   باز تقویم است و توقیر است و باز ترسیل نیز
باز تبیین از پس اینجمله تحقیقش بود   اما تمکین پس آن ادا

کردن

کردن هر حرف است از مخرج اصلی خود و تجوید اعطای
حق حروف بی زیاده و نقصان و بیرون آوردن هر حرف
از مخرج وی با صفات ذاتی و عرضی بی تکلف و تعسف و افراط
و اسراف و مشقت تلفظ نماید بطبایع از آنها متنفر شوند
و ترتیل بدون تعجیل و بتانی و آرامی خواندن است که کلمات
و حروف بیکدیگر مخلوط نشوند و قواعد مقرره را نیز ملحوظ بدارد
و تحسین نیکو و فصیح ادا کردن کلمات و حروف است از بابت
اعراب و مخارج و یا تلاوت قرآن است باواز خوب و دلپذیر
و توقیر در هنگام تلاوت بتعظیم و جلال و بزرگ داشتن
قرآن است و تقویم راست داشتن و خوب ادا کردن حرکات
قرآنی است بر وجهی که از یکدیگر ممتاز شوند و نگاه داشتن آواز
از حد مدات در اواخر آیات و مواضع وقوفات و درست ادا
کردن حق هر کلمه و حروف و ترسیل بملایمت و آرامی
خواندن قرآن است یقال ترسّل فی قرائته اذا تمهّل فیها
ولم یعجل و وصل و وقف کردن هر کلمه است بنا علی القواعد

المقررة المنقولة عن العترة و تبیین واضح و آشکار کردن
حروف و حرکات است بر وجهی که ملتبس بیکدیگر نشوند و تحقیق
ثابت برجا داشتن و با استقامت و رزانت خواندن قرآن
است بدون تهتک و تعجیل و اما معایب قرائت و آن
چهارده است چنانکه گفته اند نظم از معایب دان که ای مرد حق
اینها همه و شبه رکن و زمزم و نفخ است و آنکه همهمه عنعنه
تطنیط و تمضیغ است و ترعید و تشبیع باد و ترجیع و تعویق است
و تطویل غنه اما و شبه جستن از حرفی است بحرفی بی تحاشی
و رکن میل کردن از حرفی بحرفی است بدون جهة و زمزم
بلحن خواندن است و آن آوازی بود که در حنجره و خیشوم بسیار پیچید
گردش صوتی پدید آید و نفخ دمیدن آوازی است بی وقت و
بی محل و همهمه تردید صوت است در سینه یعنی هاء
مخفیه را مشدد نمودن و حروف مهموسه را مجهوره خواندن است
و غمغمه آواز ابطال و شجعان است در معارک و دمی ربا
یا عبارت از کلامی است که معنی و مطلبی معلوم و مفهوم نگردد و

تطنیط درهم کشیدن و طول دادن و معطل نمودن آوازات
با خلط بعضی حروف ببعضی دیگر و تمضیغ درهم خائیدن حروف
بجای و ترعید لرزانیدن آوازات در قرائت بحدی که
رعایت مخرج نتوان کرد و تشبیع سیر گردانیدن حرکات است
در غیر محل و ترجیع تحریک و تردید صوت است در حنجره مثل قرائت
اصحاب الحان و هند و المنتهی عنه و تعویق در میان کلمات دم
زدن است و تطویل دراز کشیدن آوازات در حروف و
کلمات بی آنکه مواضع مد باشد و یا سکوت طولی که عرفا قاری را
خواننده قرآن نشمارند و عنعنه عین را از مخرج انف گفتن است
چنانکه بعضی از بنی تمیم عن بجای ان گویند در کافی منقول است که
بخوانید قرآن را بالحان و اصوات عرب و حذر کنید از لحون
اهل فسق و کبائر بدرستیکه بیاید بعد از من قومی که ترجیع کنند
آواز خود را بقرآن مانند ترجیع مطربان و مغنیان و نوحه گران
و رهبانان و نگذرد قرآن خواندن ایشان از حنجره گردنهای ایشان
دلهای ایشان برگشته و سرنگون است و دلهای کسانیکه محظوظ

باشند از آنها نیز سر نگون است و اما لحن و آن در لغت میل
کردن است از جهة استقامت و نطق صحیح و در اصطلاح قراء
یعنی خطا و میل از صواب است در اعراب و مخارج و صفات
حروف و ایضاً آواز در گلو پیچاندن است بحدیکه حرفی از حرفی
متولد شود و لحن بر دو نوع است جلی و خفی اما جلی تغییر در اعراب
و کلمات است که معنی را مخل شود و اما خفی پس آن ترک
حقوق حروفست از حیثیت مخارج و صفات مقرره خود و
از بعضی استماع شده که اعراب الفاظ را بنحوی تلفظ مینمایند
که نه فتحه است و نه کسره و ساکن را متحرک و بالعکس و از ضمه بفتحه
و از فتحه بکسره میل میکنند و البته حذر کند از تغییر مخارج حروف
تا اختلاف و تغییری در معنی بهم نرسد مثل الحمد را با هاء هوز
نگوید و هکذا سایر الفاظ و کلمات سوره که باید سعی نموده
الفاظ را از مخارج خود کما ینبغی ادا نماید بدانکه عاصم و
کسائی و یعقوب و خلف لفظ مالک را با اثبات و اشباع الف
خوانده اند که اسم فاعل باشد و باقی قراء بحذف الف که صفت

مشبهه باشد میخوانند و ابو عمرو و یعقوب ادغام کرده میم الرحیم را
در میم مالک و باقی قراء باظهار خوانده اند و قنبل و رویس لفظ
صراط را بالسین خوانده و باقی قراء غیر حمزه بصاد خالص میخوانند
و خلف از حمزه باشمام یعنی خلط کرده صاد را بزای و خلاد الصراط
را اشمام کرده و صراط را بصاد خالص خوانده و حمزه و یعقوب
علیهم و دیگرها را بضم ها خوانده وقفاً و وصلاً و باقی قراء بکسر
میخوانند و ابن کثیر و ابو جعفر و قالون بضم میم علیهم میخوانند
و اشباع میکنند چنانکه واوی از ضمه تولد کند و باقی قراء
باسکان میم میخوانند و قرائت حفص در کفواً بضم فاء و
تنوین واو است و اما نافع و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و
کسائی و بکر و ابو جعفر بضم فاء و همزه منونه خوانده اند بعد
فاء و حمزه و خلف و یعقوب بسکون فاء و همزه منونه خوانده اند
وصلاً و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم **الباب الثانی**
در بیان کیفیت قرائت قراء و آداب تلاوت و قرائت
و معجزه قرآن و بیان استعاذه و بسمله است بدانکه اکثر علما هر یک

نیز قرّاء سبعه را متواتر میدانند و بعضی نقل اجماع بر آن نموده اند
لهذا ائمه فتوی داده اند تا که قرائت نماز را بهر یک از قراءات
سبعه که بخوانند درست است و برخی سه قرائت دیگر را که متمّم
عشره است نیز متواتر میدانند و لازم نیست که از اوّل تا آخر
یک قرائت بخوانند پس اگر بعضی را مثلاً بقرائت عاصم
و بعضی را بقرائت حمزه و بعضی را بقرائت سایر قرّاء بخوانند
جایز است بلکه مستحب است که التزام یک قرائت را نکنند لهذا
هر کسی در نماز خود هر قرائتی را که اختیار نماید مأذون و مختار است
و قرائت قرّاء بر سه قسم است اوّل تحقیق و آن ادا نمودن
حق حرفست بی زیاده و نقصان و از کشش مدّات و تحقیق
همزات و اتمام حرکات و ادغام و اظهار و اخفاء و امتیاز
حروف از یکدیگر بدون خلط و تکرار راءات و ملاحظه ترتیل و
وقف و وصل و غیر ذلک بدون تجاوز و تعدی از حدود معیّنه
و مقرره حروف و ارتکاب افراط و تفریط آنها و باید در
هنگام تلاوت متذکر اعجاز و معانی قرآن بوده باشد

و این

و این نوع مختص است بقرائت حمزه و ورش دوم حدر
و آن عبارتست بسرعت خواندن است و در اصطلاح قرّاء عبارت از
تخفیف قرائت و تلاوت است و این موقوف است بر اتیان
بوصول و ادغام کبیر و تخفیف در اداء بعضی تشدیدات و مدّات
و غنّات و تخفیف همزات به تسهیل و ابدال و حذف بنحوی که
در قرائت خللی بهم نرسد و این مختص است بقرائت ابن کثیر و
ابی عمرو و ابی جعفر سیّم تدویر و آن عبارتست از میان تحقیق
و حدر و مختص است بقرائت نافع و عاصم و ابن عامر و کسائی
و قالون و یعقوب و اکثر اهل اداء و این مختار و اصحّ انواع است
و درین زمان غالب در قرائت متداول است بر قرائت عاصم است
علامه حلّی ره در منتهی فرموده است که بهترین قرائت نزد من
قرائت عاصم است از طریق ابی بکر یعنی شعبة بن عیاش بن سالم
الاسدی الکوفی و از علماء قرائت نقل کرده اند که شعبه پنجاه
سال در رخت خواب نیاسوده است و چهار هزار ختم قرآن در
مکانی که می نشست کرده و در مدت سی سال قرآن را خمس خمس

عاصم یاد گرفت مثل تعلیم گرفتن اطفال از معلم و ابن معین
گفته که روایت صحیحه از قرآت عاصم روایت حفص بن سلیمان
المغیرة الأسدی الکوفی است و از ابن مناوی روایت است که
مردم روایت حفص را از روایت بکر اضبط و احسن شمرده اند
زیرا که در اغلب مواضع حفص عبارت آسانتر و سبکتر نسبت
بنطق اختیار کرده بخلاف بکر و گفته اند که عاصم بترتیب حفص بوده
مربی وی بود و ایضا باید آداب تلاوت الکلام مجید ملاحظه
نماید و در هنگام تلاوت فقرات وقالت الیهود عزیر ابن الله
وقالت النصاری المسیح ابن الله وقالت الیهود ید الله
مغلولة و مثال ذلک باید صوتش را آهسته نماید و تند بخواند
و چون حضرت امام رضا علیه السلام در راه خراسان [illegible]
میرفتند تلاوت بسیار میفرمودند و چون بآیه میرسیدند
که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بودی میگریستند و از خدا سوال
بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سورهٔ توحید را
میخواندند بعد از لفظ احد آهسته میگفتند الله احد و بعد از

اتمام همین سوره سه مرتبه کذلک الله ربی میفرمودند و در سورهٔ
جحد بعد از لفظ کافرون آهسته میفرمودند یا ایها الکافرون
و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه ربی الله دینی الاسلام
میفرمودند و بعد از سوره والتین بلی و انا علی ذلک
من الشاهدین و بعد از اتمام سورهٔ قیمه سبحانک
اللهم بلی و بعد از اتمام سورهٔ فاتحه الحمد لله رب العالمین
و بعد از سورهٔ اعلی آهسته میفرمودند سبحان ربی الاعلی
و بعد از یا ایها الذین آمنوا لبیک اللهم لبیک میفرمودند
و چون جناب امیر المؤمنین علیه السلام کی از [illegible]
بعد از اتمام آن سبحان الله الاعلی میفرمودند و حضرت
صادق علیه السلام در سورهٔ کافرون بعد از لفظ لا
ما تعبدون اعبد ربی میفرمودند و بعد از اتمام
سورهٔ دینی الاسلام علیه احیی و علیه اموت ان شاء الله
میفرمودند و بعد از ختم سورهٔ والشمس صدق الله و
صدق رسوله و بعد از فقرهٔ الله خیر اما یشرکون

الله خیر الله اکبر بعد از آیه ثم الذین کفروا بربهم
یعدلون در اول انعام کذب العادلون بالله و بعد از
الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا الی آخرها در آخر اسری
سه مرتبه الله اکبر و بعد از فمن یاتیکم بماء معین در آخر
سوره ملک الله رب العالمین و الله خالق الماء و المنه
میفرمودند و بعد از آیه ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون
بل انت الله الخالق و بعد از ام نحن الزارعون بل انت
الله الزارع و بعد از ام نحن المنشئون بل انت الله المنشی
و بعد از اتمام سوره ابی لهب اللهم العن ابا لهب و بعد از
سوره فلق و ناس اعوذ برب الفلق و اعوذ برب الناس
میفرمودند و باید که قاری با خلوص نیت و دل صادق و با جامه
پاک و با طهارت ظاهر و باطن رو بقبله در مکان نظیف خصوصا
در مسجد مشغول تلاوت باشد پاک شود اول بسم الله
بر آن پاک انداز و ادعیه که مخصوص بشروع و بعد از ختم است
بخواند و مستحب است خضوع و خشوع و گریه کردن در حین تلاوت

کما قال الله تعالی و یخرون للاذقان یبکون و
یزیدهم خشوعا و استماع نمودن و ترک مکالمه کردن
حین قرائت کما قال الله تعالی و اذا قرئ القرآن فاستمعوا
له و انصتوا لعلکم ترحمون و جایز است آیه آیه خواندن
بدون ترتیب و مکروه است قطع کلام بمکالمه عنده و عبث
در حین تلاوت و بعضی رخصتهاست طرق و شرایع تلاوت
را مکروه دانسته اند و باکی نیست در تکرار آیه که حضرت رسول
در آیه ان تعذبهم فانهم عبادک بسیار تکرار میفرمودند
تا هنگام صبح طلوع مینمود هر ملک ما کرر به تیسو فقط
لفظم او و صاحب تکرار خواهم کرد گفت لعل من قند است ذکر او
مکرر خوشتر است و اما معجزه قرآن بدانکه معجزه واقع
ما حقیق امری است از امور متداوله بعنوان خرق عادت
رو فق دعوی نبی یا وصی و بهر تمام خلایق بنحوی که جمیع اهل
زمان از اتیان مثل آن عاجز باشند و معجزات رسول الله
بر سه قسم است اول آنکه اثرش بعد از آن بر طرف

گردیده مثل شق القمر و تسبیح حصی در کف آنحضرت و سیر
فرمودن خلق بسیار از طعام اندک و شفای مرضی و احیای
موتی و قسمی آنکه در ایام حیات آنحضرت باقی بوده
بعد از وفات برطرف شده مثل بعضی درختان که بدعای
آنحضرت سبز و بارآور شده و بعد از وفات ایشان
خشکیده که تفصیل آنها علی ما ینبغی در کتب اخبار مسطور است
قسمی معجزاتی که اثر آنها باقی مانده و تا قیام قیامت
خواهد بود و بهترین و واضح ترین این نوع از انواع معجزات
قرآن مجید است که دلیلی است واضح و حجتی است لایح بر حقیت
نبوت آنحضرت چه با وجود آنکه بمکتب نرفته و قبل از اوان
بعثت بنوشتن خطی مشغول نبوده و از ابتدای ایام
طفولیت تا حین چهل سالگی هرگز هیچکس از آنحضرت
یک آیه شبیه باین کلام نشنیده بود و چون مبعوث گردید
کلامی باین استقامت و متنی باین متانت در چنین بسیط
و اسلوب عبارت مرغوب و شیرین و دلنشین و غرایب

علوم و احوال سابقین و لاحقین موارد و هر کدام آنها به نهج
دیگر و بیان واقع بیاورد که جمیع خطبا و جمهور فصحای قاطبه
عرب و کافه شعرا و بلغا از آوردن مثل یک آیه از آن
عاجز باشند و تا آخر الزمان که مردمانش در کمال فطانت
و کمال باشند کسی را حد آن نباشد که ایرادی و عیبی بر عبارات
آن ظاهر سازد چنانچه حق تعالی میفرماید که وَمَا
كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ
إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ
فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
إِلَّا الْكَافِرُونَ آورده اند که هر که کلام فصیحی و بلیغی
میگفت که کسی از اتیان مثل آن عاجز بود آنرا بر لوحی نوشته
در کعبه می آویختند و بدان فخر مینمودند و آن مشهور زمانه ایشان
بود چون آیه مبارکه یا ارض ابلعی تا آخر نازل شد آنرا
شنیدند و عظم شان و جلالت و بلاغت قرآن بر ایشان
ظاهر گردید از بیم رسوائی و افتضاح شبها آمدند و لفظهای

خود را از دور کعبه در دیده بردند و اگرچه وجوه اعجاز قرآن
بحد و حصر نمی آید لیکن آنچه با ذهان صافیهٔ ارباب علم در
آمده چند وجه دیگر ذکر نموده اند وجه اول مکرر شدن
قصص انبیاء و احکام بیشمار مثل قصص انبیاء و قصهٔ فرعون
و شیطان و نمرود و غیره که هر یک از اینها را مکرر ذکر کرده
هر دفعه بعبارت دیگر و با وجود وجازت لفظ و خوبی اسلوب
تخلف از قوانین و قواعد فصاحت نکرده و اینمعنی مقدور هیچ
آفریده نیست چه هر چند شخصی در نهایت فصاحت باشد
ویرا ممکن نمیشود که یکمطلب را بدو عبارت یا بیشتر تواند ادا نماید
که در مرتبهٔ ثانیه و ثالثه پا از جادهٔ فصاحت بیرون نگذارد
وجه دویم تفاوت افصحیت و ابلغیت بعضی از آیاتست
نسبت به بعضی در رد قول آنانی که میگفتند قرآن از نزد خدا
نیامده حضرت ختمی مآب از خود انشاء میفرمودند و آنکه در نهایت
فصاحت است سببش آنست که آنحضرت چنین مخلوق شده
و فصاحت جبلّی ذاتی او و خود بذاته افصح از کل مردم است

نمیتوانند

نمیتوانند که بغیر از کلام فصیح متکلم شود لهذا بعضی آیات افصح از
بعضی شده تا آگاه شوند که اگر از جناب مقدس ایشان میبود
بایست همگی در فصاحت یک نسق باشد و بدانند که این تفاوت
از نزد خداست بنا بمفاد کلِّمِ النّاسَ علی قدرِ عقولِهم و لهذا
سور مکیّه افصح از سور مدنیّه است چه مردم مکّه در بلاغت از مردم
مدینه ممتاز بودند وجه سیّم فصاحت و بلاغت و حلاوت و
طلاقت قرآنست که هر اعجمی آنرا بشنود از سخنان دیگرش
امتیاز تمام میدهد و هر فقرهٔ آن که در میان کلام فصیحی ذکر شود
مانند جواهر الوان و یواقیت گوناگون در رشته کشیده شده
و جمیع فصحاء متقدمین و متاخرین تصدیق بر افصحیت آن
نموده اند در تفسیر نهایه از ابی عبیده مذکورست که یک اعرابی
این آیه را بشنید که فاصدَع بما تؤمَر و اعرِض عن المشرکین
فی الحال بسجده در افتاد از وی پرسیدند که مگر ایمان آوردی
و سجدهٔ خدا کردی اعرابی گفت لا بل سجدتُ لفصاحةِ
هذا الکلام من متکلم را نمی شناسم سجده من برای این

کلام بود وجه چهارم آنکه نظم و اسلوب مرغوب آن
نیست همه یکنسق است و اوامر و نواهی آن بر وفق و اتساق
چنین نیست که کلامی باین طول تناقضی در مضامین آن بهم نرسد
هر چند که مؤلف آن در غایت فصاحت باشد مثل دیوان یکی
از شعرا اگرچه بعضی ابیات برجسته و محکم دارد بعضی آیات
سست و واهی را نیز شامل است و همچنین است کتب انشا و هیچ
کلام باین طول و عرض اصلا تناقضی نداشته باشد نازل نمیشود
مگر از جانب کسی که در ذات سبحانه تعالی شأنه اختلاف نیست
چنانچه حقتعالی میفرماید که وَلَوْ کَانَ مِنْ عِنْدِ غَیْرِ اللهِ
لَوَجَدُوا فِیهِ اخْتِلَافًا کَثِیرًا وجه پنجم مشتمل بودن
آنست بر علوم غریبه و معارف حقه چه در میان مردم آن عصر
علم بر طرف شده بود و آنحضرت قبل از بعثت با هیچکدام از
اهل کتاب مجالست و مخالطت نکرده بلکه متباعد و برکنار
بود که تحصیل علمی نماید و آنچه علما و حکمای عالم در آفاق جهان
بهم رسانیده بودند از معارف الهی و معالم نامتناهی فکر

کرده اند در اکثر مواضع قرآن بیان شده بنحوی که عقلهای
مستقیم و ذهنهای سلیم با آن موافق است و اصلا مخالفت
ندارد و بر هر احدی ظاهر است که از شأن آنحضرت هیچ احدی
نبود که بدون وحی الهی و رتبه پیغمبری آنها را ادا نموده بیان کند بنحوی
که سبب جمیع کمالات اهل جهان شود و هر علمی و معرفتی را ماخذ
و منتهی باشد و هر صاحب کمالی محتاج بآن گردد وجه ششم
رعب و ترس و هیبت و شکوهیست که از این کلام معجز نظام
بر دلها تأثیر میکند و در حین قرائت و استماع آن بر خواننده
و شنونده واقع میشود و هر کس خواهد که معارضه بقرآن کند
از بیم و ترس آن از آن اراده بر میگردد وجه هفتم
اخبار است از اخبار امم سالفه و قرون ماضیه بنحوی که اصلا
خلافی ندارد و جمیع احبار و علمای ایشان با وجود آنکه عمر خود
صرف کرده بودند در تواریخ و احوالات پیشینیان و قرآن
مجید بسیاری از آنها را بنحوی نقل کرده است که گویا حال
واقع شده و این نمیتوانست بود مگر از جانب علیم و خبیر و بسی

از چیزها را که علمای یهود و نصاری بجهت صرفه خود پنهان کردند
و آنحضرت از کلام خدا آشکارا نمود و ایشان گفتند که در
توریة چنان نیست آیه آمد که اگر راست میگویند توریة را بیاورند
و ایشان جرئت نکردند بآوردن توریة و انجیل زیرا که میدانستند
قرآن راست میگوید و رسوا میشوند مجملا وجوه اعجاز قرآن
بسیار است درین وجیزه بدین چند وجه اکتفا شد و اما
استعاذه بدانکه گفتن کلمه استعاذه مر قاری را ضرور است
چه مادامیکه مزرع سینه بی کینه خود را از خار و خاشاک آهرمن
دیرینه پاکیزه و پاک نسازد نمیتواند که تخم محبت دوست حقیقی
خود را در آنجا بکارد و بآب حالات اولیاء خود آبیاری نماید
بلکه استعاذه باید کرد از هر چیزی که مشغول غیر خدا میسازد
مثلاً غشوات نفس اماره وغیرها و مؤید آنست حدیث شریف
نبوی که اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک
نظم نفس از درون و دیو ز بیرون میزند ره از مکر این دو
رهزن بر حیله چون رستم بنابراین بعضی از پیغمبران و ائمه

علیهم السلام ایذاء شیطان را به نفس نفیس خود داده اند و
حال آنکه بنصوص قاطعه و براهین ساطعه منصوص و مبرهن است
که شیطان را دستی بر ایشان نیست پس منظور ایشان از
شیطان عوارض نفسانیت و بشریت است چه ایشان نیز
از جمله بشرند و ایشان را حالات شتی است گاهی در طرف قدس
و گاهی در طرف نفس و لهذا جناب ختمی مآب فرمودند که لی
مَعَ اللهِ وَقتٌ لا یَسَعُنی فیهِ مَلَکٌ مُقَرَّبٌ و گاهی
بعایشه میفرمودند که کَلِّمِینی یا حُمَیراء تا بر مردم ظاهر گردد
که پیغمبر و امام از جمله ملائکه نمی باشند و بشریت بجهت
بسیط نیز دارند بلکه از برای ایشان حالتی است در میانه
خالق و مخلوق تا بسبب تشبه بجناب احدیت از مبدء فیاض
فیضان علوم و معارف به گنجینه سینه ایشان گردیده بسبب
تشبه بخلایق با مردم انس داشته باشند و معارف حقه
را بایشان رسانند پس چون از حالت تقدس فیضهای
عظیم رو داده و صور غیبیه از نهانخانه ملکوت بر مرآت دل

ایشان جلوه گر شده میخواهند که از آنحالت منتقل بحالت
دیگر شوند لهذا گاهی که نفس شریف ایشان بالطبع تنزل
نموده متوجه عالم کون و فساد میگردد و از آن فیوضات و
تجلیات قدری ممنوع میشود اینحالت را تعبیر از شیطان نموده
باستعاذه مشغول میشوند چون حضرت نوح علیه السلام که
گفت رَبِّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ اَنْ اَسْئَلَکَ ما لَیْسَ لی بِهِ
عِلْمٌ و ابراهیم علیه السلام گفت اعوذُ بِاللهِ الّذی خلقنی
فَهَدانی و یوسف ع گفت مَعاذَ اللهِ اِنَّهُ رَبّی و موسی ع
گفت اِنّی عُذْتُ بِرَبّی وَ رَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُونِ و یوشع ع
گفت اِنّی نَسیتُ الْحُوتَ وَ ما اَنْسانیهُ اِلَّا الشَّیْطانُ
و مادر مریم ع گفت اِنّی اُعیذُها بِکَ وَ ذُرِّیَّتَها مِنَ
الشَّیْطانِ الرَّجیمِ و مریم ع گفت اِنّی اَعُوذُ بِالرَّحْمٰنِ
مِنْکَ اِنْ کُنْتَ تَقِیّاً و حضرت مقدس نبوی صلی الله
علیه و آله فرمود رَبِّ اِنّی اَعُوذُ بِکَ مِنْ هَمَزاتِ الشَّیاطینِ
وَ اَعُوذُ بِکَ رَبِّ اَنْ یَحْضُرُونِ پس دواعی نفس انسانی را

شباهتی تمام بشیطان هست آنهائیکه غیر معصومند باید که تدبیر
نمایند که نفس انسانی چنان نفسی است که حضرات معصومین علیهم السلام
از شر آن پناه بخدا برده اند پس هر کسی که در سلک ایشان منسلک
نباشد از شر چنین نفسی مطمئن بوده و بخدا استعاذه نجوید
چنانچه بعضی از عرفا گفته است نظم نفس را هفصد سری و هر
سری از فراز عرش تا تحت الثری ایضاً دیگران بمعنی گفته اند

تا غنا شد نفس کو زینت	یک اعوذت اعوذ بالله نیست
بلکه آن پیش صاحب عرفان	نیست الا اعوذ بالشیطان
گاه گوئی اعوذ و که لاحول	لیک فعلت بود مکذب قول
سوی خویشت و به میرانند	بر زبانت اعوذ میخواند
طرفه حالی که دزد بیگانه	گشته همراه صاحب خانه
میکند همچو افغان نفیر	در بدر کو بکو که دزد بگیر

و اما بسمله بدانکه ابتداء هر کاری بذکر بسمله و تحمید و
صلوات بر محمد و آل طیبین او باعث مزید خیر و برکت و دولت
است و این سه کلمه بهترین کلمات و اذکار است آن طرف

خاصه روایتی وارد است که هر امری ابتداء در آن به بسم الله و
الحمد لله و صلوات نشود هر آینه آن امر ابتر و ناتمام می ماند در
کافی از حضرت باقر علیه السلام مروی است که فرمودند اول
هر کتابی که از آسمان نازل شده بسم الله الرحمن الرحیم بوده
و هر گاه بخوانی آنرا امان میدهد ترا از مابین زمین و آسمان
و ایضاً از آنحضرت منقول است که فرمودند دزدیدند عامه
گرامی ترین آیه را از کتاب خدا که آن بسمله است و سزاوار است
اتیان آن در نزد شروع هر امری بزرگ و کوچک تا آنکه آن
امر مبارک باشد و در فقیه از ائمه هدی علیهم السلام مرویست
که هر کس در وقت وضو ساختن بسمله بگوید پاک میشود از گناه
جمیع اعضای او از سر تا قدم و اگر این کلمه را در آنوقت نگوید
وضو بسازد پاک نمیشود از اعضای او مگر اعضائی که شسته
یا مسح کشیده است و از عکرمه مرویست که حق سبحانه و تعالی
وحی فرستاد بسوی بعضی از پیغمبرانش که هر کس بیاید روز قیامت
و در نامه عملش هشتصد بسمله باشد در حالیکه ایمان داشته

باشد آزاد میکنم او را از آتش و داخل مینمایم و از رسول خدا — در بهشت
صلی الله علیه و آله مرویست که هر که نیکو بنویسد بسمله را بجهت تعظیم خدا می آمرزد
خدا او را بعضی از علماء گفته اند که چون مدت شب و روز
بیست و چهار ساعت است پنج ساعت آنرا بجهت پنج وقت نماز
معاف داشته از بنده محاسبه آنرا نمیخواهند و نوزده
ساعت دیگر را محاسبه میخواهند پس هر حرفی از حروف نوزده
گانه بسمله کفاره گناه یک ساعت است از ساعات شب و روزی
و بعضی گویند گناهان بچهار قسم است شب و روز و آشکار و پنهان
و آشکار و بسمله چهار کلمه است هر یک از این کلماتش کفاره
نوعی از این گناه است و در مصباح کفعمی مسطور است که بعضی
از علماء گفته اند که در حین ذبح نباید بسم الله الرحمن الرحیم
گفت بلکه گفته میشود بسم الله و الله اکبر زیرا که آهن آلت
قطع است و رحمن و رحیم آیه رقت و رحمت است پس نمی باشد
مناسب رقت و نه عذاب با رحمت و لهذا نوح علیه السلام
باصحابش فرمود که بسم الله مجریها و مرسیها و نگفت بسم الله

الرحمن الرحیم زیرا که این دو اسم بزرگوار از رحمت‌اند و در قصهٔ
نوح علیه السلام هلاکت قوم بود و هلاکت با رحمت مناسبت
بخلاف قصهٔ سلیمان ع که در آن هدایت بلقیس و اصحابش بود
و هدایت نمی‌باشد مگر برحمت بدین سبب نامه‌اش بسم الله الرحمن
الرحیم تمام نوشت بدانکه بسمله جزء اعظم از هر سوره و آیه تامه
است مگر در سورهٔ مبارکهٔ نمل که در آنجا جزوی از آیه است بنظم
جزء قرآن است بسم الله بل آیه از سوره غیر توبه اندر اجزائی مختیر نظر
و این مذهب علمای امامیه رضوان الله علیهم است بلکه میتوان گفت
که هر بسمله در اول هر سوره بسمله‌ایست علیحده غیر آن دیگری
لهذا گفته‌اند که اگر جنب یا حائض آنرا بقصد یکی از سوره‌های دیگر
بگوید حرام نیست و ایضاً گفته‌اند که تعیین آن بجهة سورهٔ
از سور در نماز شرط است و هرگاه بدون تعیین سوره بسمله
گفته شود بعضی از فقهای امامیه حکم ببطلان آن نماز کرده‌اند و ایضاً
اتفاق فرقهٔ ناجیهٔ اثنی عشریه بر آنست که ترک بسمله در اول
حمد و سوره عمداً موجب بطلان نمازات فرضاً او ندباً و جهر

بآن

بآن در صلوات جهریه واجب است لیکن در صلوات اخفاتیه
جهر بآن مستحب است و در گفتن بسمله در ما بین دو سوره چهار
وجه متصور است سه وجه از آنها جایز و یکی ممنوع است اما آن
وجهیکه جایز است اول قطع طرفین دویم وصل طرفین
سیم قطع بسمله از آخر سورهٔ ماضیه و وصل آن باول
سورهٔ آتیه و وجه ثالث اولی است اما وجه ممنوع آنست که
اول بسمله را باخر سورهٔ ماضیه یا استعاذه وصل کرده
بر بسمله وقف نماید که بسمله برای افتتاح است نه جهة قطع
از استعاذه قطع بسم الله از سوره و وصل آن با نقصش و وصل طرفین
و خلاف نیست در آن کرده‌اند در میان سورتین [illegible]
غیر قسم ثانی اقسام دگر را اختیار مستحب است وصل بسمله باول
ده سوره و قطع آن از سوره نظم وصل بسم الله به پنج الحمد و
رحمن مستحب با قمر با حاقه با قارعه با اقرب با محمد با تکاثر و وصل
بسم الله ممکن با عبس تبت و ولا اقسم و دو ویل و لم یکن الباب الثالث
در بیان اقسام مد و انها و مخارج و صفات حروف بدانکه بابی

عدد دندان غالباً سی و دو دندان و آن منقسم بچهار قسم است
اوّل ثنایا و آن چهار است دو از زیر و دو از بالا دوّم
رباعیات و آن نیز چهار است دو از زیر و دو از بالا متّصل به ثنایا
سیّم انیاب و آن نیز چهار است متّصل به رباعیات چهارم
اضراس و آن بر سه قسم است اوّل ضواحک و آن چهار است
از پهلوی انیاب دوّم طواحن و آن دوازده است از هر
طرفی شش دندان سه از زیر و سه از بالا سیّم نواجذ و آنرا
دندان عقل گویند قریب به بیست سالگی یا سی سالگی بیرون
می آید و آن نیز چهار است دو از زیر و دو از بالا و امّا
مخارج حروف بدانکه حروف هجا بمذهب اصحّ بیست و هشت حرف
است و تحدید این حروف را بهشت مخرج نموده اند لا غیر حلقیه
و لهویه و شجریه و نطعیه و اسلیه و لثویه و ذلقیه و شفویه و بعضی از
اهل اداء مخرج را نه قسم فرض نموده اند و آنرا اضراسیه
نامیده اند و مخرج مکانی را گویند که حروف از آن متولّد
شود و در مخارج حروف علی التفصیل اختلافی در میان است

سیبویه

سیبویه و ابن عیش شانزده مخرج نموده و مخرج جوف را
بیرون کرده اند که الف و واو و یاء مدّیّه است لانّها اصوات
تتّصل بالهواء و تنتهی فیها و زبانرا در آنها بر موضعی از اجزاء
دهان اعتمادی نیست و قطرب و فرّاء و مبرّد و اتباع ایشان
چهارده مخرج نموده اند یعنی حروف جوفیّه مذکوره را ساقط
و مخرج نون و لام را یکی کرده اند و بعضی گفته اند که هر حرفی را
مخرجی علیحده است و خلیل بن احمد و ابن مکّی و ابن جزری و شاطبی
و جعبری و ابن شریح و جمعی کثیر از علمای این فنّ بر آنند که
مخارج حروف هفده است و این قول اقوی و اقرب بصواب است
امّا حروف حلقیه پس آن اجمالاً شش است از سه مخرج
مفصّلاً بیرون می آید اوّل مخرج همزه و هاء است از اقصای
حلق دوّم عین و حاء مهملتین است از وسط حلق سیّم
غین و خاء معجمتین است از اوّل حلق یعنی نزدیکتر بدهان و
در تقدیم و تأخیر این حروف در مخرج اختلاف کرده اند اصحّ
این است که هر دو از اینها در یک مرتبه اند و در باب الف اختلافی

هست بعضی آنرا نیز حلقی میدانند و بعضی مخرج آنرا هوای
دهن دانند و این قول اصح است نظم، در اصح هفده بود
مخرج سه حلقی همزه و ها ز اقصا و عین و حا، از وسط از اول
غین و خا، اما حروف لهویه پس آن دو حرف است اول
قاف و مخرج آن لهات است از طرف حلق با آنچه محاذی
آن باشد از حنک اعلی دوم مخرج کاف و مخرج آن
اول لهات است از جانب فم با آنچه محاذی وی باشد از حنک
اعلی این را دور الهوی گویند و لهات گوشت پارهٔ سرخ است
که میان حلق و دهان آویزان است که ملازه نیز گویند و قاف را
غلصمی و کاف را عکدی مینامند غلصمه اول لهات و عکده
آخر لهات است نظم، از هوای فم حروف مد ادا شد
جای قاف و دان لهات از غلصمه از عکده باشد جای کاف
و اما حروف شجریه پس آن سه حرف است شین معجمه و جیم
و یاء مثناة تحتانیه است و مخرج آنها وسط روی زبان است
با آنکه محاذی وی است از حنک اعلی زیرا که آن موضع را شجر الفم

بنا بر مذهب خلیل بن احمد ضاد معجمه را نیز از حروف شجریه میداند
بخلاف سایر علماء این فن که ایشان ضاد را حرف حافیه میدانند
و مخرج آن کنارهٔ زبان است با آنچه برابر وی است از دندانهای
اضراس یمنا و شمالا نظم، شجر جیم و شین و یا و غیر مد است
جای ضاد از جنب یا ز بطن اضراس علیای و اما
حروف نطعیه پس آن نیز سه است طا و دال مهملتین و تاء مثناة
فوقانیه است مراد از نطع سقف دهن است و اصل زبان و اصل
دندانهای ثنایای فوق است و اما حروف اسلیه پس صاد
و سین مهملتین و زاء معجمه است و اینها را اسلیه میگویند و آن
اشباه آنها زکی و بارکی زبان است اما سر دو دندان ثنایای زیرین
باشد که فاصله نظم، سه له چون باشد بطن سفلای ثنایا را
قرین فرجه مشروطه کش دان جای زا و صاد و سین و اما
حروف ذلقیه پس آن ظا و ذال معجمتین و ثاء مثلثه است
و این سه حرف را ذلقی و ذولقی گویند و ذلق طرف زبان است
و آدمیان از آن اره و تیزی هر چیزی را مینامند و بعضی اینها

لثوی نیز اطلاق کرده اند نظم از ذلق با نطع میکرد ددها
ادا تا طا و دال نیز با به اس ثنایای بر تا ظا و ذال و اما
لثویه پس آن لام و را مهمله و نون است و آن گوشتی است
که دندانها بآن رسته یقال هی اللحم المرکب فیه الاسنان
بعضی بر آنند که فروتر از مخرج لام است و برخی اتفاق است
که پشت سر زبان را دخلی در مخرج را هست و گاه است که مخرج
را از مخرج نون مقدم باشد و گفته اند که مخرج لام و نون و را
متقاربند نه متحد و این حروف را لثوی گویند ذلقی و ذولقی
نیز گفته اند نظم بعد او لام از لثه با حافه راس لسان
بعد نون از فوق نون را باشد از پشت زبان و اما حروف
شفویه پس آن فا و با موحده و میم و واو است زیرا که شفه
را دخلی در تلفظ آنها هست چه فا گفته میشود از باطن شفه
سفلی و اطراف ثنایای علیا اما میم از بیرون و واو از میان
دو تا از درون دو لب است و در میم و با دو لبها بهم میچسبند و در
واو نیک بهم نرسد و این حروف را شفوی و شفهی نیز میگویند

نظم

نظم فاست از راس ثنائی با بطن لب بعد فا المیم
و واو غیر مدی با طلب از دو لب میم از برون دان واو از میان
با از درون حالت غنه است از خیشوم و تنوین میم و نونها
و اما حروف غنویه و آن میم و نون مشدد تین و ساکنین
که او عام با غنه است و غنه آوازیست که بعد از تمام شدن
از خیشوم می آید و آن اصل الف است و مخفی ها و یا و واو که چند
حروف دیگر نیز هست که از حروف هجا متفرع میشود که صحیح است
قرائت کردن بآن حروف از آنجا همزه بین بین یعنی بین الهمزه
والالف و بین الهمزه والواو و بین الهمزه والیا مثل آ است
در الهی و اشباه تسهیل کردن آنها و تسهیل نزد همزه محققه
والف ممالا و مفخمه فرع است از الف منتصبه و مرققه و صاد
زا و معجمه فرع است از صاد و زای خالصین و اشمام در اینجا
مخلوط کردن صاد است بزای بنحوی که متولد شود از این دو حرف
حرفی دیگر که نه صاد خالص و نه زای خالص باشد و لام مفخمه
فرع است از مرققه در لفظ الله در حالتیکه مسبوق بفتحه

بضمه باشد مثل قال الله و رسل الله و نیز در روایت ورش
بعد از حروف مطبقه مثل الصلوة و الطلاق و ظلام
در آخر رقعه فرع است از راد منقحه فائده در بیان فرق است
میان همزه و الف بدانکه منجمین و اعداد دانان را اعتقاد صریح است
که حروف هجا بیست و هشت حرف است و ما بین همزه و الف فرقی
نیست بجهت آنکه در عدد داخل همند و در حساب جمل این دو را
در عدد یک شمرده اند اگر چنانچه فرقی داشتند هر آینه در عدد
غیر هم میباشند اما اهل عربیت را قول آنست که همزه آن باشد
که قبول اعراب نماید بخلاف الف که همیشه ساکن گردد و ابتدا به
ساکن نیز محال است لهذا در حروف هجا لام را ضم نموده
گویند لام الف لا و علت رجحان لام بر سایر حروف در انضمام
بودن لام است در قلب الف و الف در قلب لام و اما صفات
حروف بدانکه مراعات صفات معتبره حروف در عربیت چون جهر و
همس و استعلا و اطباق و نظایر آن مراعات واجب نیست بلکه از
جمله مستحبات است و علما فرموده اند که از صفات آنچه لازم است

که حروف

که حروف از یکدیگر ممتاز و بکماله از مخرج خود ادا شود و صفات
حروف بر دو قسم است ذاتیه و عارضیه اما ذاتیه پس آن ده
صفت است همس یکی از آن مهموسه حروف وی ده است
مجتمع در کلمات فحثه شخص سکت و این حروف را مهموسه
گویند بسبب ضعفی که در این حروف است در وقت ادای آنها آواز
فرو گذاشته میشود بمرتبه که جوهر صوت در آنها ظاهر نمیشود ما بقی
مجهوره اند مخفی نماناد که بعضی از محققین متاخرین متعرض شده اند
باینکه نسبت جریان بهمس و تعقید بجهر که در کتب قوم مسطور است
راهی ندارد زیرا که جریان خاصه رخوه و تعقید خاصه شدت است
در حروف مهموسه تا و کاف بجهت آنکه از حروف شدیده اند جریان
ندارند و در ادای آنها صوت در مخرج منعقد میشود و در حروف مجهوره
حروفی که متصف بصفت رخوه اند جاری میشود این تحقیق
باعتقاد حقیر خالی از لطفی نیست و الله اعلم دوم شدت
و حروف وی هشت است مجتمع در کلمات اجد قط بکت
و این حروف را بسبب آن شدیده گویند که بیرون می آیند

اینحروف از مخارج خودشان بعنوان قدرت و قوّت صوترا
منع میکنند از جریان در حالت نطق و باقی رخوه اند الاحروف
لم نرع که آن ما بین شدّه و رخوه است سیم مستعلیه و حروف
وی هفت است مرکّب در کلمات خصّ ضغط قظ اینحروفرا
بجهة آن مستعلیه گویند که در حین تلفظ با آنها زبان متصاعد میشود
بحنک اعلی و بتفخیم ادا میکردد و باقی مستفله اند و در اینحروف زبان
به پستی میل نموده به ترقیق ادا میشوند الّا در لام جلاله در آن
والف چنانچه بیان آنها خواهد آمد چهارم مطبقه و حروف
وی چهار است مرکّب در صض طظ در حین نطق با آنها زبان
در کام منطبق میشود و باقی منفتحه اند که در نزد ادای آن زبان بهن و
گشاده شده برقّت ادا میکردند پنجم مذلقه و آن در کلمات
فرّ من لبّ است که از طرف لب و زبان بسبکی و خفّت ادا
میشوند یعنی سه از لب و سه از زبان و باقی مصمته است و در ادای آنها
سنگینی و ثقلی در مخرج بهم میرسد نظم از صفات است
انفتاح اطباق ضدّش ضغط خصّ ضدّ مجهوره است مهموسه

ستشحث کهف خصّ ضدّ رخوه قطبك اجدت را
حروف شدّه دان هست نو دعالی با لم نرع ما بین شان
مستفل ضدّش استعلا ضغط قظ خصّ شمر ضدّ اصمات
آمده اذلاق در ملن فبر واما صفات عارضه حروف
که هر یک از آنها عارض بعضی از حروف میکردد مثل قلقله در
حروف قطب جد که در هنکام وقف و سکون آن حروف
در مخرج ضغطه و اضطرابی و جنبشی بهم میرسد و در حین ادای
زبان مضطرب میکردد زیرا که در این حروف در سکون هنکام
بجهة شدّة تقید کامل در مخرج بهم میرسد بمرتبه که ماهیت اینحروف
معلوم نمیکردد پس در اینصورت محتاج بصفت قلقله و ضغطه اند
تا آنکه ماهیت آنها مشخص کردد و همزه را بجهة آنکه گاهی ابدال و
گاهی تسهیل عارض میشود از این صفت خارج نموده اند و باقی
حروف ساکنه اند که مطلقا جنبشی در آنها نیست و صفیر که
بمعنی شوت زدن و هشت کردن است و مراد از صفیر صفیر گنجشک
باشد و در اینجا صوت ضعیفی است که از بیخ دندانها بیرون می آید

وآن مختص ص و س و زاء است و غنه آن آوازی است که
بعد از انضمام شفتین از خیشوم بیرون می آید و این مختص است
بمیم و نون مشددتین و ساکنتین که ادغام با غنه یا اخفاء شوند
و انحراف و آن در لام و راء است و تکرار در راء فقط
باعتبار غلظتی که در آنست گویا دوباره گفته میشود و لیس بمکرر
فی الحقیقه و واجب است احتراز از اظهار تکرار آن خصوصا که
مشدد باشد و علماء قرائت خصوصا مکی بن ابیطالب گفته
که واجب است بر قاری اخفا کردن تکرار راء را خصوصا که مشدد
باشد فمتی اظهره فقد جعل من الحرف المشدد حروفا و من المخفف
حرفین لان تکریره لحن جلی و تفشی در شین معجمه و بعضی میم
و راء مهمله و فا را نیز با آن ضم کرده اند و استطاله مختص بضاد
معجمه است و گفته اند که حرف ضاد در حین اداء بمرتبه دراز میشود
که بمخرج لام میرسد و مد در حروف علة و لینت در واو
و یاء ساکنه و ماقبل مفتوح و حروف مد و لین را جوفیه میگویند
و حروف مخفیه مختص است بحروف مد و ها که مجتمع در کلمه هاوی

است و این حروف اربعه بجهة ضعفی که دارند زیاد در اداء
آنها مد خفی نیست و آواز در دهن متسع و هوا میشود و در حین اداء
صوت مخفی میباشد و ما بقی حروف مبینه است و نبر قوت که بمعنی
تیزی و رفع صوت است در همزه است و لحن که بمعنی گرفتگی
صوت است مختص بهاء مهمله است و منفوشه که بمعنی دمش است
مخصوص بثاء مثلثه است و منفوخه در فاء است یعنی در
حین اداء آن ماسی در لب بهم میرسد و مهتوته در هاء است
که در اداء آن خراشی در مخرج بهم میرسد نطعیه قلقله مقصود
ضد ساکنه دان قطب جد و لین جوفیه و خفیه با حروف مد
همزه نبر و مکرر منحرف لام است و راء شجریه با منفوشه با مقصود
فا مخرج و رخا صاد و سین و زاء صفیر و هست یای اعتلال میم
راء شین تفشی با ضاد استطال

الباب الرابع

در بیان تنوین و نون و میم ساکنه و تفخیم و ترقیق و اماله حروف
و اشباع حرکات آن که ادغام است بدانکه تنوین و نون ساکنه را
نزد حروف هجا چهار حکم است اظهار و ادغام و قلب و اخفا

اما اظهار و آن ظاهر گردانیدن تنوین و نون ساکنه است نزد
حروف حلق و آن ء ه ع ح غ خ است از جهه بعد مخرج
این حروف است از مخرج نون مثال همزه یَنْأَوْنَ و مِنْ
آمَنَ اِلَّا مثال ها مِنْهَا و اِنْ هُوَ اِلَّا جُرُفٍ هَارٍ
و مثال عین اَنْعَمْتَ و مِنْ عَمَلٍ و اَجْرٌ عَظِیمٌ و مثال
حا و انْحَرْ و مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ و مثال غین فَسَیُنْغِضُونَ
و مِنْ غِلٍّ و رَبٌّ غَفُورٌ و مثال خا المُنْخَنِقَةُ و مِنْ
خَیْرٍ خَبِیرٍ و اظهار نون ساکن و تنوین در قرائت سبعه نزد
حروف حلق اتفاقی است مگر آنکه ورش در نون ساکنه و تنوین
که بعد از او همزه باشد نقل حرکه میکند از همزه بما قبلش و همزه
را حذف میکند و شیخ ابو جعفر مدنی نزد خا و غین چنانکه در
کتب مطوله توضیح این شده اخفا میکند و اما ادغام پس
آن ادخال شیٔ است در شیٔ دیگر چنانکه عرب گوید ادغمت
اللجام فی فم الفرس و در اصطلاح قرآء داخل گردانیدن
حرفی است در حرفی و در اینجا داخل و نهان کردن تنوین و نون

ساکنه

ساکنه است در نزد حروف یرملون لقرب المخرج بالنون
و در یرملون همه قرآء ادغام میکنند مع الغنة الا خلف که
آن در واو و یا ادغام بلاغنه مینماید و در لام و را بالاتفاق
بلاغنه است بجهة شدت قرب آنها و غنه آوازی است که
در اندرون مینی ظاهر میشود و الغنة صوت شبیهة بصوت
الغزالة اذا ضاع ولدها مثال یا مثل مَنْ یَأْتِیهِ و
یَوْمَئِذٍ یَصَّدَّعُونَ و مثال میم و مِنْ مَاءٍ مَهِینٍ
و مثال واو مِنْ وَلِیٍّ وَلَا مثال نون مِنْ نُورٍ نَهْدِی
مثال لام مِنْ لَبَنٍ لَمْ مثال را مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ و در
قنوان و صنوان و دنیا و بنیان که مدغم و مدغم فیه در یک کلمه اند
اظهار باید کرد بجهه رفع اجتماع حروف علة ثلثه و عدم اشتباه
بمضاعف و نیز مقصود اصلی از ادغام طلب خفت است و در اینجا
ثقل خواهد بود و اما قلب و آن بدل گردانیدن تنوین و نون
ساکنه است بمیم نزد با و اخفا با غنه را هم ناچار است زیرا
که میم مواخی نون است در غنه و در صفت جهر و استفال و انفتاح

وانزلاق انتحا دو دارند و ایضاً مشارکت است در مخرج و
در صفات مذکوره و بعضی گفته اند که چون نون ساکنه با
در جوار یکدیگر واقع شده اند و قرب و بعد مخرج بحدی نه دارند
که ادغام و اظهار توان نمود لهذا ابدال هم کرده اند مثل
من بعد و انبئهم و صم بکم و اما اخفاء و آن نون ساکنه و تنوین
تنوین و نون ساکنه است نزد حروف پانزده گانه باقیه و آن
ت ث ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق
ک و در این بیت حرف اول کلمات محفوظ است
صف ذا ثنا جود شخص قد سما کرما ضع ظالما
زد تقی دم طالبا فتری و اخفای انها بمقدار
قرب و بعد آنهاست پس هر چه قرب بود اخفی بود و در حال
اخفاء غنه لازم است و بعضیها از قراء ترک غنه نکرده اند
والفرق بین الادغام والاخفاء ان الادغام مشدد
والاخفاء لیس کذلک و اما حروف مثل حروف حلق بعد مخرج
ندارند که اظهار شوند و نه مثل حروف یرملون قرب مخرج دارند

که ادغام

که ادغام بشوند پس میان ادغام و اظهار باشد و اما
میم ساکنه هرگاه بحروف هجا در رسد محکوم به سه حکم میگردد
نزد باء علی الاصح اخفاء با غنه و نزد میم ادغام مثلین است
و میم و نون مشددتین نیز همین حکم دارند چنانچه ثمّ و ثمّا یعنی آنجا
اظهار غنه باید کردن و نزد ما بقی حروف هجا اظهار است
خصوصاً در واو و فاء که اشد اظهار باید کرد و اما تفخیم و
ترقیق حروف بدانکه تفخیم در لغت بمعنی تعظیم است و در اصطلاح
قراء غلیظ گفتن حرفی است بقدر مناسب یعنی در حالت
تلفظ بآن حرف زبان میل بکام بالا کند چنانچه بسبب آن
آواز غلظتی بهم رساند و ترقیق در لغت بمعنی باریک
گفتن است و در اصطلاح قراء ضعیف و رقیق گردانیدن صوت
بقدر مناسب یعنی در حالت تلفظ بحرف مقصود زبان میل
بجانب اسفل نماید و باید دانست اصل غلظ که وارد است بر
السنه قراء در این بلاد و توابع و ملحقات از اطلاقات
منقحات و مغلطات بر طریقه که مألوف طباع ایشان است

برعکس بلاد عرب اگرچه بعضی از عرب نیز اکتساب این طبیعت
و طریقه را کرده اند چونکه از قاری فاضل و جامع و معتمد و
مرجوع الیه که کما ینبغی واقف و ماهر باشد نشنیده اند لهذا
حال بدین منوال است پس لابد است از قانون صحیح مرجوع الیه
و میزان مستقیم معوّل الیه و اجمال آن اینست که حروف مستفله
مرقّق اند مگر حرفی چند که از آن مستثنی است و حروف مستعلیه
جمیعاً مفخمند بی آنکه چیزی از آن استثنا شود که بعد از این
بیان خواهد شد بدانکه اسباب تفخیم فتحهٔ راست چون رسول
و ضمهٔ آن نحو رُسل و سکون او بعد از فتحه نحو اَرسَل و بعد از
ضمه نحو اُرسل و راء ساکن و ماقبل آن مکسور و مابعد آن
بواسطه وقوع یکی از حروف مستعلا نحو ارصادا در توبه و
مرصادا در نبا و لبالمرصاد در فجر و قرطاس در انعام
و من کلّ فرقة در توبه و کلّ فرقٍ در شعرا که در این کلمات
مذکوره همه قرّاء بالاتفاق تفخیم باید کرد الّا در کلمهٔ کلّ فرقٍ
که در آن دو وجه معمول است امّا تفخیم بجهة وقوع حرف مستعلا

بعد از را و امّا ترقیق بجهة وقوع را بین الکسرتین و در مصر
وقفاً و وصلاً تفخیم اولیست عملاً بالاصل و نظراً للوصل و در عین
القطر ترقیق اولی از جملهٔ اسباب تفخیم وقوع راءست بعد از
کسرهٔ عارضی نحو ارجع و کسرهٔ منفصل مثل الذی ارتضی
و اسکان متحرک آن در آخر کلمه در حالت وقف بعد از فتحه چون
والقمر و بعد از الف چون من نارٍ و بعد از ساکن ماقبل
مفتوح چون بِبَدرٍ و بعد از ضمه چون [illegible] و بعد از
ساکن ماقبل مضموم چون لفی خُسرٍ امّا اسباب ترقیق
پس کسره است چون رِجال و سکون او بعد از کسرهٔ ماقبل
چون اُمِرتُ و اسکان متحرک او در آخر کلمه در وقف بعد از
کسرهٔ ماقبل چون بکفر و وقوع آن بعد از ساکن ماقبل مکسور
مثل السحر و بعد از یاء ساکنه چون خبیر و قدیر و اصل در
راء تفخیم است و ترقیق بنابر سببی میباشد و از برای او احکام
دیگر نیز هست که مختص است بقرآت نافع مدنی بروایت ورش
که تفصیل آن باقسامه در کتاب مفاتیح التنزیل فاضل محمد ولگار ثبت

مدون شده است اکثر الف در تفخیم و ترقیق تابع ماقبل خود است
پس اگر بعد از یکی از حروف مستعلا واقع شده باشد مثل و
عملوا الصالحات الف نیز مفخم میگردد یعنی تفخیم در حروف
استعلا زیاده باید کرد تا برای الف نیز تفخیم بجا آورده باشد
و اگر بعد از حروف استفال واقع شده باشد مثل العابدین
والماکرین الف نیز مرقق میشود و اگر بعد از راء مفتوحه باشد
مثل رازق یا بعد از لام جلاله واقع شده باشد بشرطیکه ماقبل
آن مفتوح یا مضموم باشد مثل انّ الله و وجه الله و اللهم در
اینحال نیز الف مفخم خواهد بود و حروف مجهوره را جهر و شدیده
را بشدت بجا باید آورد خصوصا قاف و کاف که اگر جهر و شدت
بجا نیاورند غین و کاف عجمی خواهد شد وَحُرُوفُ الاِسْتِعْلَاءِ
فَخِّمْ وَاخْصُصَا لاِطْبَاقَ اَقْوَی نَحْوُ قَالَ وَالْعَصَا یعنی تفخیم
کن حروف استعلاء سبعه را که مرکب است درین کلمات ثلثه
خص ضغط قظ و تفخیم اینها که مفتوح باشند ابلغ است و هرگاه
بعد از ایشان الف باشد اکمل است مانند خلق و غلب و طغی و

ضرب و صعب و ظلم و ضاق کردن تفخیم از حروف مستعلا
آنچه که معتبر است خصوصا صاد و طاء که اگر اطباق نکنند
سین و تاء بدل میشود وَبَیِّنِ الاِطْبَاقَ مِنْ اَحَطْتُ مَعْ
بَسَطْتَ وَالْخُلْفُ بِنَخْلُقْكُمْ وَقَعْ و ناچار است از ابقاء
صفت اطباق طاء در مثل اَحَطْتُ و بسطت و فرطتم و
فرطت و در ابقاء صفت استعلاء قاف و ذهاب آن در کلمه
اَلَمْ نَخْلُقْكُمْ در سوره مرسلات خلاف که ده هر دو وجه را
اعتبار کرده اند ظاهر اگر ذهاب اولی است چنانکه مذهب ابی عمرو
دانی و جزری است و حروف صفیر را صفیر بجا باید آورد تا ناله
از مخرج خود ادا شوند و حروف قلقله را قلقله بجا باید آورد گاهی
که ساکن باشد و اگر بنا بر سکون باشد قلقله زیاده باید کرد مثل
يَقْتُلُونَ وَمِنْ بَاقٍ وَيَطْهُرْنَ وَالْاَسْبَاطِ وَبُوِّءَ
وَالْاَسْبَابِ وَالنَّجْدَيْنِ وَزَوْجٍ بَهِيجٍ وَيَدْخُلُونَ
وَبِئْسَ الْمِهَادُ و حروف تکرار صلاحیت تکرار دارند خصوصا
راء که مشدد باشد مثل الرحمن الرحیم و تکرار جلی لحن است پس

ناچار است احتراز نمودن از آن و لام را نیز نیکو ادا کند و اما
تغلیظ لام و ترقیق آن بدانکه ورش از طریق مغاربه تغلیظ میکند
هر لامی را که مفتوح باشد و ما قبلش صاد یا طاء یا ظاء و این
هر سه مفتوح باشند یا ساکن مثل الصّلوة فیصلب بظلّام
اظلم الطّلاق مطلع و مثال اینها و از برای آن در طال
و فصالا دو وجه است ولکن تغلیظ اولی است و همچنین در اواخر
آیاتی که بیاء باشد او را نیز دو وجه است چنانکه و لا صلّی و
فصلّی و اذا صلّی و همین سه موضع بیش نیست ولکن ترقیق اولی
از برای توافق بر فواصل آیات و در ذوات الیاء نیز دو وجه است
و آن زیاده از پنج موضع وارد نیافته یَصلیها مذموما و
یَصلی سعیرا و تَصلی نارا و لا یَصلیها الا الاشقی
و سیَصلی نارا اگر اماله نمایند تغلیظ نباید کرد و الا
تغلیظ باید نمود و در لفظ مُصَلّی در حالت وقف از برای
ورش دو وجه است تفخیم و اماله و در حالت وصل تغلیظ است
فقط و هکذا در لامی که بجهة وقف ساکن باشد دو وجه معمول است

مثل اَن یُوصَلَ اولی است و امّا اماله بدانکه اماله میل کردنست
از فتحه بکسره و آن بر دو نوع است اول آنکه اندک میل نمایند چنانکه
بفتحه نزدیکتر باشد و آنرا بین بین و بین اللفظین و تقلیل و صغری
خوانند و این مذهب ورش و ابو عمرو است دوم آنکه میل بیشتر
نمایند بحدّیکه بکسره نزدیکتر باشد و آنرا اماله محض و بطح و اضجاع
و کبری گویند و این مذهب حمزه و کسائی است باستماع از استاد
ماهر و حاذق و فصیح و بلیغ فرق میان آنها را توان فهمید نه از بیان
اداء بعضی از عجمان بی تجربه شنیدن و لا ابالی بی سواد که از آخوند
مکتبی اخذ کرده و اصلا از مواضع اماله اطلاعی نداشته باشد بدانکه
حمزه و کسائی اماله کرده اند الفات ذوات الیاء را یعنی الفاتی که
منقلب از یاء بوده باشد و آن در آخر فعل و اسم هر دو می باشد مثل
هَدی و رَمی و هَوی و هُدی و افعال را بصیغه نفس متکلم
که واوی است یا یائی توان شناخت مثل خلوت و دنوت
و رمیت و سعیت از صیغه خلا و دنا و رمی و
سعی و اسماء را بتثنیه معلوم توان کرد مثل عصوان و هویان

وهُدیان واشال اینها از عصیٰ وهویٰ وهدیٰ
رآنچه درا والف تأنیث باشد اماله کرده اند ونیز آنچه که بر
وزن فعلی بحرکات ثلثه وفعالی بضم فا و فتح آن بود
باشد اماله کرده اند مثل دعویٰ وذکریٰ والبشریٰ و
اساریٰ وکسالیٰ ونصاریٰ والحوایا واشال اینها
مذهب ورش در همه اینها بین بین فتح میباشد مگر کلمه را که در
وی را باشد که بین بین نفطات وابوعمرو در فعلی بین
بین نماید و در آنچه در وی را باشد مثل ذکریٰ و نصاریٰ
اماله محضه دارد وهمچنین ورش وحمزه وکسائی در لفظ متیٰ و
عسیٰ وبلیٰ که در مصحف بیا مرسوم است اگرچه الف او
منقلب از یا نباشد مثل الضحیٰ وضحیها ونحوها اماله کرده اند
هرکدام بقاعده خود وانّیٰ استفهام که بیا نوشته شده
همین حکم را دارد واما الذی که اسم است وما زکی که
فعل است در سوره نور والیٰ وعلیٰ وحتیٰ که حرف اند اماله
نکرده اند وحمزه در کلمات سجیٰ ودحیها وطحیها وتلیها

اماله

اماله نکرده بلاخلاف وهرچه بر وزن ثلاثی مزید فیه باشد مثل
تُتلیٰ وتدعیٰ ونجانا وانجانا وانجیه وزکیها وابتلیٰ
واشال اینها همه را باماله میخوانند ومضارع معتل اللام ثلاثی
مجرد نیز همین حکم را دارد مثل تدعیٰ وتتلیٰ وکسائی در الفاظ
احیاکم وفاحیا به واحیاها احیتما وقت وخطایاکم
وخطایاهم وخطایانا ورءیای والرّءیا ومرضات
الله ومرضاتی حیثاتت وحق تقاته در آل عمران و
قد هدان در انعام ومن عصانی در ابراهیم وما انسانیه
در کهف واتانی الکتاب واوصانی در مریم واتانی الله
در نمل ومحیاهم در جاثیه ودحیها در نازعات وتلیها وطحیها
در والشمس وسجیٰ در والضحیٰ جمیعاً باماله میخوانند وحمزه مخالف
در احیاکم وثم احیاکم وفاحیاها وموافق اوست در لفظ
یحییٰ ولا یحییٰ واماتَ واحییٰ چون بعد از واو باشد
والدنیا والعلیا والحوایا والضحیٰ والربا واتنیٰ
هدانی واتانی در هود وهدانی در زمر ومنهم

تناء و مرجاة و او کِلاهما و اِناه و هشام موافقت
دارد با هردو در اماله لفظ اِناه فقط و دیگران بفتح میخوانند
وابو عمرو چنانکه ذکر شد در فعلی و ورش در ذوات الیاء
با ایشان موافقت دارد و کسائی بروایت دوری تنها اماله
میکند در لفظ اَذانهم حیث وقع و اَذاننا در فصلت فقط
و اَنصاری در آل عمران و صف و سارعوا در آل عمران و
حدید و نسارع در مؤمنون و البارئ در حشر و بارئکم در
دو موضع بقره و طغیانهم و یسارعون حیث وقعا و
الجوار در شوری و الرحمن و کورت و الجبار در دو موضع و
جبارین در سوره مائده و شعراء و کمشکوة در نور و اما
سایر قراء همه الفاظ مذکوره را بفتح میخوانند ولیکن دوری
و ورش و ابو عمرو بین بین میخوانند بنا بر اصل خود و در الجبار
و جبارین ورش بین بین میخواند و او را در هردو لفظ
خلاف است و در تواری و فاواری در دو موضع مائده
دوری را دو وجه است و شیخ جزری حکم لفظ سوره اعراف را

نیز لاحق باین میماید شیخ شاطبی سوره مائده را مقید نموده و قول
اخیر معمول به است و حمزه منفرداً اماله میکند در ده لفظ فعل ماضی
و آن جاء و شاء و زاد و ران و خاف و طاب و
خاب و حاق و ضاق و زاغ در نجم و زاغوا در صف فقط
و یکسان است اگر ضمایر بدو متصل گردد یا نه ابو بکر و کسائی
متفق اند با او در اماله بل ران فقط موافقت دارد با او ابن
ذکوان در جاء و شاء حیث وقعا و در فزادهم الله در
سوره بقره و روایت شده از ابن ذکوان در اماله زاد
در جمیع قرآن به دو وجه و خلف در سوره نساء ضعافا و
اتیک در دو موضع نمل باماله خوانده خلاد را در همه مواضع
ثلثه خلاف است ابو عمرو و کسائی بروایت دوری هر الفی
که بعد از او راء مکسوره باشد و آن راء در لام فعل یا طرف
واقع شده باشد چنانکه ابصارهم و اثارهم و النار و
القهار و الابرار و الاشرار و امثال اینها اماله میخوانند
حمزه و ابو الحارث موافق اند با او در آنچه راء در وی مکرر شود

مثل قرارٍ و نحوه و هرچه جز این باشد بفتح میخوانند اما
ورش اینجا را بین اللفظین میخواند و حمزه در لفظ القهار
حیث وقع و در دار البوار بین اللفظین و درباقی بفتح میخوانند
و النّاسِ که مجرور باشد ابو عمرو بفتح و اماله خوانده بمذهب
صاحب شاطبیه و تیسیر و بفتح فقط بمذهب ابن مجاهد و بعضی
گفته اند اماله از دوری و فتح از سوسی است قالون و ابو عمرو
و ابو بکر و کسائی حرف هارٍ باماله خوانده اند و ابن ذکوان
بیک وجه موافق ایشانست و ورش در جمیع راء متطرف مکسور
مثل الدار و الحمار بین بین دارد و ابن ذکوان را دو وجه است
در حمارك و الحمار در بقره و کمثل الحمار در جمعه فقط
دیگران بفتح میخوانند ابو عمرو و کسائی بروایت دوری کافرین
را در صورتیکه بعد از راء یا واقع شده باشد باماله میخوانند
حیثما وقع اما ورش بین اللفظین و دیگران بفتح میخوانند هشام
تنها اماله میکند در لفظ مشارب در یٰس و آنیة در غاشیه و
عابدون و عابد و عابدون در سوره جحد ابن ذکوان را

فقط

فقط دو وجه است در اماله عمران و المحراب هر جا که مجرور
واقع شود و نیز در لفظ اکراههنّ در نور و الاکرام در دو
موضع رحمن و بعضی روایت کرده اند اماله را از او در لفظ المحراب
فقط حیث وقع بر حتی دیگر اماله المحراب را از او روایت کرده اند
هر جائی را که محل جر باشد و آن در دو موضع واقع است آل
عمران و مریم و باقی قراء بفتح میخوانند در کلمات اربعه مذکوره
و ورش را در راء آنها ترقیق است و ترقیق نوعی است از اماله اگر
حصول اماله این مقدار بود که مذکور گردید باقی قیاس بین باید کرد
و در کتاب جواهر القرآن و مفاتح التنزیل این مبحث بطریق مشبع
مضمون و مبرهن شده است فائده بدانکه عاصم اماله بین بین
ندارد و لیکن اماله محضه روایت کر بیشتر دارد اما روایت حفص
یک موضع لفظ مجریها اماله میکند لا غیر ابو عمرو دانی صاحب
کتاب تیسیر گوید که علمای متقدمین ما اختلاف کرده اند در اینکه
کدام قسم از اماله بهتر است و لیکن انا اختار الامالة الوسطی التی
هی بین بین اقول و هذا القول عندی ایضاً اقوی و اقرب لان الغرض

من الأمالة حاصل بها و أما اماله هاء تانیث بدانکه کسائی اماله
کرده هاء تانیث و ما قبل او را در صورتیکه ما قبل هاء تانیث یکی
از حروف پانزده کانه باشد و آن درین کلمات چهار کانه
مرکب است فجثت زینب لذود شمس مثل خلیفة
درجة مبثوثة بغتة العزة خافیة جنة حبة
کالذلة لذة واحدة قسوة فاحشة رحمة المقدسة
و نحوها مگر آنکه قبل از هاء حرفی از این ده حرف واقع شود که مرکب
است در این چهار کلمه حق ضغط عص خظا مثل النطیحة
والحاقة و قبضة و بالغة و بسطة و النازعة و
خصاصة و الصاخة و موعظة و الصلوة و هکذا
اگر قبل از هاء همزه یا کاف یا هاء یا راء که مرکب در کلمه اکهر است
باشد مثل خاطئة و الملائکة و الأیکة و فاکهة و
الآخرة و اگر قبل از این چهار حرف فتحه یا ضمه واقع شود فی
درا نیستم اماله نیست مثل برائة و التهلکة و سفاهة و
بوه و اگر ما قبل این حروف ساکن و قبل از حرف ساکن کسره باشد

مثل

مثل وجهة و لعبرة کسائی بی خلاف اماله مینماید و اگر قبل
از ایشان حرف ساکن باشد نیز ما قبل آن کسره مثل شرعة و شوکة
و سفاهة و العمرة در این صورت از برای کسائی اماله نخواهد بود
و بعضی از قراء گفته اند کسائی در این چهار ده حرف نیز اماله را
جایز دانسته است الا الف را که در آن اماله نیست مثل الصلوة
والزکوة و نحوها و انه العالم بحقایق الأمور و اما هاء الکنایة که
آنکن به هر هائیست که ضمیر مفرده مذکر مغایب باشد مثل به و له
در نزد قراء حال تلفظ معتبر است نه صورت کتابت زیرا که بسیار
چیزهاست که در خط و رسم هست و در لفظ نیست پس او را
اعتباری در حال تلاوت نیست مثل الف انا و واو اولئک
و هکذا بسیار چیزهاست که در کتابت نیست و در لفظ هست مثل
واو داود و یلوون و تلوون و لیستوون و و دی که
در کتابت یک واو مرسوم است و در تلفظ دو واو خوانده میشود
و هاء کنایه نیز از این قبیل است که در بعضی حالات او را صله
میکنند و مراد از صله در اینجا اشباع حرکت است یعنی اگر

های ضمیر مضموم باشد واوی و اگر مکسور باشد یائی تولید کنند و
بدانکه اشباع های ضمیر محکوم بحیات حکم کرده اقول پس اگر ماقبل و
مابعد وی هر دو ساکن باشد مثل فیه اختلافاً ومنه
اسمه که همه قرّاء متفق اند در عدم صله دوم حرس اگر ماقبل
مابعد هر دو متحرک باشد مثل به الا وله الا وامرنا به
جمیع قرّاء در صله آن متفق اند سیم هرگاه ماقبل آن متحرک
و مابعد آن ساکن باشد مثل به الله و به النجم نیز احدی از
قرّاء صله نکرده اند چهارم حرس اگر ماقبل ساکن و مابعد متحرک باشد
مثل فیه هدی وعلیه انشاء [illegible] از قرّاء صله نکرده
ابن کثیر مکی و حفص از طریق عاصم در کلمه فیه مهانا در سوره
فرقان با وی موافقت کرده است و در کلمه یرضه لکم در سوره زمر
عاصم نکرده است زیرا که اصل آن یرضاه بوده بسبب حرف صله
شرط الف منقلب از یا افتاده بدانکه بعضی از احکام مذکوره
در برخی از الفاظ مخصوصه جاری نیست که تفصیل احوال آنها در
کتب مطوله و در اغلب مصنفات قاصر خصوصاً در کتاب جواهر القرآن

ومفاتیح

و مفاتیح [illegible] مبین است و امّا ادغام پس آن
بر دو قسم است صغیر و کبیر امّا کبیر آنست که اوّل از مثلین یا متقاربین یا متجانسین
که متحرک باشد ساکن نموده در ثانی ادغام کنند مثل ما سلککم
ومناسککم و قال لهم و خلقکم و رزقکم و الملائکة
و فی النفوس زوجت و این ادغام مختص است با ابی عمرو و یعقوب
بصریین و موانع ادغام بسیار است هرگاه شرط و سبب موجود شد
و موانع مرتفع گردید ادغام جایز باشد و علما فرموده اند که
از ادغام کبیر مهم ادغام میم الرحیم در میم مالک اجتناب اولی است
مکروه دانسته اند و ادغام صغیر آنست که حرف مدغم ساکن غیر
حرف مد باشد و در ثانی درج کنند نظم مدغم ار ساکن بود
خوانندش ادغام صغیر نیست عاصم را ز مصحف [illegible] ادغام
کبیر اندر انعام است و یوسف کهف مدغم نون بنون لیک
اندر یوسف اشمام است و در باقی سکون نحو اتحاجونّی در انعام
و لا تأمنّا در یوسف ما مکنّی در کهف و ادغام صغیر بر سه
قسم است اوّل آنکه مدغم و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفت

مثلین باشند نحو یعذب من وان اضرب بعصاک وقد دخلوا
و نحو ذلک و اگر حرف مدغم حرف مد باشد اظهار باید کرد بجهت تحفظ
بر مد مثل فی یوسف آمنوا و عملوا و نحو ذلک و این قسم
ادغام متفق علیه قراءت و آنرا ادغام مثلین گویند نظم
اول از مثلین اگر او غیر مد است با سکون در دوم ادغام
کرد چون لهم بکم و سلون دوم آنکه مدغم و مدغم فیه در مخرج
متحد و در بعضی از صفات مختلف باشند نحو قد تبین و اذ
ظلموا و نحوها و این قسم را متجانسین میگویند سیم آنکه مدغم و مدغم
فیه از حیثیت مخرج قریب هم باشند این قسم را ادغام متقاربین
میگویند نحو نخلقکم و احطت با ابقای صفت استعلا و اطباق
و طاء و ماعنهم را در این قسم ادغام نخلقکم است بکاف با ابقای استعلا
قاف و عدم آن اما ثانی اولی است و بروایت بکر ادغام میکنند
ذال را در تاء نحو اخذت و شقاقته و ادغام لام هل و بل و
قل در لام و راء اتفاقی است نحو هل لنا و بل ربکم و بل لا
تکرمون و قل ربی و قل لکم و نحو ذلک و لام هل در راء در قرآن

مجید

مجید نیست و نون ملفوظی طسم و کاف نه را در میم و ثا را در ذال
یلهث ذلک و با را در میم در ارکب معنا و بروایت بکر ادغام
نون ملفوظی یس والقرآن و نون والقلم را در حالت
وصل و لیکن در وقف با اظهار داده است و بروایت حفص در هر دو
صورت اظهار است نظم دال در تاء ذال اذ در ظاء و طاء و دال
باء ارکب ثاء یلهث مدغم اند میم و ذال طا بسطت فرط
احطت با صفت اطباق ثابت مدغم دال اتخذ و احذر تا
بکر است قاف نخلق با ثبوت و سلب استعلای قاف میشود
ادغام با رجحان ثانی نزد کاف لام قل بل مدغم اندر راست
لیک اظهار و سکت حفص را در لام بل ران نون من راق است
و همه قراء الف و لام تعریف را در حروف شمسیه ادغام
کرده اند بجهت قرب مخرج و در نزد حروف قمریه اظهار است
چنانکه حرف شمسی لی مخفی شود ماهیت لام تعریف نیز در نزد
الشمس و اخواته مخفی و در نزد لفظ القمر و اخواته ظاهر است
و حروف شمسیه و قمریه هر یک چهارده اند نظم

لام ال مع غنم بتا ثا دال الی ظا لام و نون حفص را اظهار
نون لفظی یس و نون و القلم ادغام بسیار است در این
وجیزه بهمین مقدار اکتفا شد مخفی نماند که جمعی از فقها و مجتهدین
بوجوب ادغام صغیر قائل شده اند **الباب الخامس** در بیان
حروف مد و همزه محققه و مخففه و بیان اقسام وهیئات
بدانکه حروف مد سه است الف ساکن ما قبل مفتوح و واو ساکن ما قبل
مضموم و یاء ساکن ما قبل مکسور مثل الف قال و واو قالوا و یاء
قیل و مثال هر سه در اوذینا و سبب مد دو است همزه و سکون
و آنچه علماء قرائت ذکر کرده اند مد را دو نوع قرار داده اند طبیعی
و غیر طبیعی اما مد طبیعی عبارت از امتدادی است که حاصل شود
از ذات حروف مد بقدر تلفظ با آنها بدون سببی و آنرا اساتید
این فن یک الف مد تقدیر کرده اند و آن مقدار را مد طبیعی و
ذاتی و اصلی گفته اند و اما غیر طبیعی پس عبارت از زیادتی آن
امتداد است و آن زیاده را مد غیر طبیعی و فرعی و عرضی گویند و اما
قصر پس آن ترک عبارت از زیاده و ابقاء مد طبیعی است کما

کان

کان برخی از مهره این فن مد را منقسم به سه قسم نموده اند لازم
و واجب و جایز اما لازم آنست که حال او در مد لازم باشد نزد
همه قراء یعنی باید بعد از حرف مد ساکنی وقفاً و وصلاً و بطول
مد داده میشود و مد واجب آنست که قصر در او جایز نباشد و جایز
آنست که مد و قصر هر دو روا باشد در نزد جمیع قراء و آن آنست
که حرف مد منفصل باشد از همزه یعنی حرف مد در آخر کلمه و همزه
در اول کلمه دیگر واقع شود و باید حرف مد پیش از سکون عارض وقف
مطلقاً یعنی خواه آن وقف باسکان باشد یا باشمام یا وقف کافی
یا تام یا حسن یا قبیح پس اگر همزه مقدم باشد از حروف مد مثل امن
و اوتی و ایماناً مد آن مخصوص است بقرائت نافع مدنی بروایت
ورش از طریق ازرق و بعضی از قراء در مد منفصل با قصر
خوانده اند مثل قالون و دوری باختلاف عنهما و سوسی و ابن کثیر
بلا خلاف و بواقی قراء بمد طول میخوانند علی قدر مراتبهم ولیکن عاصم
در مد متصل و منفصل علی الاصح مقدار چهار الف مد میدهد و خلاف
از برای قالون در تفسیر مشروح است اما از برای دوری در تفسیر غیر از

مدّیت و همین حکم دارد حرف مدّی که از اشباع ضمّه یا کسره
متولّد شود لفظاً اگرچه رسماً صورتی نداشته باشد مثل اَمرُهُ
الی الله و منه قایده الّا ابو جعفر از قرّا در مدّ متّصل از برای
ورش و حمزه مدّ طول قائلند و برای باقی قرّاء مدّ توسط و در مدّ
منفصل نیز از برای ورش و حمزه طول و برای ابن عامر و عاصم
کسائی توسط و برای قالون و ابوعمرو و ابن کثیر قصر را قائلند
و درین باب اقوال مختلفه بسیار است که ذکر آنها موجب اطناب و
اکثار است و امّا اگر سبب مدّ سکون باشد خالی از آن نیست که
آن سکون لازم باشد یا عارض و هر یک از لازم و عارض مدغم
باشند یا مظهر و سکون لازم مدغم و مظهر هر دو در حروف مقطعه
و غیر مقطعه می باشند و حروف مقطعه چهارده حرفند و در اوایل
سوره قسم اند پس هر حرفی که بنای هجای آنها بر سه حرف باشد و حرف
وسط حرف مدّ و ثالث ساکن باشد مدّ باید داد و آن هفت حرفست
مجتمع در ترکیب قلنسکم حمل و آنچه از حروف مقطعات مدّ
ندارند مجتمع در ترکیب حیّ طهر است الّا حرف عین که در اول

مریم و شوری است اگرچه بنای هجای آن بر سه حرف و ثالث
ساکن است و لیکن حرف وسط حرف مدّ نیست بلکه حرف لین است
در مدّ آن خلاف کرده اند چون اکثری از علمای قرائت حرف
لین را جاری مجرای حرف مدّ دانسته و یا اینکه در میان دو مدّ
واقع شده آن را مدّ مجاورة و جوار نامیده اند لهذا جمهور
قرّاء در آن مدّ طول و توسط را قائلند و اگر بعد از حرف مدّ
ساکنی باشد مدغم یا مظهر همه قرّاء بالاتفاق با مدّ توسط خوانده اند
مثل دآبّة و اتحاجّونّی و لا الضّالّین و نحوها و اگر سبب
مدّ سکون عارضی باشد یعنی در حالیکه وقف با سکان یا با شمام
کرده باشد مثل نستعین و المصیر یؤمنون و غیرها درین
صورت مدّ و توسط و قصر هر سه جایز است امّا در روم بغیر قصر جایز
نیست و اگر ماقبل واو و یاء ساکن حرفی مفتوح باشد و بعد
از آن همزه و هر دو در یک کلمه باشند مثل هیئة و سوءة
و شیئ در حالت وصل غیر از قصر نباشد مگر ورش که او در حالت
وصل طول و توسط دارد و در حالت وقف طول و توسط و قصر است

از برای همه قرّاء و اگر بعد از آنها حرف ساکن باشد یعنی وقف
سبب سکون آن شده باشد باتّفاق قرّاء سه وجه جایز است
مانند میّت و خوف و شیء و سوء الّا ورش که در مثل این
دو مثال آخر که بعد از آنها همزه واقع است قصر را جایز نداشته
و وارد است از ورش در واو سوءات مدّ و قصر هر جا باید و بعضی
توسّط و قصر را قائلند و اصحّ آنست که قصر واو با طول و توسّط و
قصر الف و توسّط هر دو جایز است و امّا در قصر واو الموءودة
و موئلا هیچ خلافی باتّفاق قرّاء نیست و این مخالف قاعدهٔ
ورش است بدانکه بعضی از علمای نحو و قرائت انواع مدّ را بده
نوع قرار داده اند و برخی هشت و فرقهٔ شش و جماعتی سیزده
گفته اند که تفصیل آنها در کتاب جواهر القرآن و مفاتح التنزیل
مؤلّف فاضل مشهدی مسطور است و بدانکه هر گاه دو همزه در
یک کلمه جمع شوند عاصم همه جا بتحقیق خوانده الّا کلمهٔ ءاعجمیّ در
فصّلت ابوبکر بتحقیق همزتین و حفص بتسهیل کالألف یعنی همزهٔ ثانیه
التسهیل میکند بحرفی که نه همزه باشد و نه الف و کلمهٔ اذهبتم

در احقاف و ان یؤتی احد در آل عمران عاصم بجای یک همزه
خوانده و کلمهٔ ان کان در سورهٔ قلم و ءامنتم در اعراف و طه
و شعرا بهمزتین با تحقیق و حفص بیک همزه میخوانند و اگر همزهٔ وصلی
میان همزهٔ استفهام و لام ساکن واقع شود و آن در قرآن در شش
موضع وارد یافته که همزهٔ استفهام با الف لام تعریف جمع شده
و همزه و الف و لام تعریف ابدال بالف کرده اند آن کلمهٔ الذکرین
در دو موضع انعام و کلمهٔ الآن در دو موضع یونس و کلمهٔ آللّه در
یونس و نمل که درین مواضع باتّفاق همهٔ قرّاء مدّ واجب و لازم است با
جهة رفع التقاء ساکنین و جمیع قرّاء متّفق اند در مدّ و تسهیل و
مراد از تسهیل همزهٔ ثانیه را کالالف ادا کردن است و تسهیل در
اصطلاح قرّاء همزهٔ ثانیه را میان همزه و الف خواندن است هر گاه
همزهٔ اولی مفتوح باشد و میان همزه و واو و یاء خواندن است
هر گاه همزهٔ اولی مضموم یا مکسور باشد و اگر دو همزه در دو کلمه بهم
برسند مثل هؤلاء ان کنتم و جاء اجلهم و نحو ذلک
عاصم همه جا هر دو همزه را بتحقیق خوانده و احکام همزه بسیار است

از آنجمله در ینموضع چهار حکم علی الاجمال بیان میشود اول
نقل حرکت همزه است بما قبلش که ساکن صحیح و غیر حرف است
و حذف همزه و ساکن گردانیدن مثل قد افلح و قل اوحی
قال ان کنتم و آن قرائت نافع است از طریق ورش عنهم
در سوره حجرات در کلمه لاسم الفسوق حرکه همزه اسم را
بلام داده و همزه را حذف نموده دویم ابدال همزه ساکنه است
بحرف ما قبلش از جنس خود با تبدیل الفا بعد الفتح نحو
اهالک و واوا بعد الضم نحو یومنون و یاء بعد الکسر نحو جئت
و آن قرائت ابی عمرو است سیم تسهیل بین بین است یعنی
او را حرفی کردانند که مخرجش میان همزه محققه و میان حرف
مد یکه مجانس حرکتش هر کاه متفق باشند دو همزه در فتح تسهیل
میکنند همزه ثانیه را نافع و ابن کثیر و ابو عمرو و هشام و الباقون
یحققونها چهارم اسقاط همزه اولی است بدون نقل و آن
قرائت ابی عمرو و بصری است فقط و الباقون بالتحقیق فیهما
و خلیل نحوی باسقاط همزه ثانیه قائل شده است چنانچه کسی

مد یا حرکت

کیفیات همزه را با نواعها طالب باشد بکتاب مفاتیح الترتیل
قاصر رجوع نماید که بطریق مشبع و مستوفی بیان شده و اما وقف
بدانکه وقف عمده ترتیل است و منطوق کریمه مبارکه و رتل القرآن
ترتیلا آید بمطلب ناطق است چنانچه جناب امیر المومنین علیه السلام
فرموده اند الترتیل هو تجوید الحروف و معرفة الوقوف
قیل و من تمام معرفة القرآن معرفة الوقف و الابتداء فیه کما
قال الجزری فی منظومته و بعد تجویدک للحروف
لا بد من معرفة الوقوف و آن بر چهار قسم است تام
و کافی و حسن و قبیح فالتام هو الذی انفصل عما بعده لفظا و
معنی و هذا الوقف یکون غالبا فی آخر الآیات یعنی کلمه موقوف
علیه را ارتباط لفظی و معنوی بما بعد نداشته باشد گویا مخاطب را
اصلا انتظاری نیست پس در چنین مقام وقف کردن تام است
و ابتدا بما بعد نمودن ممکن است بلا کلام و اما الکافی ما تعلق
بما بعده معنی فقط یعنی ارتباط معنوی بما بعد داشته باشد نه لفظی
و مخاطب را کافی است و ابتدا بما بعد آن جایز است و الحسن ما اتصل

به مابعده لفظاً فلا یحسن الابتدا به الا اذا کان اول آیة یعنی
ارتباط لفظی بما بعد داشته باشد نه معنوی اما ابتدا به ما بعد
بدون اعاده موقوف علیه حسن نیست مگر آنکه بر رؤس آیات باشد
والقبیح هو الذی لا یعرف المراد بسببه او یفهم منه غیر المراد نحو
الوقف علی بسم و رب و غیر ذلک و لا یجوز الا للمضطر و ربما
کفر متعمده یعنی معنی از او مفهوم نشود و قاری بجهة اضطرار و
نارسائی دم نفس مثل وقف بر بسم و الحمد و رب و مالک
و غیر ذلک نماید و اقبح از این آنست که معنی را تغییر دهد و مؤدی
گردد بکفری نار والعیاذ بالله و آنچه قرا را لازم است که اجتناب
از آن نمایند آنست که فصل نکنند میان عامل و معمول و شرط
و جزا و مبتدا و خبر و صله و موصول و صفت و موصوف و مضاف
و مضاف الیه و امثال ذلک و اما رموزی که شیخ ابو جعفر محمد
بن احمد بن طیفور سجاوندی و بعضی از علمای تجوید قرائت بجهة وقف
تعیین نموده اند شش است اول م علامت وقف لازم است
و وقف در وی موجب فساد معنی میشود لکن اگر بگذرد شرعاً آثم

نیست

نیست دوم ط علامت وقف مطلق است یعنی مقید بیکی از
لزوم و جواز و رخصت و تجویز نیست و دلیلی از برای وصل آن
نیست زیرا که تعلق لفظی و معنوی بما قبل خود ندارد سیم
ج علامت وقف جایز است جهة وقف و وصل هر دو هست اما
وقف اولی است چهارم ز علامت وقف مجوز است و در
وی هم جهة وقف و هم وصل هر دو هست اما وجه وصل روشن است
و وقف هم روا است پنجم ص علامت وقف رخصت است بالضروره
هرگاه قاری احتمال تمام کردن آیه را در یکنفس ننماید و وقف بکند
اعاده لازم نیست ششم لا علامت لا تقف است و اگر
الا با آیه جمع شود اعاده لازم نیست و متاخرین رموز دیگر نیز
جهة وقف تعیین کرده اند و آن ك قف قفه س سکته
ق قلا صل صلی است اما ك علامت کذلک است
یعنی بطریقی است که سابقاً گذشت چه مطلق چه لازم چه جایز
چه مجوز چه رخصت چه نهی و قف یعنی قف فی هذا الموضع و
قفه و س و سکته هر سه علامت سکته باشند و ق

علامت وقف قد قیل فیه الوقفات و قلا یعنی قیل لا وقف
فیه وصل ضد وقف است وصلی یعنی الوصل اولی من الوقف
و رموز دیگر هم نیز درمیان متأخرین از قرآء معمول و متداول
است چون ذکر آنها دراین وجیزه چندان لزومی نداشت لهذا
ترک آن اختیار کردید چنانچه کسی طالب باشد بکتب مبسوطه قرآء
وسایر مصنفات قاصر رجوع نماید بدانکه وقف لازم در قرآن
مجید در هشتاد و چهار موضع ورود یافته و وقف منزل در شش
موضع و وقف النبی در هفده محل و وقف غفران در دو موضع
دو وقف در هیجده موضع و مراد از معانقه آنست که دو وقف نزدیک
بهم باشند و اگر در اولی وقف شود در ثانی احتیاج بوقف نیست
بالعکس یعنی این وقف را بحسب معنی ملحوظ نموده بطریق معانقه
یافته اند و مبادله نیز گویند و وقف فرض در پانزده محل و تعیین
وقوفیکه ذکر آنها موجب تطویل است

الباب السادس

در بیان اشباع و ترک آن و مشکلات و مشتبهات بعضی از کلمات
بدانکه کلمه هؤلاء و اولاء و اولات و اولئک

اولی اولوا و انبآؤ و ابآؤ و جزآء و الملؤ
و نبؤ اولئک و یبدؤ و یتفیؤ و یؤمن و مثال
اینها خواه اضافه شده باشد خواه نه و مثل ساوریکم و لاوصلبنکم
صلبنکم که بواو نوشته میشود و مواضعی که التقاء ساکنین است
نحو ذاقا الشجرة و مهلکی القری و قالوا الآن
و نحو ذلک همه اینها بترک اشباع خوانند در جمیع قرآن و کلمه
جاؤ و باؤ و داود و ماوری و لا یستون و الغاون
خواه اضافه شده باشد خواه نه و کلمه اولی که ضد اخری است
مثل الآخرة و الاولی و اولیهم لاخریهم در جمیع قرآن
مع الاشباع خوانند و کلماتیکه در رسم کتابت ایشان اختلافی
نیست مثل رؤس و رؤف و یؤس و قالوا و اوتوا و
نحو ذلک باشباع باید خواند و سایر کلماتی که باشباع و با ترک
اشباع باید خواند و در قرآن مجید بالفاظ کثیره ورود یافته
هر یک بمقام خود مع حروف شکل در فهرست سوره مذکور میشود
سورة البقرة قوله تعالی اتتخذنا مع الاشباع باتخاذکم

بکسرهٔ با و تا و تشدید تا و بترک همزه خیرًا اهبطوا که مثل این
در قرآن بسیارست در حالت وقف اثبات حرکت همزه و در
حالت وصل بنون مکسوره باید خواند آلآن فالآن بدون
مد در جمیع قرآن الا در دو موضع یونس تشقّق بتشدید شین
و قاف بمزحزحه بفتح زاء و سکون حاء اولی و کسر زاء و حاء
ثانیه و همچنین است زحزح در آل عمران لمن اشتریه بفتح لام
و میم و کسر نون فتمّ بفتح تاء مثلثه و همچنین است در شعراء و در
و تکویر ثمّ اضطره بفتح همزه یا بنی بفتح باء و کسر نون و کذا
در سورهٔ یوسف یا بنی لا تدخلوا و در سورهٔ ابراهیم و بنی
ان نعبد و غیر اینها در جمیع قرآن بضمّ باء و فتح نون است ابنائهم
بتقدیم الباء علی النون ان یطّوّف بتشدید طاء و واو در اینجا
و در حج تبوّؤا باشباع همزه الدّ الخصام بتشدید دال
تطهّرن و مشتقاته بتشدید هاء در جمیع قرآن الا فاطّهّروا
در اوائل مائده و المطّهّرون در آخر توبه که اینها بتشدید طاء
و با نه ان تبرّوا بتشدید الرّاء و یؤاخذ و یؤخذ و

تؤخذ و یؤلون بترک الواو و لنسائکم بترک اشباع
همزه لا یؤاخذکم با همزه و بترک اشباع واو تعزّموا و
عزموا بعین مهمله و زاء معجمه است و همچنین است در آل عمران
و طه و لقمان و شوری و قتال و لا یؤده باشباع الهمزه
لم یتسنّه بهاء ساکنه کمثل حبّة انبتت بفتح حاء و باء
مشدّده و نساء النّاس بترک یاء در اینجا و در سورهٔ نساء
و انفال کمثل جنّة بربوة بفتح جیم و نون مشدّده فطلّ
بتشدید اللام الکبر بکسر کاف در جمیع قرآن ضعفاء بترک
اشباع همزه و لا تیمّموا بتشدید میم اولی در اینجا و در نساء
و مائده یذّکّر بتشدید ذال و کاف در اینجا و در آل عمران و
انعام و اعراف و فرقان و اعمی و توبه و انفال فنعمّا بتشدید
میم در اینجا و در نساء اقیموا الصّلوة و اتوا الزّکوة
بفتح تاء اتوا در اینجا و در دو موضع توبه و در حج و لا یبخس
باء موحده و خاء معجمه است در اینجا و در اعراف و هود و یوسف
و شعراء و من آل عمران یؤیّد بترک الواو یحسبکم بکسر باء

اولى قدّ تقولون بتشديد الدّال يؤده و در دو موضع بترك واو
يلوون وتلوون يك واو مرسوم و با اشباع واو خوانده شود
وهكذا يلوون فقط در مصحف حضرت على بن موسى الرضا عليهم السلام
بواو واحده مرسوم است حجّ البيت بكسر حاء و ضم جيم عوجاً
بكسر عين و فتح واو در اينجا و در اعراف و هود و ابراهيم و كهف و طه
و زمر عضّوا با عين مهمله و ضاد معجمه است و يكبتهم در اينجا و
مجادله بتقديم تاء بر باء و خبالاً تبيّن بتقديم همزه بر باء و لمّا يعلم
اللّه بفتح اللام و كسر الميم هنا و فى التوبه قل فادرؤا با اشباع
همزه لا يغرّنّك بتشديد راء و نون و همچنين است در لقمان و فاطر
تلوا با اشباع واو النّساء يصّدّقوا بتشديد صاد و دال
و همچنين در توبه و حديد و منافقون تلوا با اشباع واو و استهزئ
بترك اشباع همزه المائدة لعنّاهم بتشديد النون و
احبّاؤه بترك اشباع همزه لم تؤتوه بفتح تاء ثانيه و سكون
واو النّعم بفتح نون و عين سائبة بتقديم همزه بر باء
الانعام انبائى بتقديم نون بر باء و بترك اشباع در اينجا

و در شعراء شركائكم و شركائهم در اينجا و در يونس و
نحل بترك اشباع همزه يجحدون و جحدوا بتقديم جيم بر حاء
در جميع قرآن لم يهد لهم بسكون هاء و كسر دال القصص
بمد حاء و جيم و نون اقتده بهاء السكت و ينصر بتقديم ياء
مفتوحه بر نون ساكنه يصّعّد بتشديد صاد و عين است الذّكرين
در دو موضع بمد همزه اولى هلمّ بتشديد ميم در اينجا و احزاب
دينا قيماً بكسر قاف و فتح ياء الاعراف مذؤماً با اشباع
همزه با اشباع واو يضّرّعون بتشديد ضاد و راء و نون
انبائهما بتقديم النون على الباء والقوا فلمّا القوا بضم
قاف اولى و فتح قاف ثانيه در اينجا و در يونس و شعراء و الهنك
فالهنك والهمنى بفتح همزه و كسر لام يطئنا بتشديد طاء
و ياء در اينجا و در نحل الثقل بتشديد الميم مستبقين بتشديد الباء و ساقى بكم
بترك اشباع همزه است من حليّهم بتشديد ياء و عزّروه
بتشديد زاء فانبجست بتقديم نون بر باء ان وليّى الله بكسر ياء
اولى و فتح ثانيه الانفال ممدّكم بضم ميم اولى و دال

کسر میم ثانیه الآن و یذکرون در بقره گذشت عزرا بالعین
المعجمة والزاء المهملة لمن بکسر لام و فتح میم ان یعلم الله
بفتح لام و کسر میم التوبة فاجره بکسر جیم و سکون ها بدا ئکم
باشباع همزه لا یلتون باشباع واو مخمس بفتح نون و
جیم او ملتحدا بتشدید الدال یجمحون بتقدیم الجیم علی الحاء
واعطوا بضم الطاء لم یعطوا بفتح الطاء لنصدقن در
نساء گذشت المطوعین بتشدید الطاء والواو لیؤذن بترک
الواو مغرما با غین معجمه و رای مهمله در اینجا و در فرقان و دائرة
طور و تن التائبون بتقدیم همزه بر باء در اینجا و در تحریم [illegible]
دان بتشدید الزاء والیاء امن لا یهدی بفتح یاء و کسر هاء
و تشدید دال الآن بمد همزه اولی در دو موضع و آلله بمد همزه
جلاله و کذا در سوره نمل و ما یعزب با عین مهمله و زاء معجمه
التقوا بضم قاف فلما القوا بفتح قاف لیست بنجی بضم
نون اولی و فتح ثانیه و تشدید جیم است هود الا یحسون
بالباء الموحده والخاء المعجمه فعمیت بتشدید المیم و [illegible]

بتشدید

بتشدید التاء والنون من انباء بتقدیم نون است بر باء و مثله
بکسر میم است ما نفقه بترک اشباع هاء است و ما نحن
بترک الواو یوسف بخس بالباء الموحدة والخاء المعجمة
لمنتفی بتشدید نون اولی است یا صاحبی بفتح یاء و کسر یاء
در دو موضع جهزهم در دو موضع بتشدید یا است انی بفتح یاء
و سکون واو است الآن و ننجی در بقره گذشت فنجیا بالنون
والجیم یتبوء تفتوء بترک اشباع فنجی بتشدید جیم است
الرعد دعاء در اینجا و در فرقان و مومن بترک اشباع
اخذتهم بسکون ذال و ضم تاء و هاء در اینجا و در حج و مومن
در سایر مواضع قرآن بفتح ذال و سکون تاء و هاء ابراهیم
عوجا در آل عمران گذشت سوء الذین بترک الاشباع
الضعفاء بترک الاشباع و ننجی در بقره گذشت الحجر
فانظرنی بفتح الهمزة و اتیناک بفتح و تحقیق همزه است
لبسبیل بفتح لام اولی و کسر باء است النحل [illegible]
الراء یتفیؤ بترک الاشباع مثل السوء بفتح سین

وسکون واوست فصلوا بتشدید صادست یستوون در توبه
کذشت کل بفتح الالف بانعم ولا انعمه بکسر با و لام وضم
عین وکسر میم ست بنی اسرائیل لیسوء با مد واشباع
نقرؤه بترک الاشباع الکهف فأوا مع الاشباع
بورقکم بفتح واو وکسر را و قاف ست نأوها بترک اشباع
تغرب با غین معجمه و را مهمله ست اجعل بفتح همزه و سکون
جیم و لام حولا بکسر حا و فتح واوست مریم تریت بفتح
را و کسر یاست تؤزهم بترک الواو طه فلا یصدنك
بتشدید صاد و دال ست اتوکؤ و لا تظمؤ بترک اشباع
ان اقذفیه فاقذفیه بوصل اقذر فیه زیرا که یک کلمه اند
عزنا بالعین المهملة والزاء المعجمة الانبیاء یکلؤکم
بترک الاشباع نفحة با حاء مهمله و در حاقه با خاء معجمه ست
سوء بفتح السین و سکون الواو در دو موضع کطی السجل
بتشدید یاء و سین و لام ست الحج لمن ضره بفتح لام و میم
خیر اطمئن و فتنة انقلب و سواء العاکف و

الصابئين و لیطوفوا و اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة
در بقره کذشت والدواب در انفال و اخذتهم در رعد
المخبتین فبحث در هود کذشت المؤمنون بل اتیناهم
در حجر کذشت اخسؤا باشباع ست النور و یدرؤ
و یؤذن بترک اشباع الواو و یتقه بقرات مشهوره
بسکون قاف و ترک اشباع هاست الفرقان غراما بغین
معجمه و را مهمله دعاؤکم و یعبؤ بترک اشباع اند
الشعراء انباؤ بتقدیم نون بر باست ثم الاخرین بفتح ثاء
مثلثه ست الغاوون مع الاشباع علماؤ بترک الاشباع
النمل جحدوا بتقدیم جیم است بر حاء نکروا بتشدید الکاف
قالوا اطیرنا بتشدید طاء و یاء ست القصص ابنائهم
بتقدیم الباء علی النون ثمانی حجج بکسر حاء و فتح جیم اولی
یؤتون بضم یاء و سکون همزه و فتح تاء و سکون واو ست
اجیبت بفتح باء اولی و سکون باء ثانیه در اینجا و در حم
العنکبوت و ما یجحد و در انعام کذشت الروم

اساوٴ السوٴیٰ بمدّ اولی وبترک اشباع وبمدّ ثانیه ومع آلاء
وابناؤکم بترک الاشباع یصدّعون بتشدید صاد ودال
لقمان لهو الحدیث بسکون ها لابنه بکسر لام وسکون
با ونعمه بکسر نون وفتح عین است لیغفر لکم در آل عمران یجحدون
در انعام گذشت الٓمٓ سجده لا یستوون در توبه گذشت
الاحزاب هلمّ در انعام گذشت الاخر بکسر الخاء وفتح الرّاء
تؤوی ویؤذن بترک الواو سبا لا یعزب یونس
گذشت النّا بتشدید نون است اوّبی بتشدید واو است
سیل العرم بفتح عین وکسر را است الفاطر ما یفتح الله
بفتح تا وکسر جا است حمی بسکون میم و در مدثر بضم میم است
وغرابیب با غین معجمه ورا مهمله است یسٓ ولیمسّنکم
بتشدید سین و نون است نغرقهم بسکون قاف نعمّره ننکسه
بتشدید میم وکاف بسکون را وکسر کاف وبترک اشباع هاء است
کالعرجون با کاف تشبیه وبکسر این است لفظ بکاف انّا
اعطیناک الکوثر فی حیها اینن الصّافات

الرّؤیا بترک الواو وهمچنین است در سوره فتح لا یسّمّعون
بتشدید سین ومیم است صٓ وعززنی با عین مهمله و زا
معجمه است قطنا بکسر قاف وفتح طا مشدّده عطاؤنا بترک
اشباع الزّمر نبوّئ بترک اشباع المؤمن یا الماذ
من لی بضم نون اولی وکسر نون ثانیه اعتنا بتشدید یا ولحدّهم
ودعاؤ در رعد گذشت حمٓ السّجده ارنا الّذین بفتح
ذال وسکون یا وکسر نون است الشّوری حمٓ عسٓقٓ باید
لفظ حمٓ را از عسق جدا نوشت زیرا که حمٓ آیه است علیحده
لمن عزم بفتح لام وکسر میم وبعین مهمله و زا معجمه است الذکر
بترک اشباع لتستووا با اشباع است الدّخان ونعمه
بفتح نون وسکون عین است تبّع بتشدید با در اینجا و در سوره
ق الاحقاف ویجرکم بکسر جیم وسکون را است القتال
ولن یترکم بکسر تا وفتح را است الحجرات لا یلتکم بکسر لام
وسکون تا لاالاسم بالام مکسوره بدون همزه است قٓ نحی
للبس بسکون با موحده است افعیینا یا ین فنقّبوا بید

ذات الذاريات جعلنسَ بفتح لام وسكون آت اتتعلم
بفتح عين وسكون تا ت القمر من مستمر وجعلو لؤلؤ
درجه كذلك النجم إما في الأشياء في الروم
لأتكن آن كنتن القمر من الكذاب بفتح ميم وكسر نون
الرحمن اللؤلؤ بترك الأشباع وحينئذ درواقعه من
استبرق بكسر الهمزة الحديد من قبله بكسر قاف وفتح باء و
وكسر لام ت المصدقين والمصدقات بتشديدهما
ودال ت المجادلة كتبوا كتب بتقديم باء ت ربنا الحشر
منؤ بترك اشباع ما نعتهم بكسر نون وفتح عين ت انا الذين
بفتح دال وسكون ياء وكسر نون ت الممتحنه بواق بترك اشباع
الصف ليطفؤا باشباع ت الجمعة بضم الجيم والميم
المنافقون فاصدق تشديدها ودال ت نوتنر
بترك الواو هنا وفي نوح التحريم تائبات بتقديم همزه
نبأني بكسر نون ثانيه وفتح ياء ت الملك ماتكم دركهف
كذلك ت آن كان بفتح همزه ت الحاقة كتابيه

حسابيه سلطانيه ماليه بها ت هكت هاؤم اقرؤا
والثانية بالأشباع والأولى بترك المعارج بسئل بفتح
ياء دراينجا ودرقيامه قبلك بكسر قاف وفتح باء ت توؤيه
بدون واو ت الجن مجنا دربقره كذلك المزمل
اولى النعمة بترك اشباع وبفتح نون وسكون عين ت اثلثى
بفتح تاء ثانيه وكسر باء ت القيمة ينبؤ بترك اشباع الدهر
ثم رايت بفتح تاء ت المرسلات نخلقكم بضم لام وسكون
قاف ت لؤذن بترك الواو النازعات نخرة بالنون
والخاء ت الأعمى او يذكر مشديد ذال كاف ت التكوير
ثم امين دربقره وشعراء ودهر كذلك التطفيف محجوبون
بسكون حاء وضم جيم ت فليتنافس بفتح الفائين وكسر
السين النجم تميس بسكون سين وكسر راء ت ونعمه تشديد
عين ت التين سنين بالسين والياء والنون والياء
والنون القارعة ماهيه بها ت ت التكاثر
الجحيم بتقديم الجيم على الحاء في كل القرآن ت الكوثر

اعطيناك الكوثر بوصل لعطينا بكاف وعكس ابن
غاد كالعرجون درس ۞ الباب السابع مما قدمته
ائمة الصنعة من ذكر الادوات على سبيل الاختصار الألفات
منها الف الوصل والقطع والأمر والاستفهام والتعجب
والتثنية والجمع والتعدية والف لام المعرفة والف المخبر عن
نفسه والف القافية والندبة والمنادى والحذف ونحو ذلك
أحد اسم اكمل من الواحد ويستوى فيه المذكر والمؤنث
اذ ترد اسماً للماضى وتكون ظرفاً للتعليل نحو اليوم اذ
ظلمتم وللتاكيد نحو واذ قال ربك وللتحقيق نحو بعد
اذ انتم اذا للمفاجاة والظرف اذن معناه الجواب
والجزاء آه اف كلمة تستعمل عند التضجر والتكره وفيها
لغات ألا بالفتح والتخفيف للتنبيه وتدل على تحقق ما بعده
ولطلب الشيء ألّا بالفتح والتشديد حرف تخصيص لم يقع
فى القرآن لهذا المعنى وقوله ألا يسجدوا والا تعلوا
كلمتان ان الناصبة ولاء النافية او ان المفسرة ولاء الناهية

إلّا بالكسر والتشديد على اوجه الاستثناء متصلاً او منقطعاً
وبمعنى غير نحو آلهة إلا الله وبمعنى بل نحو لتشقى الا تذكرة
والعاطفة بمنزلة الواو نحو المرسلون الا من ظلم وبمعنى
لكن نحو بمصيطر الا من تولى الآن اسم للزمن الحاضر
الى حرف جر لها معان اشهرها انتهاء الغاية وبمعنى مع أم
حرف عطف تقع موضع بل نحو ام يقولون شاعر وبمعنى
الاستفهام نحو ام تريدون ان تسئلوا أمّا بالفتح
والتشديد حرف شرط وتفصيل وتوكيد إمّا بالكسر والتشديد
ترد لمعان للابهام نحو اما يعذبهم واما يتوب والتخيير نحو
اما ان تفعل واما ان تتخذ والتفصيل نحو اما شاكرا
واما كفورا إن بالكسر والتخفيف على اوجه ان تكون شرطية
نحو ان ينتهوا يغفر لهم ونافية نحو ان الكافرون و
ان يدعون ومخففة من الثقيلة نحو وان كل لما وحيث
وجد ان وبعدها اللام المفتوحة فهى المخففة من الثقيلة وبمعنى قد
نحو فذكر ان نفعت الذكرى وزائدة أن بالفتح والتخفيف

على أوجه ان تكون حرفاً مصدرياً ناصباً للمضارع نحو ان
تصوموا ومخففة من الثقيلة نحو ان سيكون ومفسرة بمنزلة
اى نحو ان تلكم الجنة وزائدة والأكثر ان تقع بعد لما
نحو لما ان جاءت وشرطية نحو صفحاً ان كنتم وبمعنى
لئلا نحو لكم ان تضلوا أنّ بالفتح والتشديد حرف التاكيد
نحو لتعلموا انّ الله وبمعنى لعلّ نحو وما يشعركم انها
إنّ بالكسر والتشديد للتأكيد والتحقيق نحو انّ الله وللتعليل
نحو وصلّ عليهم انّ صلوتك وبمعنى نعم إنّما أنّما
فهي في الخط حرف واحد الا في ثلثة مواضع نحو انّ ما توعدون
لآت وانّ ما تدعون في الحج ومثلها في لقمان ويجب ان
يفصل بين انّ وما في اللفظ وان وصلتا في الخط أنّى
بمعنى كيف نحو انّى يحيي وانّى يكون أو حرف عطف ترد
لمعان الشك في التكلم نحو يوماً او بعض يوم والابهام
للسامع نحو وانا او اياكم لعلى هدى او في ضلال
والتفصيل بعد الاجمال نحو وقالوا ساحر او مجنون والاضر

بمعنى

بمعنى بل نحو مائة الف او يزيدون وبمعنى حتى وقال
السهيلي كل شيئ في القرآن فيه او فللتخيير الا قوله تعالى ان
يقتلوا او يصلبوا أولى كلمة تهديد ووعيد نحو اولى
لك اي كدت تهلك أيّ بالفتح والتشديد على اوجه شرطية
نحو اياً ما تدعوا واستفهامية نحو ايكم زادته وموصولة
نحو من كل شيعة ايهم اشد ووصلة الى نداء ما فيه ال
نحو يا ايها الناس ونحوه واىّ بمنزلة كل مع النكرة و
بمنزلة بعض مع المعرفة إيّا اختلفوا فيه على اقوال والجمهور
على انه ضمير وما بعده اسم مضاف له يفسر ما يراد به من تكلم نحو
اياى فارهبون وغيبة نحو بل اياه تدعون وخطاب
نحو اياك نعبد او وحده ضمير وما بعده حرف تفسير المراد
وفيه لغات أيّان اسم استفهام كمتى أي بالفتح والسكون
لنداء القريب قاله المبرد والبعيد قاله سيبويه والمتوسط
قاله ابن برهان وايضاً بالفتح والتخفيف يسمى حرف تفسير
حرف تعبير لانه تفسير لما قبله وعبارة منه وإي بالكسر بمعنى نعم

نحو اى وربّى وهو من لوازم القسم اين اسم استفهام
عن المكان نحو فاين تذهبون الباء المفردة حرف
جر لها معان بل حرف اضراب يكون تارة بمعنى الاضراب
الابطال لما بعدها نحو سبحانه بل عباد وبمعنى الانتقال
من غرض الى آخر نحو وهم لا يظلمون بل قلوبهم قال
بعضهم بل الاضرابية لا تقع فى التنزيل الا للانتقال وبمعنى
ان نحو ذى الذكر بل الذين وقد تكون بمعنى هل نحو
بل ادّارك علمهم فى الآخرة بلى فى القرآن فى اثنين
وعشرين موضعا وهى ثلاثة اقسام الاوّل ما لا يجوز
الوقف عليها اجماعا لتعلق ما بعدها بما قبلها وهو سبعة
مواضع فى الانعام والاحقاف بلى وربنا فى النحل بلى
وعدا فى سبا والتغابن قل بلى فى القيمة بلى قادرين
الثانى ما فيه خلاف والاختيار المنع وذلك فى خمسة
مواضع فى البقرة والزمر بلى ولكن فى الزخرف بلى ورسلنا
فى الحديد والملك قالوا بلى الثالث بالاختيار جواز الوقف

عليها وهى العشرة الباقية وهو من حروف التصديق مثل نعم
الا ان نعم يقع تصديقا للايجاب والنفى فى الخبر والاستفهام
جميعا وبلى تحقيق للمنفى خبرا او استفهاما على معنى انها انما
تقع تصديقا للمنفى على سبيل الايجاب ولا تقع تصديقا للمثبت
اصلا بعد هو من الظروف الزمانية والمكانية او المشتركة
بينهما وله حالتان اما الاضافة الى اسم عين نحو ظرف زمان
او الى اسم معنى فظرف مكان مثل فعل لانث والذم
التاء حرف جر تبارك فعل لا يستعمل الا بلفظ الماضى
والا سند الى الله تعالى تعال فعل امر ثمّ حرف يقتضى التشريك
فى الحكم والترتيب والمهلة ثمّ بالفتح اسم يشار به الى المكان
البعيد نحو ثمّ الآخرين ويجوز ان يوقف عليه بهاء السكت
التى هى هاء زائدة فى آخر الكلمة محركة بحركة غير اعرابية
موقوفا عليها لبيان تلك الحركة مدرج فى الوصل الا اذا اجرى
مجرى الوقف حاشا اسم من التنزيه نحو حاش وزعم قوم
انها اسم فعل وبعضهم فعل وقيل حرف جر عند سيبويه وفيه

معنى الاستثناء كما ان حتى تجر ما بعدها وفيه معنى الانتهاء
وفي الايضاح هي كلمة تستعمل للاستثناء فيما ينزه عن
المستثنى فيه حتى حرف لانتهاء الغاية وبمعنى
مرادفة الى نحو حتى يرجع الينا موسى ومرادفة كي التعليلية
نحو حتى يردوكم عن دينكم ومرادفة الا نحو من احد
حتى يقولا وترد ابتدائية وعاطفة وجارة حيث ظرف
مكان دون ترد ظرفا وترد اسما بمعنى غير نحو اتخذوا
من دونه آلهة ذو بمعنى صاحب رب حرف للتقليل
وبعضهم للتكثير واما السين وسوف الغالب على سوف
استعمالها في الوعيد والتهديد وعلى السين في الوعد وقد
يستعملان بالعكس والسين للاستقبال القريب مع التأكيد
كما ان سوف للاستقبال البعيد والسين في الاثبات مقابلة
لن في النفي ولهذا قد تتمحض للتاكيد من غير قصد الى معنى الاستقبال
وسوف حرف معناها الاستئناف وهي كالسين واوسع زمانا
منها عند البصريين ومرادفة لها عندهم وتنفرد عن السين بدخول اللام

فيها

فيها نحو ولسوف يعطيك سواء اسم بمعنى الاستواء
يوصف به كما يوصف بالمصادر ومنه قوله تعالى الى كلمة
سواء بيننا وبينكم وبمعنى الوسط نحو في سواء الجحيم
بمعنى التمام نحو في اربعة ايام سواء سبحان مصدر
لازم للنصب والاضافة بمعنى التسبيح والاصح عند ابن الدقاق
انه اسم مصدر لا مصدر مأخوذ من التسبيح وهو التنزيه ظن
اصله الاعتقاد الراجح يكون يقينا ويكون شكا من الاضداد
كالرجاء يكون امنا وخوفا وقال ابو حاتم كل ظن في القرآن
يقين عن حرف جر لها معان للاستعلاء والمصاحبة
والابتداء والتعليل والظرفية وبمعنى الباء وغيرها عسى
فعل جامد معناه الترجي عند ظرف مكان يستعمل في الحضور
والقرب غير اسم لازم الاضافة والابهام الفاء
ترد عاطفة سببية وتعقيبية وتفريقية وفصيحة ورابطة للجزاء
وزائدة ومستانفة وغيرها في حرف جر لها معان الظرفية
والمصاحبة والتعليل والاستعلاء وللتاكيد وبمعنى الباء

[illegible]

والى زعن ويكون اسما بمعنى الحسب في حالة الجر وفعل امر من ونى
معنى قد حرف مختص بالفعل المجرّد ولها معان التحقيق مع الماضي
نحو قد افلح والتقريب مع الماضي نحو قد قام زيد والتقليل
مع المضارع نحو قد يعلم ما انتم عليه والتكثير نحو قد نرى
تقلب والتوقع نحو قد سمع الله والنفي نحو قد كنت في
خير فتعرفه قطّ مشدّدة مجرورة بمعنى الدهر مخصوصة بالماضي
اى فيما مضى من الزمان او فيما انقطع من العمر واذا كانت بمعنى
حسب فقط كعن وقال بعضهم هي بالتشديد من الظروف المبنية
الموضوعة لنفي الماضي على طريق الاستغراق وقطّ مفرد باعتبار
اللفظ وجملة باعتبار المعنى وقد تدخل عليه الفاء للتزيين فكانه
جواب شرط محذوف واذا كان قط اسم فعل بمعنى يكفي فتزاد
نون الوقاية كما في قدمع ضمير المتكلم المجرور ومعنى فقط انته
ولا تجاوز عنه الى غيره الكاف حرف جرّ لها معان اشهرها
التشبيه نحو في البحر كالاعلام والتعليل نحو واذكروه
كما هديكم والتاكيد وهي الزائدة نحو ليس كمثله شئ كاد

هو

هو من افعال المقاربة وضع لدنو الخبر حصولا وقيل وضع لمقاربة
الشيء فعل ام لا وقال اللغويون ماكدت افعل معناه فعلت
بعد ابطاء كما في قوله تعالى فذبحوها وما كادوا يفعلون
ومعناه ذبحوها بعد ابطاء لتعذر وجدان البقر عليهم وقوله
اكاد اخفيها معناه اريد اخفيها فكما جاز ان يوضع يريد
موضع يكاد في قوله تعالى جدارا يريد ان ينقض فكذلك
اكاد ومثله كدنا ليوسف كان فعل ماض وفي القرآن
على خمسة اوجه بمعنى الازل والابد نحو وكان الله عليما حكيما
وبمعنى المضي المنقطع نحو وكان في المدينة والحال نحو
كنتم خير امة والاستقبال نحو يوما كان شره وبمعنى
الاستمرار والدوام نحو وكان الله غفورا رحيما وكنا
بكل شئ عالمين اى لم نزل كك وبمعنى صار نحو وكان
من الكافرين كأنّ هي مشددة لها اربعة معان للتشبيه
هو الغالب المتفق عليه والشك والظن والتحقيق والتقريب
كأيّن اسم مركب من كاف التشبيه واى المنونة للتكثير في العدد

نحو وكاين من نبي الخ كذا لم ترد في القرآن الا للاشارة نحو اهكذا عرشك كل اسم موضوع للاستغراق نحو كل نفس ذائقة الموت والمعرف المجموع نحو وكلهم آتيه كلما وفيه معنى الشرط والجزاء وقيل ان كلما للتكرار كلا وكلتا اسمان مفردان لفظا مثنيان معنى وكلا اسم مفرد معرفة يؤكد به مذكران معرفتان وكلتا اسم مفرد معرفة يؤكد به مؤنثان معرفتان ومتى اضيفا الى اسم ظاهر بقي الفهما على حاله في الأحوال الثلاثة واذا اضيفا الى مضمر تقلب في النصب والجر ياء كلا ومعناها لا قاله ابن مقسم وقيل الا وقال الفراء كذبت وقيل كذب هذا لا تفعل فحذف ايجازا على ارادة كلمة من حرف وقيل لا كذا فقصرت الكاف وحذف ذا وشدد لا عوضا عن المحذوف وهي في القرآن في ثلث وثلثين موضعا كلها في النصف الأخر وقال ثعلب كلها للردع لا وقف دونها وقال العتبي الا قوله كلا والقمر توكيدا لليمين كم اسم مبني لازم الصدر مبهم مفتقر الى

التميز موضوع للكثرة يعبر به عن كل معدود كثيرا كان او قليلا وسواء في ذلك المذكر والمؤنث وانما يقع غالبا في مقام الافتخار والمباهات نحو وكمن ملك في السموات وكم من قرية اهلكناها كيف هو اسم مبني على الفتح يرد على الشرط والاستفهام كي الاصح انها حرف مشترك تارة تكون حرف جر بمعنى اللام وتارة تكون حرفا موصولا تنصب المضارع لانها حرف واحد بحيث ويجب اللام احرا اربعة اقسام جارة وجازمة وناصبة ومهملة غير عاملة لات اختلف فيها قيل انها كلمة واحدة فعل ماض بمعنى نقص وقيل انها كلمتان لا والنافية والتاء التأنيث اللفظ كما في ثمة وانما وجب تحريكها لالتقاء الساكنين قاله الجمهور وقيل انها كلمة وذلك لانها لا والنافية والتاء زائدة في اول الحين الثاني في عملها لا جرم لا نافية وجرم فعل ماض معناه حق وقيل معناه لابد لكن مشددة ومخففة متقاربة المعنى الا ان الشديدة من الحروف المشبهة بالفعل والخفيفة من حروف العطف والشديدة تعمل عمل ان تنصب الاسم

نزع فيها الجر ويستدرك بها بعد النفي والاثبات المخففة
لا تعمل ويجوز دخول الواو في لكن مشددة ومخففة فيكون
لكن حرف عطف لانه لا يجتمع حرفان من حروف العطف فيما
رأيت حرفا من حروف العطف مع الواو فهي العاطفة دون

لدى ولدن هي بجميع لغاتها بمعنى عند متضمن لمعنى ابتداء
ولذا بني ويكفي لجهة البناء كون لدن في من لدن على
ما هو مبني ولا يوجب دخول من عليه عدم تضمنه لمعناه نحو اذ ان
يكون الدخول للتاكيد **لعل** هي موضوعة لانشاء توقع
امر اما مرغوب له وثوق بحصوله او مرهوب كذلك والاول
يسمى ترجيا نحو لعلي اتيكم منها بقبس والثاني يسمى
اشفاقا نحو لعل الساعة قريب **لم** حرف جزم لنفي
المضارع وقلبه ماضيا نحو لم يلد ولم يولد وكانه ماخوذ
من لا وما لان لم لنفي الاستقبال لفظا والمضي معنى فاخذ
اللام من لا التي هي لنفي المستقبل والميم من ما التي هي
لنفي الماضي وجمع بينهما اشارة الى المستقبل والماضي لم

بكسر اللام

بكسر اللام وفتح الميم يستفهم به وصلتها وصلت بلام ولك ان
تدخل الهاء فتقول لميه **لمّا** هي من حروف الجزم تستعمل
على وجهين احدهما لنفي الماضي وتقريب الفعل نحو لمّا يعلم
الله والثاني للظرف نحو فلمّا ان جاء البشير وقيل
انها بمعنى ظرف حين ورده ابن خروف وقال ابن مالك
ظرف بمعنى اذ فاستحسنه ابن هشام قال سيبويه العجب
كلمة لمّا ان دخل على الماضي يكون ظرفا وان دخل على المضارع
يكون حرفا وان دخل لا على الماضي ولا على المضارع يكون
بمعنى الا نحو ان كل نفس لما عليها حافظ ونحوها
لم بم فيم عم مم والاصل فيها لما وبما وفيما وعما ومما
الا ان الالف حذفت لدخول حرف الجر على ما التي
للاستفهام للفرق بين الاستفهام والخبر ولا يجوز
اثبات الالف الا عند ضرورة الشعر **لن** حرف لنفي الاستقبال
يعمل النصب نحو لن نبرح عليه عاكفين **لو** ترد
شرطية في المستقبل كقوله تعالى ليظهره على الدين

كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ومصدرية واكثر وقوعها بعد ود نحو
وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ والتمني والتعليل
لَوْلَا حرف لامتناع الشيء لوجود غيره ويليها المبتدأ والخبر
نحو وَلَوْلَا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وللتحضيض بمعنى هلا نحو لَوْلَا
يُكَلِّمُنَا اللهُ لَوْمَا حرف تحضيض كهلا وتكون ايضا حرف
امتناع لوجود كما ان لولا مترددة بين هذين المعنيين نحو لَوْمَا
تَأْتِينَا والفرق بينهما ان التحضيضية لا يليها الا الفعل ظاهرا
او مضمرا والامتناعية لا يليها الا الاسماء لفظا او تقديرا عند
البصريين لَيْتَ حرف تنصب الاسم وترفع الخبر ومعناه التمني
لَيْسَ فعل ماض جامد ومعناه نفي مضمون الخبر في الحال وغيره
والافعال الناقصة كلها دالة على الحدث الا ليس كما ان فيه
والمستثنى بليس لا يكون الا منصوبا مثبتا كان المستثنى منه
او موجبا مَا اسمية وحرفية فالاسمية ترد موصولة بمعنى
الذي ويستوي فيه المذكر والمؤنث والمفرد والمثنى والجمع
وجميع المايات تؤل الى ستة اقسام خبر وشرط وتاكيد و

نفي واستفهام وتعجب وما عداها فمتفرع منها مَاذَا ترد
على اوجه ان تكون ما استفهامية وذا موصولة او اشارة
او ان يكون ماذا كله استفهاما مَتَى من الظروف الزمانية
المتضمنة للشرط الجازمة للفعل وقد يكون خبرا او الفعل
الواقع بعده مبتدأ على تنزيله منزلة المصدر وترد استفهاما
عن الزمان نحو مَتَى نَصْرُ اللهِ وشرطا نحو متى تقم اقم مِنْ
حرف جر لها معان الابتداء والتبيين والتبعيض والتعليل
والبدل وبمعنى الباء وعلى وعن وعنه والتاكيد والاستفهام
مَنْ بالفتح هي صالحة لكل من يعقل وما صالحة لكل ما لا يعقل
من غير حصر والاكثرون على ان ما تعم العقلاء وغيرهم قال بعضهم
والغالب في استعمال من في العالم عكس ما ونكتة ان ما
اكثر في الكلام من من وما لا يعقل اكثر ممن يعقل وهي ترد
موصولة نحو وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وشرطية نحو مَنْ
يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ واستفهامية نحو من بعثنا ونكرة
موصوفة نحو وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ ويستوي فيه

التذكير والتأنيث والافراد والتثنية والجمع مهما أصلها
ما الشرطية وما الزائدة ابدلت الف الأولى هاء دفعاً
للتكرار ولها ثلثة معان الأول ما لا يعقل غير الزمان
والشرط فتكون ظرفاً لفعل الشرط والثالث الاستفهام
ومحلها الرفع بالابتداء او النصب بفعل غيره النون ترد
على اوجه هي ضمير النسوة نحو وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ
ونون التاكيد الثقيلة والخفيفة نحو ليسجنن وليكوناً
ولنسفعاً ونون الوقاية وتلحق ياء المتكلم المنصوبة نحو
فَاعْبُدْنِي وَلَيَحْزُنُنِي او حرف نحو يَا لَيْتَنِي كُنْتُ و
إِنَّنِي أَنَا اللّٰهُ والمجرورة نحو مِنْ لَدُنِّي وَمَحَبَّةً مِنِّي
التنوين نون تثبت لفظاً لا خطاً نَعَمْ بسكون الميم
حرف جواب فيكون تصديقاً للمخبر ووعداً للطالب و
اعلاماً للمستخبر في القرآن في اربعة مواضع في الأعراف
قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ والمختار الوقف عليها لان ما بعدها غير
متعلق بما قبلها اذ ليس من قول اهل النار وايضاً فيها و

[Margin note:] لتضمنه معنى الشرط [illegible] من الزمان ع

في

في الشعرآء فقال نَعَمْ وَإِنَّكُمْ وفي الصافات قُلْ نَعَمْ والمختار
لا يوقف عليها لتعلق ما بعدها بما قبلها لاتصاله بالقول نِعْمَ
فعل لانشاء المدح نِعِمَّا أصله نعم ما فأدغم وكسر العين
لالتقاء الساكنين وفاعل نعم مستتر فيه وما بمعنى شيئاً [illegible]
نصب على التمييز اى نعم الشيء شيئاً ذكر ثعلب في اماليه
يقال ناب هذا عن هذا نوباً ولا يجوز ناب عنه نيابة وهو غريب
الهاء اسم ضمير غائب نحو لَهُ وبه وحرف للغيبة وهو
اللاحق لاياك وللسكت نحو مَاهِيَهْ كِتَابِيَهْ حِسَابِيَهْ
واسماً ضميراً للمؤنث نحو فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وحرف تنبيه
فتدخل على الاشارة نحو هؤلآء وهذان ونحو هَلْ
هي لطلب التصديق الايجابي اى الحكم بالثبوت والانتفاء
ولا تستعمل الآن للاستفهام المعنى انها بنفسها للاستفهام
لا بد من ملاحظة اداة الاستفهام قبلها اما ملفوظة او
مقدرة وترد بمعنى قد نحو هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ
وبمعنى النفي نحو هَلْ جَزَآءُ الْإِحْسَانِ وجميع ما يأتي

بعدها الّا فهو بمعنى النفى هَلُمّ هى مركبة من ها التنبيه ومن
لُمَّ وهى اسم فعل يستوى فيه الواحد والجمع والتذكير والتانيث
عند الحجازيين ويفصل وتؤنث ويجمع عند بنى تميم وهلم الشيء اى
قربه واحضره وهلم الينا ائت وتعال كقوله تعالى وَالْقَائِلِينَ
لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ونقل عن الخليل هلم اصله لُمَّ من
قولهم لَمَّ اللهُ شَعَثَهُ اى جمعه كانه اراد لم نفسك الينا
اى اقرب منا وها للتنبيه وانما حذفت الفها لكثرة الاستعمال
وجعلا اسما واحدا وغير ذلك من الاقوال هُنَا اسم اشاره
الى المكان القريب لا يتصرف الا بالجر بمن والى وها قبله للتنبيه
كسائر اسماء الاشارة لا يثنى ولا يجمع هَيْتَ اسم فعل
بمعنى اسرع وبادر هَيْهَاتَ اسم فعل بمعنى بعد يجوز فى
اخرها الاحوال الثلثة كلها منونين وبلا تنوين وتستعمل مكررة
وهى موضوعة لاستبعاد الشيء واليأس منه وقد تبدل الهاء
همزة فيقال ايهات مثل هراق واراق الْوَاو
جارة وناصبة وواو العطف والاستيناف والحال

والثمانية والزيادة وضمير المذكور وعلامة المذكور وغيرها
وَيْكَأَنَّ هى كلمة تستعمل عند التنبيه للخطاء واظهار الندم
وهى كلمة وحدها وكان كلمة كذا وقيل ويك حرف وان
حرف وقيل كلمة تعجب وَيْل كلمة دعاء بالهلاك والعذاب
وهى فى الاصل مصدر لم يستعمل له فعل يقال ويل لزيد و
ويلا له بالرفع على الابتداء والنصب باضمار الفعل هذا اذا
لم تضفه فاذا اضفت فليس الا النصب لانك لو رفعته لم
يكن له خبر وكلمة ويل قد ترد للتعجب وقد يوضع موضع التحسر
والتفجع ايضا يَا حرف لنداء البعيد وقال ابن الحاجب
وهى اعم تستعمل للقريب والبعيد وهى اكثر احرف النداء
استعمالا ولا ينادى اسم الله ولا اسم المستغاث ولا ايها
وايتها الا بيا وترد للتنبيه والسلام الْبَابُ الثَّامِنُ
دربيان مجملى از فضايل وخواص تهليله وتحميد وآية الكرسى وسورة
توحيد است در كتاب عدة الداعى از هشام واز ابى عبد الله
مرويست كه پيوسته دعاها ممنوع است از بالا رفتن وستجاب

شدن تا اینکه صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده شود ایضاً
از آنحضرت منقول است که فرمودند هر کسی را بدرگاه خدا حاجتی
باشد پس باید ابتدا بر صلوات فرستادن محمد و آل محمد
نماید بعد از آن حاجات خود را طلب نموده پس ختم کند آنرا
نیز با صلوات پس بدرستی که خداوند کریم تر است از آنکه
قبول کند دو طرف دعای او را که صلوات است و واگذارد
وسط آنرا که حاجت آنشخص است زیرا که هرگز صلوات رد نمیشود
فی الکافی باسناده عن ابی عبد الله ع قال اذا صلی احدکم
ولم یذکر النبی ص فی صلوته یسلک بصلوته غیر سبیل الجنة وقال
رسول الله ص من ذکرت عنده فلم یصل علی فدخل النار فابعده
الله تعالی وقال صلی الله علیه و آله ومن ذکرت عنده فنسی الصلوة
علی خطئ به طریق الجنة از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست
که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که میفرمودند
حق تعالی میفرماید که ای بندگان من آیا چنین نیست چنانچه کسی
حاجت بزرگی در نزد شما داشته باشد که شما حاجت و مطلب او را

برنیاورده باشید پس بیاورد محبوبترین خلق را نسبت
بشما و او را در نزد شما بجهة انجاح مطلب خود شفیع قرار میدهد
آیا مطلب و حاجت آنشخص را بجهة شفاعت شفیع او که محبوب
و دوست شماست برمی آورید یا نه پس بدانید و آگاه باشید
که گرامی و محبوب ترین خلق و افضل ایشان در نزد من محمد و علی
و اولاد طیبین ایشان است که ایشانند وسایل و وسایط چند
در میان من و مخلوق من پس هر کسی را بسوی من حاجتی بوده باشد
یا دفع بلائی را از من طالب باشد پس بخواند مرا بمحمد و آل محمد
تا اینکه برآورم حاجت او را و دفع نمایم بلای او را بهتر از آنچه
خلق بسوی یکدیگر شفاعت کنند و برآورند و در حدیث نبوی ص
منقول است که فرمودند کسیکه یکمرتبه بر من صلوات فرستد
میفرستم از برای او ده مرتبه تا آخر حدیث از ابن قداح مرویست
که حضرت ابی عبد الله علیه السلام فرمودند که پدر بزرگوارم
شنید از مردی که آویخته بود بخانهٔ کعبه و میگفت اللهم صل
علی محمد پس باو فرمودند که ناقص مکن صلوات خود را

جفا بر ما روا مبین و ظلم در حق ما منما کو اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَاَهْلِ بَيْتِهِ از اخبار بسیار وارد است هر کسیکه صلوات
بر محمد صلعم فرستد و بر آل او نفرستد جدائی قرار داده میان
آنحضرت و اهل بیت او و کسیکه در میان آنها جدائی قرار داد
بنصّ صحیح نبوی بوی بهشت بدماغ او نخواهد رسید و از شفاعت
پیغمبر بهره نخواهد داشت و ظالم و جفا کننده است بر ایشان
و دعای او مستجاب نمیشود و چنانچه استجابت دعاها موقوف
بصلوات است همچنین استجابت صلوات نیز مربوط بذکر
آل امجاد اوست و از مفاد آیه وافی هدایه مبارکه اَلَّذِينَ
اِذَا اَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ الى قوله اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ
ظاهر میشود که اهلبیت آنحضرت اهلبیت صلوات را دارند
چه مصیبت ایشان اعظم مصائب است و احدی را مجال انکار
نیست و اجماعی تمامی امت است از خاصه و عامه که وفات
رسول خدا صلعم مصیبتی است که تا قیامت تدارکی ندارد و آن
مصیبت البته بخاندان رسالت بیشتر موثر افتاده پس باید
نسبت

ایشان

ایشان مستحق صلوات معبود باشند و هر گاه لطف عمیم سبحانی
و کرم جسیم ربانی بر سایر بندگان بوسیله را باشاره لازم البشاره
هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلٰٓئِكَتُهُ نوازش دهد
باشد پس اهلبیت رسالت صلعم که در باب پاکی و طهارت ایشان
عصمت ایشان از لوث معاصی اجماع امت است البته بطریق
اولی سزاوار صلوات و تفضّلات بی نهایات الهی هستند
فی الکافی عن ابی عبد الله ع یقول جاء رجل الى رسول الله
فقال اجعل نصف صلواتی لک قال نعم قال اجعل صلواتی
کلها لک قال نعم فلما مضى قال رسول الله صلعم کفی هم الدنیا
والآخرة فائدة بدانکه از جمله اذکار و ختوم مجربه که غالباً
تخلف ندارد ختم صلوات است تفصیل آن در کتب ادعیه
ختوم باقسام مختلفه بیان شده ولی آن قسمی که بیان شده
در کتاب پیکه خالی از اعتبار نبود دعای تجربه کرده و از عمده
مجربات شمرده اند و شرح آن این است که از برای قضای حوائج
و دفع بلیات و خلاصی از مکاید و کدورات در رسیدن

[illegible] در مجلس چهار [illegible]
[illegible] که تمام [illegible]
آنرا بروح پرفتوح مبارک یکی از حضرات معصومین علیهم السلام
هدیه کند و ابتدا از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله
نموده علی الترتیب و بحضرت حجة الله عجل الله فرجه ختم
کند و قرار ایام آن بکیفیت است انجاح مطالب و قضاء حوائج
را در اثناء ختم یا بعد از اتمام ختم [illegible] نموده و العهدة
علی الراوی ق ۲ اما تحمید بدانکه از سیاق اکثر اخبار
ظاهر میشود که تحمید افضل از ذکر است چه لازم دارد خشنودی
بنده را از خالق ایشان و مرتبهٔ رضا و تسلیم ما فوق
مراتب و منازل سالکان مسلک دین است لاسیما الفاتحة
سورهٔ مبارکهٔ فاتحة الکتاب بدانکه این سورهٔ شریفه را
ثواب بسیار و فضایل بیشمار است و حقتعالی آنرا با تمامی
قرآن برابر گرفته در قولش که فرموده است وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ
سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و این سوره

و خواننده

و خوانندهٔ آنرا نزد خدا قدری و منزلتی هست فی جامع
الأخبار قال رسول الله صلی الله علیه و آله ایما مسلم قرء
فاتحة الکتاب اعطی من الأجر کانما قرء ثلثی القرآن و اعطی
من الأجر کانما تصدق علی مؤمن و مؤمنة و روی من طریق
آخر هذا الخبر بعینه الا انه قال کانما قرء القرآن علامه مجلسی
قدس سره در جلد قرآن بحار الأنوار از امیر المؤمنین از
رسول خدا صلی الله علیهما روایت کرده که فرمودند فاتحة
الکتاب اشرف است از آنچیزهائیکه در گنجهای عرش است
و خدا مخصوص کرد بر محمد و آل محمد آنرا و شریک قرار نداد
در آن احدی از انبیاء خود را مگر سلیمان بن داود را پس
باو عطا فرمود از آن سورهٔ مبارکه آیهٔ بسمله را که در قول خود
حکایت از بلقیس میفرماید قَالَتْ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ
كَرِيمٌ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
آگاه باشید پس هر کسیکه قرائت کند آنرا در حالتیکه
معتقد بر موالات و ولایات محمد و آل محمد بوده و اشیا را

مفترض الطاعة دانسته و ایمان بر ظاهر و باطن ایشان آورده
باشد عطا میکند خدا آن بنده را در عوض هر حرفی از آن
حسنه را که هر یک از آن حسنات افضل و بهتر باشد از برای
او از تمامی دنیا و آنچه در دنیاست از انواع مالها و خیرها و از
برای مستمع آن سوره مبارکه ثلث آن چیزی که بقاری
مقررات تا آخر حدیث فی جامع الأخبار عن جعفر بن محمد
الصادق علیهما السلام قال من لم یبرئه الحمد لم یبرئه شیء
در کافی از حضرت صادق علیه السلام مرویست که فرمود چنانچه
خوانده شود سوره مبارکه حمد بر مرده هفتاد مرتبه پس برگردد روح
بجسد آن مرده هیچ عجب نیست و در روایت دیگر وارد شده
که این سوره از گنجهای عرش است فی العیون و تفسیر الامام
علیه السلام عن امیر المؤمنین ع قال قال رسول الله ص قال الله
عز و جل قسمت فاتحة الکتاب بینی و بین عبدی نصفین
نصفها لی و نصفها لعبدی و لعبدی ما سئل الی آخر
الحدیث فائدة در نسخه بنظر رسید که ختم سوره شریفه

فاتحة الکتاب از برای قضاء حوائج کائناً ما کان از جمیع
تجربه بی نظیر است و طریقه اش آنست که چهارده روز هر
روزی چهارده مرتبه متصلاً که یکروز ترک نشود بخواند و
بعد از اتمام ختم یعنی روز چهاردهم این دعا را سیزده
مرتبه بخواند یا مُفَتِّحُ یا مُفَرِّجُ فَرِّج یا مُسَبِّبُ سَبِّب
یا مُیَسِّرُ یَسِّر یا مُسَهِّلُ سَهِّل یا مُتَمِّمُ تَمِّم بعضی
گفته اند که هر روز بعد از اتمام سیزده مرتبه بخواند اتم خواهد
بود والله سبحانه العالم و اما فضایل آیة الکرسی از قوی
اخبار هدایت آثار رازداران اسرار الهی و پرده گشایان
سرایر آگاهی سلام الله علیهم اجمعین چنین مستفاد میشود
که تمامی کریمه آیة الکرسی که از فرط امتیاز در شرافت و عظمت
آنرا سید آیات قرآنی خوانده مداومتش مثمر فیوضات
آسمانی و مواظبتش عقیب صلوات منتج سعادات جاودانی
شمرده اند بر آرنده هر مطلب عظیم و رماننده دیو رجیم و دیده
ساحران از مراقبت آن باطل و کید دشمنان از محافظت آن

فتح

عاطل دانسته اند بمجموع آیات ثلث تا هم فیها خالدون
هر چند بظاهر این اسم مخصوص آیهٔ نخستین باشد فضایل
و خواص آن لا تعدّ و لا تحصی و خارج از عدّ و حدّ و استقصاست
لیکن قدر قلیلی را اکتفا کافیست فی جامع الأخبار المنسوب
للصدوق قدس سره روی عن الباقر علیه السلام انّه قال
من قرء آیة الکرسی صرف الله عنه الف مکروه من مکروه الدّنیا
و الف مکروه من مکروه الآخرة ایسره من مکروه الدّنیا الفقر
و ایسره من مکروه الآخرة عذاب القبر و ثعلبی باسناد خود
از عبد الله بن عمر از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت
نموده که هر کس آیة الکرسی در عقب هر یک از نمازهای مکتوبه بخواند
حقتعالی قبض روح او را در وقت مردن بدیگری نگذارد و خود
قبض روح وی کند و مثل چنین کسی باشد که با هر یک از
پیغمبران بجهاد اعادی قیام نموده باشد تا شهید شود و قال
الباقر علیه السلام من قرء علی اثر وضوئه آیة الکرسی مرّة اعطاه
الله تعالی ثواب اربعین عاما و رفع له اربعین درجة و زوّجه الله

تعالی اربعین حوراء از حضرت صادق علیه السلام مرویست
هر چیزی را نهایت ارتفاعی باشد و ارفع مراتب قرآن آیة
الکرسیست در ثواب الأعمال از حضرت علی بن موسی الرضا
علیهما السّلام مرویست که هر که آیة الکرسی بخواند و بخوابد هرگز
بمرض فالج گرفتار نشود قال النبی صلعم من قرء آیة الکرسی
فی دبر کل صلوة لم یمنعه دخول الجنّة الّا الموت و من قرأها
حین نام آمنه الله و جاره و اهل الدّویرات حوله و فی
خبر آخر عن ابی جعفر علیه السّلام من قرء آیة الکرسی و هو ساجد
لم یدخل النّار ابدا یافعی از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت
کرده که هر که آیة الکرسی را بر کف دست راست خود بزعفران
بنویسد و او را بزبان خود بلیسد هرگز او را چیزی فراموش
نمیشود در بعضی از کتب ادعیه تا هفت مرتبه ذکر کرده اند
و نیز مرویست که بجهة حفظ اولاد و حفظ از آفات بنویسد
برگردن اطفال بندد و ایضا بجهة دفع تب برگردن آویزند
در خواص متیمی آورده که خواندن آن در وقت خواب باعث

انقطیدن خوابهای آشفته هست و اما ختم این آیه شریفه
تا وهو العلیّ العظیم بعدد لفظ کرسی که دویست و نود است
از برای هر مطلبی از مطالب و هر حاجتی از حوائج بخوانند
حاجت برآورده میشود و انشاء الله مطلب بر می آید و بزرگان
و اکابر این ختم را از مجربات شمرده اند بشرطیکه از آیه
علی العظیم تجاوز ننماید و اگر سهواً بگذرد باید آیه را از سر گیرد
و گفته اند اگر کسی بعدد اسم خود بخواند ابواب فتوحات بر
روی او گشاده گردد و سعادت برا و رو مینماید و فقر و فاقه
از وی دور گردد و از برای تحبیب شرعی نیز اگر بعدد اسم طالب
و مطلوب خوانده شود اثری عجیب دارد ایضاً در نسخه ملاحظه
شد اگر کسی را مهمی پیش آید و خواهد بزودی حاجتش بر آید
بصحرای خلوتی برود که کسی در آنجا نباشد و خطی گرد خود
بکشد و روی بقبله در نهایت ادب و تواضع بنشیند و
هشتاد بار آیة الکرسی را بخواند شکی نیست که در آن هفته
یا در آن چند روز مراد و خواهش او بر آید و در آن نسخه چنین

مرقوم

مرقوم شده بود که هذا مجرّب مؤثّر لا شک فیه و لا ریب فیه
والله العالم عالم ربّانی مولانا محمّد تقی مجلسی طاب ثراه در شرح
من لا یحضره الفقیه روایت کرده از اهلبیت عصمت سلام الله
علیهم که در شدائد و سختیها قرائت آیة الکرسی دوازده مرتبه
دافع و نافع و منجی است و خود ذکر نموده که مضمون حدیث
بکرّات و مرّات مجرّب گردیده و نقل چندی در طبق آن ذکر
نموده و فرموده که این معنی بسر حدّ تجربه رسیده در موارد بسیار
و در شدائد بیشمار آزمودم و تخلف ندیدم والله عالم بحقایق
الامور و امّا فضایل سورة التوحید فی جامع الاخبار قال
رسول الله صلی الله علیه و آله ایضاً من قرء سورة التوحید
مائة مرّة فی صلوة او غیرها کتبت له برائة من النار عن امیر المؤمنین
علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله من قرء
سورة التوحید مائة مرّة حین یاخذ مضجعه غفر الله له ذنوب
خمسین سنة مرویست که هر که این سوره مبارکه را بخواند
چنان است که ثلث قرآن را خوانده است و بعد که نیکو این

بعدد آیاتی که در کتب و رسل او آورده اند بعدد هر یکی ده حسنه
برای او نوشته شود و هرگاه کسی یکمرتبه این سوره را بخواند
برکت باو داده میشود و هرگاه دو مرتبه بخواند برکت باو داده
شود و باهل او و اگر سه مرتبه بخواند برکت باو داده میشود و
باهل و همسایگان او و هر که بعد از نماز صبح یازده نوبت
بخواند در آنروز گناهی از او صادر نگردد و مینی شیطان
بخاک مالیده شود قال النبی صلّی الله علیه وآله من قرء
قل هو الله احد نظر الله الیه الف نظرة بالآیة الاولی و بالآیة
الثانیة استجاب الله الف دعوة و بالآیة الثالثة اعطاه
الله الف سئلة و بالآیة الرابعة قضی الله له الف حاجة
کل حاجة خیر من الدنیا و الآخرة مرویست که هرگاه این سوره
را بر چشمی که درد دارد بخوانند آن درد زایل گردد و بدانکه
از جمله ختوم معتبرهٔ مجربهٔ لا یختلف و لا یتخلف که مشهور
متداولست و نزد علما و اکابر معمول به و حکم کبریت احمر
دارد و عدم تأثیر او نیست مگر از جهت عدم قابلیت داعی و

فقدان و اخلال بعضی شرایط دعا ختم قل هو الله احد است
و این ختمی است که من حیث التأثیر مزیت بر همهٔ ختوم دارد
و از برای هر مطلب و هر گونه حاجتی که باشد از مقولهٔ قضاء
حاجات کلیه و مهمات عظیمه و دفع اعداء و رفع بلیات و شفاء
امراض و صحت یافتن از امراض مزمنه مجربست و طریقه
اش آنست که اولا داعی غسل کند و با لباس پاک در مکان
خلوت نشیند و در اثناء ختم با احدی متکلم نشود و انگشتر
فیروزه یا عقیق یمنی در دست کند و دو رکعت نماز حاجت
بهر سوره باشد بجا بیاورد و بعد از اتمام نماز هفت مرتبه
سورهٔ مبارکه فاتحه را بخواند و بعد صد مرتبه صلوات
بفرستد و بعد هفتاد و نه مرتبه سورهٔ الم نشرح بخواند
و بعد از آن شروع نموده سورهٔ شریفهٔ توحید را یکهزار
و یکدفعه بی زیاده و کم بخواند من غیر تخلل کلام و بعد هفتاد
مرتبه سورهٔ فاتحه بخواند و بعد ایضا یکصد مرتبه صلوات
بفرستد و بعد از اتمام این اعمال سر را بسجده گذارد

از قاضی الحاجات مسئلت میکنم [illegible] بغایت [illegible]

ذکر به مطلبیه که نوشتم و الله تعالی [illegible] باجابت مقرون است

و الحمد لله الهادی و السلام علی من اتبع الهدی تمت

الخاتمة فی بیان سند قرائة المؤلف و تفصیل

مصنفاته و اعلم انی قرأت القرآن للأئمة السبعة اولاً

وللعشرة ثانیاً علی سیدی الوالد و استادی الماجد و هو العالم

المؤید و الفاضل المسدد و الحافظ المجد الحاج السید محمد

حشره الله تعالی مع جده الأمجد و هو قرء علی والده الماجد

و هو العالم البارع الحفی و الزاهد الحافظ البهی الآقا السید

المهدی جعله الله من رفقاء جده الحسین سبط النبی

و هو قرء علی ابیه الفاضل النحریر الحافظ زین المقرئین صاحب

الورع و الصلاح سیدنا السید عبد الفتاح قدس سره

و هو قرء علی عمه الأکرم العالم الحافظ الأفخم علم التقی

السید محمد رضا طاب ثراه و هو قرء علی ابیه الحافظ الأمجد

و الفاضل الأوحد السید محمد و هو قرء علی استاده زین القراء

الحافظ

الحافظ البارع الزکی الحاج محمد رضا السبزواری رحمه الله تعالی

و هو قرء علی محمد عماد الدین علی الشریف القاری الاستر آبادی

و هو قرء علی السید حسین المغربی و هو علی الشیخ محمد المغربی

و هو علی الشیخ الأمام و الحبر القمقام حافظ عصره و نادر دهره

ابی الخیر محمد الجزری و هو علی احمد بن حسین بن سلیمان و هو

علی ابی محمد البورقی و هو علی ابی الیمن الکندی و هو علی ابی محمد

سبط الخیاط البغدادی و هو علی ابی طاهر بن سوار البغدادی

و هو علی ابی الحسن علی بن طلحة بن محمد البصری و هو علی ابی الفرج

عبد العزیز بن العصام و هو علی یوسف بن یعقوب الواسطی و

هو علی شعیب الصیرفی و هو علی یحیی بن آدم و هو علی ابی بکر شعبة

بن عیاش الأسدی الکوفی و هو علی عاصم بن بهدلة بن

ابی النجود الکوفی الأسدی و هو علی ابی عبد الرحمن بن حبیب

السلمی و هو علی امام المتقین و یعسوب الدین امیر المؤمنین

علی بن ابیطالب علیه و اولاده آلاف التحیة و الثناء و الحمد

لله رب العالمین و اما تفصیل مصنفاته فاول ما فرغه

الترتيب

فی قالب التصنيف كتاب خزاين القرآن فی علوم
الفرقان نحو من ستة آلاف وخمسمائة بيت على
اصطلاح اهل القلم تشتمل على فوائد كثيرة وقد صنف فی
مسقط رأسه ومحل تميمة تبريز صانها الله العزيز عن الزلزلة
والتهزيز ومنها مخازن التحف الناصرية فی قرائة
الأئمة الاثنی عشرية قريباً من خمسة آلاف بيت قد رقمت
فی المشهد المقدس الرضوی عليه السلام ومنها مخزن
الآيات فی كشف الكلمات الباهرات مجدول باسره وقد
خمت اياته قريباً من الفين واربعمائة الف بيت الف
فی دار الخلافة الناصرة طهران صانها الله عن الحدثان
ومنها جواهر القرآن رسالة نفيسة فی فوائد جليلة
من امهات علوم التجويدية وغيرها من المباحث اللطيفة
وسلك فيها مسلكاً بديعاً ومنهجاً غريباً ما سبق اليه احد
من حذاق هذا الفن لا باليقين ولا بالظن اياتها نحو من
خمسة آلاف بيت لفقتها فی دار الخلافة الناصرة طهران

ايضاً ومنها حل الجواهر قريب من الف وستمائة
وخمسين بيت حررتها فيها ايضاً ومنها تحفة المجدية
نحو من الف واربعمائة بيت كتبها فی دار الخلافة ايضاً
ومنها مفاتح التنزيل فی الترتيل والتأويل وهی
لعمری مجموعة لطيفة كافية مشتملة على علوم غريبة ورسوم
عجيبة تشتمل على مجلدين تقرب من خمس وعشرين الف
بيت كتبت فی الأرض المقدسة الرضوية عليه وآبائه و
ابنائه آلاف الثناء والتحية ومنها كفاية الحفاظ
قريباً من الف وتسعمائة وخمسين بيت كتبتها فيها ايضاً فجاء
بحمد الله كتاباً فی صغير الحجم كثير الجدوی ومؤتلفاً جامعاً
لامهات الاصول والقواعد وحاوياً لاهم الخواص
والفوائد وسهل لمن كرت شيمته وعلت فی نوق
الانصاف رتبته ان يغمض عما يعثر عليه من الخطا والزلل
وليصلح ما يراه من السهو والخلل فان الانسان محل النسيان وان
اول ناس اول الناس والسلام على من اتبع الهدى

تمام شد کتاب قصص نامه

این کتاب

این کتاب حضرت

ع ۱

از اثر ... شمار قه ابتدا براي [illegible]

[illegible]

خداوندا الحق [illegible]

۱۴۱

در اثنا اینکه این دعاکوی قدیمی و ثناجوی صمیمی دولت
ابد مدت قاهره حسب امر واجب الاذعان و فرمان قضا جریان
بندکان سکندرشان اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت
شاهنشاه جمجاه سپهر بارکاه انجم سپاه ملک ملایک جنود
پادشاه اقلیم احسان و جود قاصر قیاصره و کاسر اکاسره
سلطان سلاطین زمان و خاقان خواقین دوران آنکه از شمیم
نسیم لطف عمیمش بهار تمنا شکفته و در نعیم جسیم فیض
عظیمش غبار کدورت روزکار از ساحت خاطرها رفته بخت
همایونش چون دست دعاکویان دولت روز افزونش
بلند و رایت آبنوسش با سر کردنکشان بخت نکونش
معاینه آتش و سمند ثمره ناصیه سلطنت و شهریاری و
قره باصره خلافت و جهانداری ظل الله تعالی فی الارضین
قهرمان الماء و الطین السلطان بن الخاقان و الخاقان بن
السلطان ابو المظفر ناصر الدین شاه قاجار خلد الله
سبحانه علی مفارق العالمین ظلال سلطنته القاهره و

نشید

الله الملك [illegible]

من خطبة [illegible] أمير المؤمنين علي عليه السلام

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله الطاهرين وبعد هذه الكلمات منسوبة الى امير المؤمنين عليه السلام وهي المشتملة على الخطبة المسماة بالطتنجية والخطبة المسماة بالافتخار والخطبة الزوجية والخطبة الكواهلية والكلمات الجامعة لمعرفة نورانيته ونورانية الامام عليه وعلى اولاده السلام

خطبة من امير المؤمنين يقال لها الطتنجية

ظاهرها انيق وباطنها عميق فليحذر قارئها من سوء ظنه فان فيها من تنزيه الخالق ما لا يطيقه احد من خلائق خطبها امير المؤمنين بين الكوفة والمدينة فقال الحمد لله الذي فتق الاجواء وخرق الهواء وعلق الارجاء واضاء الضياء واحيى الموتى وامات الاحياء احمده حمدا سطع فارتفع وشعشع فلمع حمدا يتصاعد في السماء ارسالا ويذهب في الجو اعتدالا خلق السموات بلا دعائم واقامها بغير قوائم وزينها بالكواكب المضيئات وحبس في الجو سحائب مكفهرات وخلق البحار والجبال على تلاطم رقيق رتيق فتق بحارها ثم قطعها واحجها امواجها وله الحمد واشهد ان لا اله الا هو واشهد ان محمدا عبده ورسوله انتجبه من البحبوحة العليا وارسله في العرب نمرا ابعثه هاديا مهديا حلا حلا طلسميا فاقام الدلائل وختم الرسائل نصر به المسلمين واظهر به الدين صلى الله عليه وآله الطاهرين ايها الناس انفسد

الى شيعتى والتزموا بيعتى واضبوا على الدين بحسن اليقين
وتمسكوا برضى نبيكم الذى به نجاتكم وبحبه يوم الحشر نجاتكم
فانا الامل وانا المامول انا الواقف على الطتنجين انا الناظر
فى المغربين والمشرقين رايت والله الفردوس راى العين
وهو فى البحر السابع يجرى فيه الفلك فى زخاخرة النجوم
والفلك والجبل ورايت الارض ملتفة كالتفاف الثوب
المقصور فى خرق من الطتنج الايمن مما يلى المشرق
والطتنجين خليجان من ماء كانهما ايسار طتنجين وانا
المتولى دائرتها وما فردوس وما هم فيه الا كالخاتم فى
الاصبع ولقد رايت الشمس عند غروبها وهى كالطير
المنصرف الى وكره ولولا اصطكاك راس الفردوس واختلاط
الطتنجين وجرير الفلك لسمع من فى السموات والارض
دميم حميم دخولها فى الماء الاسود فى العين الحمئة
ولقد علمت من عجايب خلق الله ما لا يعلمه الا الله و
عرفت ما كان وما يكون وما كان فى الذر الاول مع من

تقدم

تقدم من آدم الاول ولقد كشف لى فعرفته وعلمنى ربى
فتعلمت الا فعوا ولا تضجوا ولا ترتجوا ولولا خوفى عليكم
ان تقولوا جن وارتد لاخبرتكم بما كانوا وما انتم فيه و
ما تلقونه الى يوم القيمة علم اوعز الى فعلمت ولقد ستر
علمه عن جميع النبيين الا صاحب شريعتكم هذا صلى الله
عليه وآله فعلمنى علمه وعلمته على الا وانا نحن النذر
الاولى ونحن نذر الاخرة والاولى ونذر كل زمان
واوان وبنا هلك من هلك وبنا نجى من نجى فلا
تستعظموا ذلك فينا فو الذى فلق الحبة وبرئ النسمة
وتفرد بالجبروت والعظمة لقد سخرت لى الرياح والهوام
والطير وعرضت على الدنيا فاعرضت عنها انا كاب الدنيا
لوجهها فحق منى يلحق به اللاحق لقد علمت ما فوق
الفردوس الاعلى وما تحت السابعة السفلى وما فى
السموات العلى وما تحت الثرى كل ذلك علم احاطة لا
علم اخبار اقسم برب العرش العظيم لو شئت اخبرتكم باباءكم

واسألكم اين كانوا وممّن كانوا واين هم الان وما
صاروا اليه فكم من آكل منكم لحم اخيه وشارب برأس
ابيه وهو يشتاقه ويرتجيه فيها هيهات اذا كشف
المستور وحصّل ما في الصّدور وعلم وارد ابن الضيم و
ايم الله لقد كورتم كورات وكررتم كرات وكم بين كرّة
وكرّة من آية وآيات ما بين مقتول وميّت فبعض في
حواصل الطيور وبعضهم في بطون الوحش والنّاس
ما بين ماض ورائح ودائح وعاد لو كشف لكم ما كان منّي
في القديم الاوّل وما يكون منّي في الآخر لرأيتم عجائب
مستعظمات وامورا مستعجبات وصنايع واحاطات
انا صاحب الخلق الاوّل قبل نوح الاوّل ولو علمتم ما كان
بين آدم ونوح من عجائب اصطنعتها وامم اهلكتها
فحق عليهم القول فبئس ما كانوا يفعلون انا صاحب
الطوفان الاوّل انا صاحب الطوفان الثّاني انا صاحب
السّيل العرم انا صاحب الاسرار المكنونات انا صاحب

عاد والجنات انا صاحب ثمود والآيات انا مدمّرها
انا مزلزلها انا مرجفها انا مهلكها انا مدبّرها انا
بانيها انا داحيها انا مميتها انا محييها انا الاوّل انا
الآخر انا الظّاهر انا الباطن انا مع الكور قبل الكور
انا مع الدّور قبل الدّور انا مع القلم قبل القلم انا
مع اللّوح قبل اللّوح انا صاحب الازليّة الاوّليّة
انا صاحب جابلقا وجابلسا انا صاحب الرفوف و
بهرام انا مدبّر العالم الاوّل حين لا سماؤكم هذه
ولا غبراؤكم قال فقام اليه ابن صويرمه فقال انت
انت يا امير المؤمنين فقال انا انا لا اله الّا الله
ربّي وربّ الخلائق اجمعين له الخلق والامر الّذي
دبّر الامور بحكمته وقامت السّموات والارض
بقدرته كانّي بضعيفكم يقول الا تسمعون الى ما
يدّعيه ابن ابي طالب في نفسه وبالامس تكفهرّ عليه
عساكر اهل الشّام فلا يخرج اليها وباعث محمّدا وابراهيم

لاقتلن اهل الشام بكم قتلات واى قتلات وحقى وعظمته
لاقتلن اهل الشام بكم قتلات واى قتلات ولادخلن اهل
صفين بكل قتلة سبعين قتلة ولاردن الى كل مسلم
حيوة جديدة ولاسلمن اليه صاحبه وقاتله الى ان يشفى
غليل صدره منه ولاقتلن بعمار بن ياسر وباويس
القرنى الف قتيل اولى يقال لا وكيف واين ومتى و
انى حتى فكيف اذا رايتم صاحب الشام ينشر بالمناشير و
يقطع بالمساطير ثم لاذيقنه العذاب الاليم الا فابشروا فالى
يرد امر الخلق غدا فلا تستعظم بما قلت فانا اعطينا علم
المنايا والبلايا والتاويل والتنزيل وفصل الخطاب وعلم
النوازل والوقايع والبلايا ولا يعزب عنا شئ كانى
بهذا واشار الى الحسين قد ثار نوره بين عينيه فاحضره
لوقته بحين طويل يزلزلها ويخسفها وثار معه المؤمنون
من كل مكان وايم الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا باسما
هم واسماء ابائهم فهم يتناسلون من اصلاب الرجال و

ارحام

وارحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ثم قال يا جابر
انتم مع الحق ومعه تكونون وفيه تموتون يا جابر اذا صاح
الناقوس وكبس الكابوس وتكلم الجاموس فعند ذلك
عجايب واى عجايب اذا انار النار بنصيبين وظهرت
راية العثمانية بوادى سوء واضطربت البصرة وغلب
بعضهم بعضا وصبا كل قوم الى قوم وتحركت عساكر
خراسان وتبع شعيب بن صالح التميمى من بطن الطالقان
وبويع لسعيد السوسى بخوزستان وعقدت الراية
للعماليق كردان وتغلبت العرب على بلاد الارض والسقلات
واذعن هرقل بقسطنطينية لبطارقة سفيان فتوقعوا
ظهور مكلم موسى من الشجرة على الطور فيظهر هذا
ظاهر مكشوف ومعاين موصوف الا وكم عجايب
تركتها ودلايل كتمتها لا اجد لها حملة انا صاحب ابليس
بالسجود وانا معذبه وجنوده على الكبر والعنود وانا
رافع ادريس مكانا عليا انا منطق عيسى فى المهد

صبيا انا مبدن الميادين وواضع الارض انا قاسمها
اخماسا فجعلت خمسا برا وخمسا بحرا وخمسا جبالا وخمسا
عامرا وخمسا خرابا انا خرقت القلزم من الرحيم وخرقت
العقيم من الحميم وخرقت كلا من كل وخرقت بعضا من
بعض انا طيبوثا انا جانيوثا انا البارحلون انا عليوثوثا
انا المشرف على البحار في نو اليم الزخار عند التيار حتى
يخرج لي ما اعددت فيه من الجمل والوجل فاتخذ ما احببت
واترك ما اردت ثم اسلم الى عمار بن ياسر اثني عشر الف ادهم
على كل ادهم منها محب لله ولرسوله ومع كل واحد اثني
عشر الف كتيبة لا يعلم عددها الا الله الا فابشروا
فانتم نعم الاخوان الا وان لكم بعد حين طرفة تعلمون بها
بعض البيان وينكشف لكم صنائع البرهان عند طلوع
بهرام وكيوان على دقايق الاقتران فعندها تتواترا
الحدثات والزلازل وتقبل الرايات من شاطئ جيحون
الى بيداء بابل انا مبرج الابراج وعاقد الرتاج ومفتح

الافراج وباسط الفجاج انا صاحب الطور انا ذلك النور
الظاهر انا ذلك البرهان الباهر وانما كشف لموسى شفصر
من شفص الذر من المثقال وكل ذلك بعلم من الله
ذي الجلال انا صاحب جنات الخلود انا مجري الانهار
من ماء تيار وانهار من لبن وانهار من عسل مصفى
وانهار من خمر لذة للشاربين انا حميت جهنم وجعلتها
طبقات السعير ومنقد البحر والاخرى عميوس عدة
للظالمين واودعت ذلك كله وادي برهوت وهو
الفلق ورب ما خلق يخلد فيها الجبت والطاغوت
ومن عبدهما ومن كفر بذي الملك والملكوت انا
صانع الاقاليم بامر العليم الحكيم انا الكلمة التي بها تمت
الامور ودهرت الدهور انا جعلت الاقاليم اربعا
والجزاير سبعا فاقليم الجنوب معدن البركات واقليم
الشمال معدن السطوات واقليم الصبا معدن الزلازل
واقليم الدبور معدن الهلكات الا ويل لمداينكم وامصاركم

من طغاة يظهرون فيعبرون ويبدلون اذا قالت ائمة
من دولة الخصيان وملكة الصبيان والنسوان فعند ذلك
ترتج الاقطار بالدعاة الى كل باطل هيهات هيهات
توقعوا حلول الفرج الاعظم واقبلوا له فوجا فوجا اذا
جعل الله حصباء النجف جوهرا وجعله تحت اقدام
المؤمنين ويبايع به للخلاف والمنافقين ويبطل معه
الياقوت الاحمر وخالص الذهب والجوهر الا وان ذلك
من ابين العلامات اذا انتهى ذلك صدق ضياؤه وسطع
بهاؤه وظهر ما تريدون وبلغتم ما تحبون الا وكم الى
ذلك من عجايب جمة وامور مهلة باشباه الاغنام
وايها الانعام كيف تكونون اذا وهمتكم رايات لبني
كنام مع عثمان بن عتبه من عراض الشام يريد بها
ابويه ويزوج بها امية هيهات هيهات ان يرى الحق
اموى وعدوى ثم بكى وقال واها للامم المشاهدة
رايات بني عتبه مع بني كنام السايرين اثلاثا المرتكبين

حبل نجية الا مع خوف شديد وبؤس عتيد الا وهو الوقت
الذي وعدتم به لاحملنهم على نجائب تحفهم مواكب
الاملاك كاني بالمنافقين يقولون حض علي على النفس
بالربانية الا فاشهدوا شهادة اسالكم بها عند الحاجة
اليها ان عليا نور مخلوق وعبد مرزوق ومن قال غير
هذا فعليه لعنة الله ولعنة اللاعنين ثم نزل وهو
يقول تحصنت بذي الملك والملكوت واعتصمت بذي
العزة والجبروت واستعنت بذي القدرة والملكوت
من كل ما اخاف واحذر ايها الناس ما ذكر احدكم هذه
الكلمات عند نازلة او شدة الا وازاحها الله عنه
فقال جابر وحدها يا امير المؤمنين فقال نعم واضعه
اليها الثالثة عشر اسماء وضمني ثم ركب ومضى

ومن خطبة يقال لها خطبة الافتخار

ومن ذلك ما ورد عنه في خطبة الافتخار رواه الاصبغ بن
نباتة قال خطب امير المؤمنين علي عليه السلام فقال.

فی خطبته انا اخو رسول الله و وارث علمه ومعدن حکمه
وصاحب سرّه وما انزل الله حرفا فی کتاب من کتبه الّا و
قد صار الیّ وزادلی علم ماکان وما یکون الی یوم القیمة
اعطیت علم الانساب والاسباب واعطیت الف مفتاح
یفتح کلّ مفتاح الف باب وامددت بعلم القدر وانّ
ذلک یجری فی الاوصیاء من بعدی کما جری اللیل والنهار
حتّی یرث الله الارض ومن علیها وهو خیر الوارثین اعطیت
الصّراط والمیزان واللواء والکوثر انا المقدّم علی بنی
ادم یوم القیمة انا المحاسب للخلق وانا منزلهم منازلهم
انا عذاب اهل النّار وکلّ ذلک فضل من الله علیّ ومن
انکر انّ لی فی الارض کرّة بعد کرّة وعودة بعد عودة
وعودة بعد عودة ورجعة بعد رجعة حدیثا کما کنت
قدیما فقد ردّ علینا فقد ردّ علی الله انا صاحب الدعوات
انا صاحب الصّلوات انا صاحب النقمات انا صاحب
الدّلالات انا صاحب الآیات العجیبات انا عالم الاسرار

البرّیات انا فوق من حدیدا انا بدا جدید انا منزل الملائکة
منازلها انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل بامر قیوم
لم یزل انا المنادی لهم الست بربّکم بامر قیوم لم یزل انا
کلمة الله النّاطقة فی خلقه انا اخذ العهد علی جمیع
الخلق فی الصّلوات انا عون الارامل والیتامی انا باب
مدینة العلم انا کهف الحلم انا دعامة الله القائمة انا
صاحب لواء الحمد انا صاحب الهیئات بعد الهیئات ولو
اخبرتکم لکفرتم انا قاتل الجبابرة انا الذخیرة فی الدّنیا
والاخرة انا سیّد المؤمنین انا علم المهتدین انا صاحب
الیمین انا عین الیقین انا امام المتّقین انا السّابق الی
الدّین انا حبل الله المتین انا الذی املأها عدلا وقسطا
کما ملئت ظلما وجورا بسیفی هذا انا صاحب جبرئیل انا
تابع میکائیل انا شجرة الهدی انا علم التّقی انا حاشر الخلائق
الی الله بالکلمة التی بها تجمع الخلائق انا منشئ الانام انا
جامع الاحکام انا صاحب القضیب الازهر والجمل الاحمر

انا باب اليقين انا امير المؤمنين انا صاحب الخضر انا
صاحب البيضاء انا صاحب الغبطاء انا قاتل الاقران
انا مبيد الشجعان انا صاحب القرون الاولى وانا الصديق
الاكبر وانا الفاروق الاعظم انا المتكلم بالوحي انا
صاحب النجوم انا مدبرها بامر ربي وعلم الله الذي
خصني به انا صاحب الرايات الصفر انا صاحب الرايات
الحمر انا الغايب المنتظر للامر الاعظم انا المعطي انا الباذل
انا القابض يدي على المبغض انا الواضع لنفسي انا الدائن
لدين ربي انا الحامي لابن عمي انا مدرجه في الاكفان
انا ولي الرحمن انا صاحب الخضر وهارون انا صاحب
موسى ويوشع بن نون انا صاحب الجنة انا صاحب القطر
والمطر انا صاحب الزلازل والخسوف انا مروع الالوف انا قاتل
الكفار انا امام الابرار انا البيت المعمور انا السقف
المرفوع انا البحر المسجور انا باطن الحرم انا عماد الامم انا
صاحب الاعظم هل من ناطق ينطقني ولولا ان اسمع

كلام الله وقول رسول الله لو حدثت بشيء فيكم ولقتلتكم
عن على اخركم انا شهر رمضان انا ليلة القدر انا ام الكتاب
انا فصل الخطاب انا سورة الحمد انا صاحب السارق في
الحضر والسفر انا محل الصلوة والصيام والليالي
الايام والشهور والاعوام انا صاحب الحشر والنشر
انا الواضع عن امة محمد الوزر وانا باب السجود انا العابد
انا المعبود انا الشاهد انا المشهود انا صاحب السماء
الاخضر انا المذكور في السموات والارض انا الماضي
مع رسول الله في السموات انا صاحب الكتاب والقوس
انا صاحب شيث بن ادم انا صاحب موسى وادم انا بي
تضرب الامثال انا صاحب السماء الخضراء انا صاحب الدنيا
الغبراء انا صاحب الغيث بعد القنوط انا فمن ذا مثلي
انا صاحب الرعد الاكبر انا صاحب البحر الاكبر انا مكلم
الشمس انا الصاعقة على الاعداء انا غوث من اطاع من
الورى والله ربي لا اله غيره الا وان الباطن اجوله

والعمود لفتنة الاولى ظاعن عن قريب فارتقبوا فتنة
الاموية والدولة الكسروية ثم تقبل دولة بني العباس
بالفرح والباس وتبني مدينة يقال لها الزوراء بين
دجلة ودجيل والفرات فالويل من سكنها منها تخرج طينة
الجبارين تعلى فيها القصور وتسبل الستور ويتعاملون
بالمكر والفجور فتداولها بنوا العباس ٤٢ ملكا على
عدد سني الملك ثم الفتنة الغبراء والقلادة الحمراء
في عنقها قائم الحق ثم اسفر عن وجهي بين اجنحة الاقاليم
كالقمر المضيء بين الكواكب الا وان لخروجي علامات
عشرة اولها تحريق الرايات في ازقة الكوفة وتعطيل
المساجد وانقطاع الحاج وخسف وقذف بخراسان و
طلوع الكواكب المذنب واقتران النجوم وهرج ومرج و
قتل ونهب فتلك علامات عشرة ومن العلامة الى العلامة
عجب فاذا تمت العلامات قام قائمنا قائم الحق ثم قال
معاشر الناس نزهوا ربكم ولا تشيروا اليه فمن حد

الخالق

الخالق فقد كفر بالكتاب الناطق ثم قال طوبى لاهل ولايتي
الذين يقتلون في ويطردون من اجلي هم خزائن الله في
ارضه لا يفزعون يوم الفزع الاكبر انا نور الله الذي
لا يطفى انا السر الذي لا يخفى ومن خطبة يقال لها الرتجية

ومن خطبة يقال لها الرتجية

قال انا عندي مفاتيح الغيب لا يعلمها بعد رسول الله
الا انا انا ذو القرنين المذكور في الصحف الاولى انا صاحب
خاتم سليمان انا ولي الحساب انا صاحب الصراط والموقف
انا قاسم الجنة والنار انا ادم الاول انا نوح الاول انا
اية الجبار انا حقيقة الاسرار انا مورق الاشجار انا
مينع الاثمار انا مفجر العيون انا مجري الانهار انا خازن
العلم انا طور الحلم انا امير المؤمنين انا عين اليقين انا
حجة الله في السموات والارضين انا الراجفة انا الصاعقة
انا الصيحة بالحق انا الساعة لمن كذب بها انا ذلك
الكتاب لا ريب فيه انا الاسماء الحسنى التي امر الله ان

يدعى بها انا ذلك النور الذى اقتبس موسى منه الهدى
انا صاحب الصور انا مخرج من في القبور انا صاحب يوم
النشور انا صاحب نوح ومنجيه انا صاحب ايوب المبتلى
وشافيه انا اقمت السموات بامر ربى انا صاحب ابرهيم انا
سر الكليم انا الناظر في الملكوت انا امر الحى الذى لا يموت
انا ولى الحق على ساير الخلق انا الذى لا يبدل القول لدى
وحساب الخلق الى انا المفوض الى امر الخلايق انا خليفة
الاله الخالق انا سر الله في بلاده وحجته على عباده انا
امر الله والروح كما قال الله سبحانه ويسئلونك عن الروح
قل الروح من امر ربى انا ارسيت الجبال الشامخات و
فجرت العيون الجاريات انا غارس الاشجار ومخرج الوان
الثمار انا مقدر الاقوات انا منشر الاموات انا منزل القطر
انا منور الشمس والقمر والنجوم انا قيم القيمة انا مقيم الساعة
انا الواجب له من الله الطاعة انا حى لا اموت واذا مت
لم امت وانا سر الله المخزون انا العالم بما كان وما يكون

انا

انا صلوة المؤمنين محييهم انا مولاهم وامامهم انا صاحب
النشر الاول والاخر انا صاحب المناقب والمفاخر انا
صاحب الكواكب انا عذاب الله الواصب انا مهلك
الجبابرة الاولى انا مزيل الدول انا صاحب الزلازل
والرجفة انا صاحب الكسوف والخسف انا مدمر الفراعنة
بسيفى هذا انا الذى اقامنى الله في الاظلة ودعاهم
الى طاعتى فلما ظهرت انكروا فقال سبحانه فلما جاءهم
ما عرفوا كفروا به انا نور الانوار انا حامل العرش مع
الابرار انا صاحب الكتب السالفة انا باب الله الذى
لا يفتح لمن كذب بها ولا يذوق الجنة انا الذى تزدحم
الملئكة على فراشى وتعرفنى عبادا قايم الدنيا انا
الذى ردت لى الشمس مرتين وسلمت على كرتين و
صليت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم الى القبلتين وبايعت البيعتين
انا صاحب بدر وحنين انا الطور انا الكتاب المسطور
انا البحر المسجور انا البيت المعمور انا الذى دعى الله

الخلایق الی طاعتی فکفرت واصرت وسخت واجابت
امّة فنجت لی وازلفت انا الذی بیدی مفاتیح الجنان و
مقالید النیران انا مع رسول الله فی الارض وفی السماء
انا المسبّح حیث لا روح یتحرّك ولا نفس تتنفّس غیری انا
صاحب القرون الاولی انا الصّامت ومحمّد الناطق انا
جاوزت موسی فی البحر واغرقت فرعون وجنوده انا اعلم
همهام البهائم ومنطق الطّیر انا الذی اجوز السّموات
السّبع والارضین السّبع فی طرفة عین انا المتکلّم علی
لسان عیسی فی المهد صبیّا انا الذی یصلّی عیسی
خلفی انا الذی ینقلب فی الصّور کیف یشاء الله انا
مصباح الهدی انا مفتاح التّقی انا الآخرة والاولی
انا الذی اری اعمال العباد انا خازن السّموات والارض
بامر ربّ العالمین انا القائم بالقسط انا دیّان الدّین انا
الذی لا یقبل الاعمال الّا بولایتی ولا تنفع الحسنات
الّا بحبّی انا العالم بمدار الفلك الدّوّار انا صاحب

ميكال

میکال وقطرات الامطار ورمل القفار باذن الملك
الجبّار الا انا الذی اقتل مرّتین واحیی مرّتین واظهر
کیف شئت انا محصی الخلایق وان کثروا محاسبهم
وان عظموا انا الذی عندی الف کتاب من کتب الانبیاء
انا الذی جحد ولایتی الف امّة فمسخوا انا المذکور فی
سالف الزّمان والخارج فی آخر الزّمان انا قاصم الجبّارین
فی الغابرین ومخرجهم ومعذّبهم فی الآخرین انا معذّب
یغوث ویعوق ونسر عذابا شدیدا انا المتکلّم بکلّ لسان
انا الشّاهد لاعمال الخلایق فی المغارب والمشارق انا
محمّد ومحمّد انا انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم ولا شبه
انا باب حطّة ولا حول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم قال
رجل لامیر المؤمنین یا علی سمعت عن النّبی انك خلیفة
بعده لم جلست فی البیت بعده فقال لان یعرفون
النّاس انّی ولیّ الله ووصیّ رسوله ان خرجنی من البیت
ویخرجنی السّیف الّا عداء یقولون النّاس اخذ العلی

خلافة النبي بالسيف بدون الحق

ومن خطبة يقال لها الكوهلية

فقال الحمد لله مدهر الدهور ومالك نواصي الامور الذي كان فى تكوينه بكينونيته قبل خلق التكوين اوليين ازليين لا موجودين منه بدانا واليه نعود الا ان الدهر فينا اقسمت حدوده ولنا اخذت عهوده والينا تورد شهوده فاذا استدارت الوف الاطوار وتطاول الليالي والنهار فاعلم اهم العلامة دوالغاية والسامة الاسم الاعظم العالم عنه المعلم انا الحجب الحاجبة محمد العرش عرشه الله على الخلايق انا باب المقام وحجة الخصام ودابة الارض وصاحب العصى وفصل القضاء وسفينة النجاة لم تقم الدعائم بتخوم الاقطار ولا اعمدة فساطيط السحاق الاعلى كواهل اموبنا انا بحر العلوم ونحن حجبة الحجاب فاذا استدار الفلك وقيل مات او هلك الا من طرفا حبل المتين الى قرار

الماء المعين الى بسيطة الماء الى حو لا بيضا العيز الى معارج صور الطالقات الى نجوم بس واسميا السين من العليين القالين وكتم اسرار وطوا بين الى البيداء الغبراء الى حقد هذا الترى انا ذيان الدين لاركبن السحاب ولاضربن الرقاب ولاهدمن ارما جحرا حجرا ولاحلس على جراحه بدمشق ولاسومن العرب سو المنايا فقبل هي مذاقة الى ذامت وصرت الى التراب وسوى على اللبن وضربت على القباب

ومن خطبة خطبها بعد انصرافه من قتل الخوارج فى النهروان

فقال فيها بعد حمد الله والصلوة على نبي انا اول المسلمين انا اول المومنين انا اول المصلين انا اول الصائمين انا اول المجاهدين انا جمل الله المتين انا سيف رسول رب العالمين انا الصديق الاكبر وانا الفاروق الاعظم انا باب مدينة العلم انا راس الحكم انا راية الهدى انا مغنى العدى انا سراج الدين انا امير المومنين انا امام

المتقين انا سيد الوصيين انا يعسوب الدين انا شهاب
الله الثاقب انا عذاب الله الواصب انا البحر الذي لا
ينزف انا الشرف الذي لا يوصف انا قاتل المشركين
انا مبيد الكافرين انا غوث المؤمنين انا قائد الغر
المحجلين انا ضراس الجحيم القاطعة انا رجاؤها الدائرة
انا سائق اهلها اليها انا ملقي حطبها عليها انا اسمي
في الصحف ليا وفي التورية بريا وعند العرب عليا
وان لي اسماء في القران عرفها من عرفها انا الصادق
الذي امركم الله باتباعه فقال وكونوا مع الصادقين
انا امير المؤمنين انا المؤذن في الدنيا والآخرة انا
المصدق في ركعة انا الفتى ابن الفتى اخو الفتى انا الممدوح
بهل اتى انا وجه الله انا جنب الله انا علي الله انا عندي
علم ما كان وما يكون الى يوم القيمة لا يدعي ذلك احد
ولا يدعيه غيري الا من اجعل الله قلبي مضيئا وعلى رضيا
لتقوى في الحكم وعذاب بها المشركين بالله منذ خلقت

ولم

ولم اجزع منذ حملت قتلت صناديد العرب وفرسانها
وافنيت ليوثها وشجعانها ايها الناس سلوني من علم
مخزون وحكمة مجموعة

ومن كلامه في بيان معرفته بالنورانية

فقال لسلمان وابو ذر من كان ظاهره في ولايتي اكثر
من باطنه خففت موازينه يا سلمان لا يكمل المؤمن
ايمانه حتى يعرفني بالنورانية واذا عرفني بذلك فهو مؤمن
امتحن الله قلبه للايمان وشرح صدره للاسلام و
صار عارفا بدينه مستبصرا ومن قصر عن ذلك
فهو شاك مرتاب يا سلمان ويا جندب ان معرفتي
بالنورانية معرفة الله ومعرفة الله معرفتي وهو الدين
الخالص يقول الله سبحانه وما امروا الا ليعبدوا
الله بالتوحيد وهو الاخلاص قوله حنفاء وهو الاقرار
بنبوة محمد وهو الدين الحنيف قوله ويقيموا الصلوة
وهي ولايتي فمن والاني فقد اقام الصلوة وهو صعب

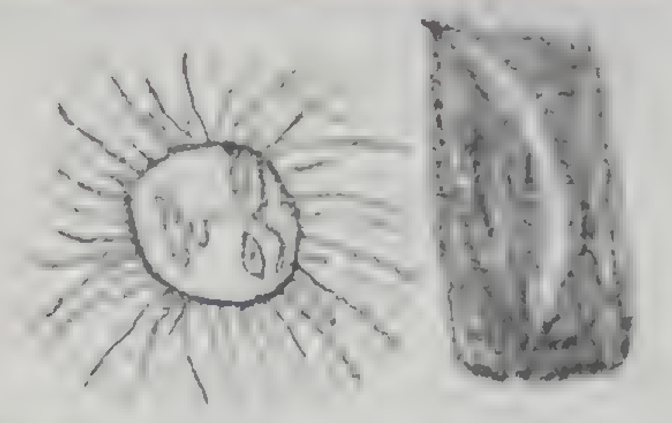

مستصعب ويؤتوا الزكوة وهو الاقرار بالائمة وذلك
الدين القيم شهد القرآن ان الدين القيم الاخلاص بالتوحيد
والاقرار بالنبوة والولاية فمن جاء بهذا فقد اتى
بالدين يا سلمان ويا جندب المؤمن الممتحن الذي لم
يرد عليه شيء من امرنا الا شرح الله صدره لقبوله ولم
يشك ولا يرتاب ومن قال لم وكيف فقد كفر فسلموا
لله امره فنحن امر الله يا سلمان ويا جندب ان الله
جعلني امينه على خلقه وخليفته في ارضه وبلاده
وعباده واعطاني ما لم يصفه الواصفون ولا يعرفه
العارفون فاذا عرفتموني هكذا فانتم المؤمنون يا سلمان
ويا جندب قال الله عز وجل واستعينوا بالصبر والصلوة
فالصبر محمد والصلوة ولايتي ولذلك قال وانها
لكبيرة الا على الخاشعين ولم يقل وانهما فاستثنى اهل
ولايتي الذين استبصروا بنور هدايتي يا سلمان نحن
سر الله الذي لا يخفى ونوره الذي لا يطفى ونعمته

التي

التي لا تجزى اولنا محمد واوسطنا محمد واخرنا محمد فمن
عرفنا فقد استكمل الدين القيم يا سلمان ويا جندب
كنت انا ومحمد نورا نسبح قبل المسبحات ونشرق قبل المخلوقات
فقسم الله ذلك النور نصفين نبي مصطفى وولي مرتضى
فقال الله عز وجل لذلك النصف كن محمدا وللآخر كن
عليا ولذلك قال النبي صلعم انا من علي وعلي مني ولا يؤدي
عني الا انا او علي واليه الاشارة بقوله تعالى وانفسنا
وانفسكم وهو اشارة الى اتحادهما في عالم الارواح والانوار
ومثله قوله تعالى فان مات او قتل انقلبتم والمراد هنا
موت النبي وقتل الوصي لانهما شيء واحد ومعنى واحد
ونور واحد اتحدا بالمعنى والصفة وافترقا بالجسد والتسمية
فهما شيء واحد في عالم الارواح انت روحي التي بين جنبي
وكذا في عالم الاجساد انت مني وانا منك ترثني وارثك
انت مني بمنزلة الروح من الجسد واليه الاشارة بقوله
تعالى صلوا عليه وسلموا تسليما ومعناه صلوا على محمد

وسلموا لعلي امره فجمعهما في جسد واحد جوهري وفرق
بينهما بالتسمية والصفات في الامر فقال صلوا عليه و
سلموا تسليما فقال صلوا على النبي وسلموا على الوصي
ولا ينفعكم صلوتكم على النبي بالرسالة الا بتسليمكم
على علي بالولاية يا سلمان ويا جندب وكان محمد الناطق
وانا الصامت ولا بد في كل زمان من ناطق وصامت
فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ومحمد المنذر وانا
الهادي ومحمد صاحب الجنة وانا صاحب الرجعة ومحمد
صاحب الحوض وانا صاحب اللواء ومحمد صاحب المفاتيح
وانا صاحب الجنة والنار ومحمد صاحب الوحي وانا صاحب
الالهام ومحمد صاحب الدلالات وانا صاحب المعجزات ومحمد
خاتم النبيين وانا خاتم الوصيين ومحمد صاحب الدعوة و
انا صاحب السيف والسطوة ومحمد النبي الكريم وانا الصراط
المستقيم ومحمد الرؤف الرحيم وانا العلي العظيم يا سلمان
قال الله سبحانه يلقي الروح من امره على من يشاء من

عباده ولا يعطى هذا الروح الا من فوض اليه الامر و
القدرة وانا احيي الموتى واعلم ما في السموات والارض
وانا الكتاب المبين يا سلمان محمد مقيم الحجة وانا
حجة الحق على الخلق بذلك الروح عرج به الى السماء انا
حملت نوحا في السفينة انا صاحب يونس في بطن الحوت
انا الذي جاوزت موسى في البحر واهلكت القرون الاولى
اعطيت علم الانبياء والاوصياء وفصل الخطاب وبي
تمت نبوة محمد انا اجريت الانهار والبحار وفجرت الارض
عيونا انا كاب الدنيا لوجهها انا عذاب يوم الظلة انا
الخضر معلم موسى انا معلم داود وسليمان انا ذو القرنين
انا الذي رفعت سمكها باذن الله عز وجل انا دحوت
ارضها انا مناد من مكان بعيد انا دابة الارض انا كما
قال لي رسول الله انت يا علي ذو قرنيها وكلا طرفيها و
لك الاخرة والاولى يا سلمان ان ميتنا اذا مات لم يمت
ومقتولنا لم يقتل وغائبنا اذا غاب لم يغب ولا نلد ولا

نولد ولا في البطون ولا يقاس بنا احد من الناس انا
تكلمت على لسان عيسى في المهد انا نوح انا ابرهيم انا
صاحب الناقة انا صاحب الرجفة انا صاحب الزلزلة
انا اللوح المحفوظ الي انتهى علم ما فيه انا انقلب في
الصور كيف ما شاء الله من راهم فقد راني ومن راني
فقد راهم ونحن في الحقيقة نور الله الذي لا يزول ولا
يتغير يا سلمان بنا شرف كل مبعوث فلا تدعونا اربابا
وقولوا فينا ما شئتم ففينا هلك من هلك وبنا نجى
من نجى يا سلمان من امن بما قلت وشرحت فهو مومن
امتحن الله قلبه للايمان ورضي عنه ومن شك وارتاب
فهو ناصب وان ادعى ولايتي فهو كاذب يا سلمان انا
والهداة من اهل بيتي سر الله المكنون واولياؤه المقربون
كلنا واحد وامرنا واحد وسرنا واحد فلا تفرقوا بيننا
فتهلكوا فانا نظهر في كل زمان بما شاء الله فالويل
كل الويل لمن انكر ما قلت ولا ينكره الا اهل الغباوة

ومن

ومن ختم على قلبه وسمعه وجعل على قلبه غشاوة يا
سلمان انا اخو كل مومن ومومنة يا سلمان انا الطامة
الكبرى انا الازفة اذ ازفت انا الحاقة انا القارعة
انا الغاشية انا الصاخة انا المحنة النازلة ونحن
الآيات والدلالات والحجب ووجه الله انا كتبت اسمي
على العرش فاستقر وعلى السموات فقامت وعلى الارض
ففرشت وعلى الريح فذرت وعلى البرق فلمع وعلى الودق
فهمع وعلى النور فسطع وعلى السحاب فدمع وعلى الرعد
فخشع وعلى الليل فدجى واظلم وعلى النهار فانار وتبسم

ومن كلامه في بيان معرفة نورانية الامام

رواه طارق بن شهاب عن امير المومنين انه قال يا
طارق الامام كلمة الله وحجة الله ووجه الله ونور الله
وحجاب الله وآية الله يختاره الله ويجعل فيه منه ما
يشاء ويوجب له بذلك الطاعة والامر والولاية
على جميع خلقه فهو وليه في سماواته وارضه اخذ له

بذلك النعمة على جميع عباده فمن تقدّم عليه كفر
بالله من فوق عرشه فهو يفعل ما يشاء وإذا شاء الله
شاء ويكتب على عضده وتمّت كلمة ربّك صدقاً وعدلاً
هو الصدوق والعدل وينصب له عمود من نور من
الارض الى السماء يرى فيه اعمال العباد ويلبس الهيبة
وعلم الضمير ويطلع على الغيب ويعطى التصرّف على الاطلاق
ويرى ما بين المشرق والمغرب فلا يخفى عليه شئ من
عالم الملكوت ويعطى منطق الطير عند ولايته فهذا
الذي يختاره لوحيه ويرتضيه لغيبه ويؤيّده بكلمة
ويلقّنه حكمته ويجعل قلبه مكان مشيّته وينادي
له بالسلطنة ويذعن له بالامرة ويحكم له بالطاعة و
ذلك لأنّ الامامة ميراث الانبياء ومنزلة الاصفيا
وخلافة الله وخلافة رسل الله فهى عصمة وولاية وسلطنة
وهداية لانها تمام الدين ورجح الموازين الامام دليل
للقاصدين ومنار للمهتدين وسبيل السالكين و

شمس

شمس مشرقة فى قلوب العارفين ولايته سبب للنجاة
وطاعته مفترضة للحيوة وعدة بعد الممات وعز المؤمنين
وشفاعة المذنبين ونجاة المحبين وفوز التابعين لانها
راس الاسلام وكمال الايمان ومعرفة الحدود والاحكام
وسنن الحلال من الحرام فهى رتبة لاينالها الا من
اختاره الله وقدّمه وولاه وحكّمه فالولاية هى حفظ
الثغور وتدبير الامور فهى بعلمه الايام والشهور الامام
الماء العذب على الظماء والدال على الهدى الامام المطهر
من الذنوب المطلع على الغيوب فالامام هو الشمس الطالعة
على العباد بالانوار فلا تناله الايدى والابصار و
اليها الاشارة بقوله تعالى فلله العزة ولرسوله
وللمؤمنين والمؤمنون علىّ وعترته فالعزّة للنبى وللعترة
والنبوة والعترة لا يفترقان الى آخر الدهر فهم رأس
دائرة الايمان وقطب الوجود وسماء الجود وشرف
الموجود وضوء شمس الشرف ونور قمره واصل العز

والمجد ومبداه ومعناه ومبناه فالامام هو السراج الوهاج
والسبيل والمنهاج والماء الثجاج والبحر العجاج والبدر
المشرق والغدير المغدق والمنهج الواضح المسالك و
الدليل اذا عمت المهالك والسحاب الهاطل والغيث
الهامل والبدر الكامل والدليل الفاضل والسماء
الظليلة والنعمة الجليلة والبحر الذى لا ينزف و
الشرف الذى لا يوصف والعين الغزيرة والروضة
المطيرة والزهر الاريج والبدر البهيج والنير اللائح
والطيب الفائح والعمل الصالح والمتجر الرابح والمنهج
الواضح والطبيب الرفيق والاب الشفيق مفزع العباد
فى الدواهى والحاكم والامر والناهى امين الله على الخلائق
حجة الله على عباده وحجته فى ارضه وبلاده ومطهر
من الذنوب مبرء من العيوب مطلع على الغيوب ظاهره
امر لا يملك وباطنه غيب لا يدرك واحد دهره وخليفة
الله فى نهيه وامره لا يوجد له مثيل ولا يقوم له بديل

فمن ذا ينال معرفتنا او ينال درجتنا او يشهد كرامتنا
او يدرك منزلتنا حارت الالباب والعقول وتاهت
الافهام فيما اقول تصاغرت العظماء وتقاصرت
العلماء وكلت الشعراء وخرست البلغاء ولكنت الخطباء
وعجزت الفصحاء وتواضعت الارض والسماء عن وصف
شان الاولياء وهل يعرف او يوصف او يعلم او يفهم او
يدرك او يملك شان من هو نقطة الكائنات وقطب
الدائرات وسر الممكنات وشعاع جلال الكبرياء وشرف
الارض والسماء جل مقام آل محمد عن وصف الواصفين و
نعت الناعتين وان يقاس بهم احد من العالمين كيف
وهم النور الاول والكلمة العليا والتسمية البيضاء و
الوحدانية الكبرى التى اعرض عنها من ادبر وتولى
وحجاب الله الاعظم الاعلى فاين الاختيار من هذا واين
العقول من هذا ومن ذا عرف او وصف من وصف
ظنوا ان ذلك فى غير آل محمد كذبوا وزلت اقدامهم و

اتخذوا العجل ربا والشياطين حزبا كل ذلك بغضة لبيت
الصفوة ودار العصمة وحسد المعدن الرسالة والحكمة
وزين لهم الشيطان اعمالهم فتبا لهم وسحقا كيف اختاروا
اماما جاهلا عابدا للاصنام جبانا يوم الزحام والامام
يجب ان يكون عالما لا يجهل وشجاعا لا ينكل لا يعلو عليه
حسب ولا يدانيه نسب فهو في الذروة من قريش والشرف
من هاشم والبقية من ابرهيم والنهج من المنبع الكريم
والنفس من الرسول والرضى من الله والقول عن الله فهو
شرف الاشراف والفرع من عبد مناف عالم بالسياسة
قائم بالرياسة مفترض الطاعة الى يوم الساعة اودع
الله قلبه سره وانطق به لسانه فهو معصوم موفق
ليس بجبان ولا جاهل فتركوه يا طارق واتبعوا اهواءهم
ومن اضل ممن اتبع هواه بغير هدى من الله والامام يا
طارق بشر ملكي وجسد سماوي وامر الهي وروح قدسي
ومقام علي ونور جلي وسر خفي فهو ملكي الذات الهي

الصفات

سوال

الصفات زائد الحسنات عالم بالمغيبات خصا من رب
العالمين ونصا من الصادق الامين وهذا كله لآل محمد
لا يشاركهم فيه مشارك لانهم معدن التنزيل ومعنى
التاويل وخاصة الرب الجليل ومهبط الامين جبرئيل
صفوة الله وصفوته وسره وكلمته شجرة النبوة و
معدن الفتوة عين المقالة ومنتهى الدلالة ومحكم
الرسالة ونور الجلالة جنب الله ووديعته وموضع
كلمة الله ومفتاح حكمته ومصابيح رحمة الله وينابيع
نعمته السبيل الى الله والسلسبيل والقسطاس المستقيم والمنهاج
القويم والذكر الحكيم والوجه الكريم والنور القديم اهل
التشريف والتقديم والتفضيل والتعظيم خلفاء النبي الكريم
وابناء الرؤف الرحيم وامناء العلي العظيم ذرية بعضها
من بعض والله سميع عليم السنام الاعظم والطريق الاقوم
من عرفهم واخذ عنهم فهو منهم واليه الاشارة بقوله
ومن تبعني فانه مني خلقهم الله من نور عظمته وولاهم

جواب

امر ملائكته فهم سر الله مخزون واولياؤه المقربون وامره
بين الكاف والنون الى الله يدعون وعنه يقولون وبامره
يعملون علم الانبياء في علمهم وسر الاوصياء في سرهم
وعز الاولياء في عزهم كالقطرة في البحر والذرة في القفر
والسموات والارض عند الامام منهم كيده من راحته
يعرف ظاهرها من باطنها ويعلم برها من فاجرها ورطبها
ويابسها لان الله علم نبيه علم ما كان وما يكون وورث
ذلك السر المصون الاوصياء المنتجبون ومن انكر ذلك فهو
شقي ملعون وعليه لعنة الله ولعنة اللاعنون وكيف يفرض
الله على عباده طاعة من يحجب عنه ملكوت السموات والارض
وان الكلمة من آل محمد تنصرف الى سبعين وجها وكلما
في الذكر الحكيم والكلام القديم من اية تذكر فيها العين
الوجه واليد والجنب فالمراد منها الولي لانه جنب الله
ووجه الله يعني حق الله وعلم الله وعين الله ويد الله
لان ظاهرهم باطن الصفات الظاهرة باطنهم ظاهر الصفات

الباطنة

الباطنة فهم ظاهر الباطن وباطن الظاهر واليه الاشارة
بقوله ان الله اعيننا وايادي انت يا علي منها فهم الجنب العلي
والوجه الرضي والمنهل الروي والصراط السوي الوسيلة
الى الله والوصلة الى عفوه ورضاه سر الواحد والاحد
فلا يقاس بهم من الخلق احد فهم خاصة الله وخالصته
وسر الديان وكلمته وباب الايمان وكعبته وحجة الله و
محجته واعلام الهدى ورايته وفضل الله ورحمته وعين اليقين
وحقيقته وصراط الحق وعصمته ومبدء الوجود وغايته
وقدرة الرب ومشيته وامام الكتاب وخاتمته وفصل
الخطاب ودلالته وخزنة الوحي وحفظته وامنة الذكر
وتراجمته ومعدن التنزيل ونهايته فهم الكواكب العلوية
المشرقة من شمس العصمة الفاطمية في سماء العظمة المحمدية
والاغصان النبوية النابتة في الدوحة الاحمدية الاسرار
الالهية المودعة في الهياكل البشرية الذرية الزكية
والعترة الهاشمية الهادية المهدية اولئك هم خير

البريّة هم الأئمة الطاهرين والعترة المعصومين و
الذريّة الأكرمين والخلفاء الراشدين والكبراء الصدّيقين
والأوصياء المنتجبين والأسباط المرضيين والهداة
المهديين والغرّ الميامين آل طه ويس حجة الله على
الأولين والآخرين اسمهم مكتوب على الأحجار والأوراق
الأشجار وعلى أجنحة الأطيار وعلى أبواب الجنّة والنار
وعلى العرش والأفلاك وعلى أجنحة الأملاك وعلى
حجب الجلال وسرادقات العزّ والجمال وباسمهم تسبّح
الأطيار وتستغفر لشيعتهم الحيتان في لجج البحار وانّ
الله لم يخلق خلقاً إلّا وأخذ عليه الإقرار بالوحدانيّة
والولاية للذريّة الزكيّة والبراءة من أعدائهم وانّ
العرش لم يستقرّ حتى كتب عليه بالنور لا إله إلّا
وأيضاً قال أمير المؤمنين نحن أسرار الله المودعة في
هياكل البشريّة يا سلمان نزّلونا عن الربوبيّة وارفعوا
عنّا حظوظ البشريّة فإنّا عنها مبعدون وعمّا يجوز عليكم

الله محمد علي ...

منزّهون ثمّ قولوا فينا ما استطعتم فانّ البحر لا ينزف و
سرّ الغيب لا يعرف وكلمة الله لا توصف ومن قال هناك
لم وبم ومم فقد كفر وأيضاً سُئل عنه عن حقيقة ملأ
الأعلى فقال صور عالية عن المواد وعارية عن القوّة
والاستعداد تجلّى لها ربّها فأشرقت وطالعها
فتلألأت وألقى في هويّتها مثاله فأظهر عنها
أفعاله وخلق الإنسان ذا نفس ناطقة ان زكّاها
بالعلم والعمل فقد شابهت أوائل جواهر عللها فاذا
اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد فقد شاركت بها
السبع الشداد وأيضاً سُئل عنه هل رأيت رجلاً في
الدنيا فقال رأيت رجلاً وانّي إلى الآن أسئل عنه
فقلت من أنت فقال أنا الطين فقلت من أين فقال من الطين
فقلت إلى أين فقال إلى الطين فقلت من أنا فقال أنت
أبو تراب فقلت أنا أنت فقال حاشاك حاشاك أنا أنا
وانّي أنا هذا من الدين إلى الدين أنا ذات الذوات وأنا
في الذات للذات فقال عرفت فقلت نعم فقال أمسك فقد

تمت بالخير [illegible]

البيت

وفي جلاء القلوب روى انه وجد بخط مولانا الزكي عليه

ما صورته هذه قد صعدنا ذرى الحقايق باقدام النبوة

والولاية ونورنا سبع طبقات اعلام الفتوى بالهداية

فنحن ليوث الوغى وغيوث الندى وطعنا العدى وفينا السيف

والقلم في العاجل ولواء الحمد والحوض في الآجل واسباطنا خلفاء الدين

وخلفاء النبيين ومصابيح الامم ومفاتيح الكرم فالكليم

البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء وروح

القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة

وشيعتنا الفرقة الناجية والفئة الزاكية صاروا

لنا ردءا وصونا وعلى الظلمة ياوعونا وسيتفجر لنا ينابيع

الحيوان بعد لظى النيران لتمام الروطه والطواسين

وهذا الكتاب ذرة من جبل الرحمة وقطرة من بحر الحكمة

كتبه الحسن بن علي العسكري في سنة اربع وخمسين ومائتين

قال كميل بن زياد سئلت مولانا امير المؤمنين

فقلت له ما الحقيقة فقال ما لك والحقيقة فقلت الست

١٠٤٣١

تمام شد

الست بصاحب سرك فقال بلى ولكن يرشح عليك ما يطفح مني قلت ومثلك يخيب سائلا فقال الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة فقلت زدني بيانا فقال محو الموهوم مع صحو المعلوم قلت زدني بيانا فقال نور يشرق من صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد قلت زدني بيانا فقال اطف السراج فقد طلع الصبح وايضا قال امير المؤمنين لرميلة وهو مريض يا رميلة ما من مؤمن ولا مؤمنة يمرض الا مرضنا لمرضه ولا يحزن الا حزنا لحزنه ولا دعا الا امنا على دعائه ولا سكت الا دعونا له ولا مؤمن ولا مؤمنة في المشارق والمغارب الا ونحن معه اشعار منسوبة الى محمد بن ابي بكر

يا ابانا قد وجدنا ما صلح … خاب من انت ابوه وافتضح

انما اخرجني منك الذي … اخرج الدر من الماء الملح

انسيت العهد في خم وما … قاله المبعوث فيه وشرح

قلت وحي احمد في يومها … ام بمن ابواب خيبر قد فتح

ما ترى عذولك في الحشر غدا … يا لك الويل اذا الحوض طفح

ما تجيب المصطفى عما جرى … من قضايا كم ومن تلك القبح

ثم عن فاطمة وارثه … من رمى عنه ومن فيه فضح

فعليك الخزي من رب السما … كلما ناح حمام وصدح

يا بني الزهراء انتم عدتي … وبكم في الحشر ميزاني رجح

واذا صح ولائي لكم … لا ابالي اي كلب قد نبح

اني لا كتم من علمي جواهره … كي لا يرى الحق ذو جهل فيفتتنا

وقد تقدم في ذلك ابو الحسن … الى الحسين ووصى قبله الحسنا

يا رب جوهر علم لو ابوح به … لقيل لي انت ممن يعبد الوثنا

ويستحل رجال مسلمون دمي … ويقبلون اقبح ما يرونه حسنا

يا حار همدان من يمت يرني … من مؤمن او منافق قبلا

يعرفني طرفه واعرفه … بنعته واسمه وما فعلا

وانت عند الصراط معترضي … فلا تخف عثرة ولا زللا

اقول للنار حين توقف للعرض … ذريه ولا تقربي الرجلا

اسقيك من بارد على ظمأ … تخاله في الحلاوة العسلا

فقد تم بالخير